

تحقیقی دربار اوضاع کنونی ایران و وظائف ما

«رفیق پرویز واعظزاده مرجانی نمونه‌ی عالی رزمکار بودِ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون و دشمن آشتی‌ناپذیر رویزیونیسم معاصر بود. او به‌طور مستمر به انتقاد و طرد رویزیونیسم به‌عنوان انحراف عمده در جنبش کارگری و کمونیستی بین‌المللی و ملی می‌پرداخت و روی اصول شکست‌ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون، پافشاری می‌کرد. او عمیقاً اعتقاد داشت باید برای مبارزه موثرتر علیه رویزیونیسم معاصر و بخاطر پیشبرد موثرتر امر انقلاب، علیه هرگونه روحیه تقلید و نسخه‌برداری از تجارب کشورهای دیگر و هرگونه برخورد دگماتیستی به تئوری عام، به مبارزه برخاست.

او روی این نقطه‌نظر سازمان تا آخر پافشاری کرد: باید با موضع، نقطه‌نظر و اسلوب مارکسیستی به تحقیق و بررسی از وضع اقتصادی - اجتماعی طبقات در جامعه‌ی ایران پرداخت، تجارب گذشته را جمع‌بندی نمود و از جنبش‌های توده‌ای کنونی شناخت عمیق به‌دست آورد. او روی این اصل که خط‌مشی صحیح سیاسی در جریان پراتیک پرولتاریا و توده‌های خلق طی یک پروسه‌ی نسبتاً طولانی همراه با پیشبرد صحیح مبارزه میان دو خط‌مشی به‌دست می‌آید، پافشاری می‌کرد. او هیچگاه از تکرار این مطلب خسته نشد که قدرت واقعی مارکسیسم در تلفیق آن با شرایط مشخص انقلاب ایران نهفته است.»

(از اعلامیه‌ی سازمان انقلابی حزب توده ایران به مناسبت شهادت رفیق پرویز واعظزاده مرجانی - دی‌ماه ۱۳۵۵)

افتخار ابدی به رفقای شهید:

- پرویز واعظزاده مرجانی!
- شکوه طوافچیان!
- وفا قاسمی!

فهرست

صفحه	عنوان
۴	بخش اول: هیئت حاکمه و سیاست‌های آن
۵	۱. جنبه‌ی ترور و اختناق در سیاست داخلی رژیم.
۱۰	۲. جنبه‌ی رفورمیستی.
۱۷	۳. جنبه‌ی تبلیغاتی رژیم:
۱۸	الف . در مورد توجه به زندگی مردم و رشد اقتصادی کشور.
۱۸	ب . در مورد توجیه سیاست‌های ضد خلقی و خدمت به امپریالیسم.
۱۹	پ . در مورد مبارزات مردم.
۲۰	۰ ویژگی تبلیغات رژیم.
۲۰	۰ وسعت تبلیغات.
۲۱	۰ تاثیر تبلیغات.
۲۲	۴. سیاست خارجی رژیم.
۲۴	بخش دوم: وضع خلق
۲۴	۱. وضع اقتصادی . اجتماعی مردم
۲۵	۰ تاثیر اصلاحات ارضی بر شرایط زندگی دهقانان.
۲۸	۰ شرایط کارگران.
۳۰	۰ ورشکستگی بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی.
۳۱	۰ افزایش هزینه‌ی زندگی و کاهش درآمد مردم.

صفحه	عنوان
۳۳	. کمبود خدمات شهری و روستائی.
۳۵	. اجحافات و تضییقات دیگر.
۳۶	۲. وضع سیاسی:
۳۶	الف . درجه‌ی آگاهی طبقات و وضع مبارزات توده‌ای:
۳۷	. کارگران.
۳۸	. دهقانان.
۳۹	. خرده‌بورژوازی.
۳۹	. بورژوازی ملی.
۳۹	. روحانیون.
۴۰	. دانشجویان.
۴۱	. زنان.
۴۱	. ملیت‌های در اقلیت.
۴۲	ب . مبارزات عناصر متشکل . محافل، گروه‌ها و سازمان‌ها:
۴۵	. جناح مارکسیست . لنینیستی.
۴۸	. جناح غیرمارکسیست . لنینیستی.
۵۱	بخش سوم: نتیجه‌گیری
۵۱	. انقلاب ایران و وظائف کمونیست‌ها.

بخش اول: هیئت حاکمه و سیاست‌های آن

پایه‌ی طبقاتی، وابستگی‌ها و شکل دولت در کلی‌ترین خطوط:

بسیب نداشتن تجزیه و تحلیل جامعی از وضع روستاها یا تحقیقات مستند و علمی، اظهارنظر قاطع راجع به تحولات اخیر جامعه‌ی ایران مشکل است. لیکن با توجه به شدت فعالیت‌های رفرمیستی رژیم، آمار و تحقیقات منتشر شده به‌طور علنی و نقطه‌نظرها و اظهارات سایر مبارزین یا افرادی که در تماس مستقیم با روستا بوده‌اند، مشاهدات پراکنده موجود و شواهدی که در سطح دیده می‌شوند، بنظر می‌رسد که سیر تحولات اخیر زیربنای اقتصادی ایران در جهت جایگزین شدن سرمایه‌داری وابسته است به‌جای فئودالیسم. این تحولات در شهرها سبب تقویت و رشد سرمایه‌داری وابسته و بوروکراتیک شده است. در روستاها از یک‌طرف در بسیاری از نقاط به ایجاد خرده‌مالکی قشری از دهقانان منجر شده که این خرده‌مالکی فعلاً به‌طرف سلب مالکیت از دهقانان و تبدیل به سرمایه‌داری در حال رشد است. از طرف دیگر سرمایه‌ خارجی و وابسته به دولت، بهترین مناطق کشاورزی (دشت‌های حاصلخیز، اراضی زیر سدها و...) را مستقیماً به تسلط خود درآورده و مرتباً سلطه‌ی خویش را در این عرصه گسترش می‌دهند.

اصلاحات رژیم گو اینک توانسته است پایه‌های اقتصادی فئودالیسم را در اکثر مناطق متزلزل سازد و تا حدی در هم بشکند، ولی هدفش تأمین منافع توده‌ی دهقان و سایر زحمتکشان ایران نبوده، بلکه منظور اصلی آن جلوگیری از انقلاب دهقانان و توسعه و تحکیم نفوذ امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته، ایجاد پایگاه اقتصادی و سیاسی برای امپریالیسم بوده است. از این رو نه تنها استثمار را در ده از بین نبرده و وضع دهقانان را در مجموع بهتر نکرده است، بلکه در واقع سبب در بند کشیدن بیشتر آنان شده و عملاً دولت و گردانندگان آن در استثمار دهقانان، جانشین مالکین سابق گشته‌اند. در عین حال گذشته از اینکه روستای جامعه روستائی کماکان به‌طور عمده فئودالی است، بقایای اقتصاد فئودالی نیز هنوز در مناطق مختلف وجود دارد.

در این میان صنایع ملی ایران و بازرگانی به‌علت عدم قدرت اقتصادی در رقابت با صنایع و سرمایه‌ی خارجی و وابسته و عدم حمایت دولت از آن‌ها، آنچنان پیشرفتی را که در صورت رشد سالم جامعه می‌توانست داشته باشد ندارد و بورژوازی بزرگ وابسته که از همان مالکین سابق و بوروکرات‌های طراز اول تشکیل یافته، جلوی هرگونه رشد مستقل اقتصادی ایران را گرفته و اعمال مستقیم امپریالیسم در ایجاد و تحکیم نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امپریالیست‌های غرب و در رأس آن‌ها امپریالیسم آمریکا با سرمایه‌گذاری در اکثر زمینه‌ها، بستن قراردادهای اقتصادی به نفع خود (نفت نمونه‌ی بارز آن)، دادن وام‌های کمرشکن با بهره‌ی زیاد و گرفتن حق اکتشاف و استخراج معادن از یک‌طرف، منابع اولیه‌ی کشور را به‌تاراج برده و از نیروی کار ارزان آن استفاده می‌کند و از طرف دیگر با شرایطی که در موقع دادن اعتبار و سایر قراردادها تحمیل کرده‌اند، کشور را به بازار فروش اجناس گوناگون و مبتذل خود بدل ساخته و قسمتی از ثروت مملکت را به این ترتیب به تاراج می‌برند. اخیراً نیز با ایجاد کارخانجاتی که صرفاً عهده‌دار مونتاژ فرآورده‌های صنعتی آن‌هاست و با صدور آن به کشورهای منطقه و بهره‌کشی هرچه بیشتر با روش‌های جدید، تاراج خود را ادامه

می‌دهند. امپریالیست‌ها به‌خصوص امپریالیسم آمریکا با فروش اسلحه و سایر تجهیزات نظامی و فرستادن کارشناسان نظامی نیز سلطه‌ی اقتصادی و نظامی خود را هرچه بیشتر گسترش می‌دهند و با ترویج فرهنگ پوسیده‌ی غرب و وجود درهای باز برای هرگونه کثافت‌کاری، انحطاط اخلاقی جامعه در حال زوال خود را به اینجا منتقل کرده و پایه‌های بهره‌برداری اقتصادی - سیاسی خود را به این ترتیب نیز قوی‌تر می‌سازند.

علاوه بر امپریالیست‌های غرب، کشورهای بلوک رویزیونیستی بالخص سوسیال - امپریالیسم شوروی نیز با اهداف کارخانه‌های مختلف (ذوب آهن، ماشین‌سازی و تراکتورسازی و غیره) و قراردادهای اقتصادی (فروش گاز و...) سعی دارند نفوذ خود را در ایران گسترش دهند. ولی به‌علت ترکیب طبقاتی حکومت و وابستگی شدید آن به آمریکا نتوانسته‌اند نفوذ خود را از سطح اقتصادی به سطح سیاسی برسانند و مخصوصاً بعد از حداث تضاد شوروی و آمریکا در منطقه، روابط گرم شوروی با ایران رو به سردی گرائیده است.

بنابراین در حال حاضر حکومت ایران از نظر طبقاتی نماینده‌ی بورژوازی کمپرادور و بوروکرات است که شاه در رأس آن‌ها قرار دارد. از لحاظ اقتصادی، نظامی و فرهنگی به امپریالیست‌های غرب و در درجه اول به امپریالیسم آمریکا وابسته است. از لحاظ سیاسی نیز در وابستگی آن به امپریالیسم آمریکا جای تردید نیست و اگر اینجا و آنجا در رابطه با مسائل بین‌المللی و یا داخلی و همچنین در رابطه با کشورهای سوسیالیستی و یا کشورهای شرقی دیگر، شواهدی دال بر استقلال عمل آن مشاهده می‌شود، به هیچ وجه در تضاد با وابستگی سیاسی آن به آمریکا نیست، بلکه با توجه به سیاست‌های نواستعماری آمریکا، استقلالی است در نحوه پیاده کردن وابستگی خود و در جهت منافع آمریکا و تا جایی که به این منافع صدمه اساسی نخورد.

نوسانات روابط ایران و شوروی در سال‌های اخیر که مستقیماً تحت تأثیر نوسانات روابط آمریکا و شوروی بوده است، دلیلی است بر این مدعا.

شکل حکومت در ایران سلطنت مطلقه‌ی فردی است که زیر پوشش مشروطه عمل می‌کند و استفاده از شیوه‌های فاشیستی، شیوه اصلی نگهداری و تحکیم آنست. تمام قدرت‌ها در دست شاه متمرکز است. پارلمان وجود حقیقی ندارد. دولت هم صددرصد تحت اوامر شاه است و تحت فرماندهی او تمام شیوه‌های فاشیستی را که از یک طرف اختناق و سرکوبی شدید و از طرف دیگر رفورم‌های ظاهری و تبلیغات سیستماتیک و دامنه‌دار عوام‌فریبانه می‌باشد، چه در صحنه داخلی و چه از نظر سیاست خارجی اعمال می‌کند. ذیلاً برای روشن شدن ماهیت رژیم، جنبه‌های مختلف این سیاست دوگانه را مورد بررسی بیشتر قرار می‌دهیم:

۱. جنبه‌ی ترور و اختناق در سیاست داخلی رژیم

ترور و اختناق حکومت محمدرضا شاه که وسیله‌ی دستگاه‌های انتظامی به‌ویژه سازمان امنیت اعمال می‌شود، بنحو بارز و چشمگیر رو به توسعه بوده و هر روز جنبه‌های تازه‌ای از زندگی مردم را در برمی‌گیرد. این ترور و اختناق وسیله‌ی اساسی حفظ و بقای رژیم است و به اشکال مختلفی اعمال می‌شود.

اولین شکل آن فقدان دموکراسی و از بین بردن کامل آزادی‌های دموکراتیک است. در حالی که تغییرات چندی در جامعه صورت گرفته است، ولی از آنجا که این تغییرات برای هرچه بیشتر در بند نگهداشتن خلق‌های ایران و حفظ منافع اقلیتی ناچیز است، تضاد خلق را با ضدخلق زیاده‌تر کرده است. لاجرم رژیم برای حفظ موجودیت خویش هر روز بیشتر امکانات دموکراتیک را از زندگی توده‌ها حذف می‌کند. آزادی عقیده و بیان به هیچ‌وجه وجود ندارد. پارلمان و احزاب و انجمن‌های ایالتی و ولایتی (اخیراً رژیم به‌عنوان ارگان‌های دموکراتیک خود تشکیل داده است) کاریکاتوری بیش نیستند که نه تنها با انتخابات آزاد برپا نمی‌شوند بلکه در جریان کار خود نیز از هیچ‌گونه حق سیاسی در حیات جامعه برخوردار نبوده و فقط مجری دستورات شاه و رژیم هستند. انتخاب نمایندگان سندیکای کارگری (که خود سندیکای فرمایشی است)، اصناف، شرکت‌های تعاونی و غیره... نیز به این ترتیب است که این گروه‌های صنفی مجبور می‌شوند نمایندگانی که سازمان امنیت می‌خواهد قبول کنند. در دانشگاه‌ها، مدارس و ادارات دولتی هرگونه آزادی عمل دموکراتیک بسته است و هرگونه اعتراض نوعی ضدیت با مدیریت که عامل «امنیتی» و معمولاً از حزب ایران نوین است تلقی می‌شوند.

فقدان دموکراسی حتی در سطوح بالاتر نیز دیده می‌شود، چنانچه مبارزه بین گروه‌بندی‌های درونی هیأت حاکمه و سرمایه‌داران بزرگ و یا میان احزاب فرمایشی دولتی نیز اگر تحت لوای شاه و دفاع از "اوامر" او نباشد، جنبه‌ی رژیم‌ی بخود گرفته، امکان طرح و بسط آن از بین می‌رود.

عدم دموکراسی در زمینه مطبوعات، ادبیات و هنر نیز شدید و اختناق محمد رضا شاهی در این زمینه نیز آشکار است. نویسندگان و شعرائی که جرأت می‌کنند حرفهائی بزنند، اغلب مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. تمام کتابها چه تألیف و چه ترجمه، قبل از چاپ باید از سانسور سازمان امنیت بگذرد. نویسندگان و یا مترجمین برای آنکه کتابی بتوانند اجازه چاپ بگیرد، اغلب بجای اسامی شخص و یا لغاتی که خوش آیند دستگاه نیست، کلمات و عبارات دیگری بکار می‌برند؛ مثلاً بجای کارل مارکس، "پایه‌گذار فلسفه علمی" و بجای سوسیالیسم، "اجتماعیون" می‌گذارند. در کارهای تحقیقی گو اینکه نتیجه‌ی تحقیق حاکی از وضع اسفبار مردم بوده و در باره اوضاع کنونی و همین سالهای اخیر است ولی نویسنده در اول کتاب مقدمه‌ای مبنی بر اینکه این اوضاع دیگر در ایران امروز دیده نمی‌شود و وضع خیلی بهتر شده است، می‌آورد. با توجه به علاقه و استقبال مردم از کتابها، فیلم‌ها و تاترهائی که از مسایل اجتماعی صحبت می‌کنند و دید انتقادی دارند، هر روز تعداد اینها زیاده‌تر می‌شود، ولی هیچکس جرأت ندارد چه در کتاب و چه در فیلم و چه در تاتر مسایل را بطوری که عامه‌فهم باشد، بیاورد و مجبور است از کلمات و جملات دوپهلو استفاده کند و استعاره بکار برد. بطور کلی از طرف رژیم و گردانندگان آن هرچه که به شاه، "انقلاب سفید" و دیگر اقدامات "شاهنشاهانه!" او کوچکترین انتقادی کند، خفه شده و بهیچوجه به آن اجازه بروز داده نمی‌شود. اما از آنجا که علیرغم فقدان دموکراسی مبارزات حق طلبانه مردم همچنان صورت می‌گیرد، رژیم اغلب مجبور است که به شکل حادثه و آشکارتر ترور و اختناق که همان اعمال مستقیم قهر در سرکوبی مردم است، توسل جوید. چنانکه در چند سال اخیر سعی کرده است هرگونه صدای آزادیخواهی را به شدیدترین وجهی خاموش کند، در این زمینه می‌توان اعدام‌ها و دستگیریهای بی‌شماری از مبارزین را چه در بخشی که

دست به اقدامات مسلحانه زده و یا به ترویج افکار انقلابی پرداخته و چه از بخشی که در مراحل جستجو و تحقیق و بررسی بوده است، برشمرد. هم‌اکنون نیز زندانهای رژیم مملو از مبارزین بوده و زندانهای جدیدی در دست ساختمان است.

در همین سالها مبارزات توده‌ای کارگران و دهقانان و دانشجویان و دانش‌آموزان و روحانیون شدیداً اوج گرفته است. از اینگونه مبارزات آنها که اساساً شعار سیاسی طرح کرده‌اند، بشدت در اولین قدم‌ها زیر رگبار مسلسل سرکوب شده‌اند (مانند اعتصاب کارگران جهان چیت کرج) و مبارزات دیگر که صرفاً خواسته‌های اقتصادی و صنفی را مطرح کرده‌اند، نیز مورد حمله قرار گرفته‌اند. حتی در مواردی که در خواسته‌ها زیر لوای "جاوید شاه" و "انقلاب سفید" عرضه می‌شود، نیز چنانچه اقدام دسته‌جمعی و بصورت تظاهرات یا اعتصاب باشد، مأمورین "امنیتی" سعی می‌کنند فعالین را بیرون کشند و کارشان را بسازند.

شکل دیگر ترور و اختناق، اقدامات سیستماتیک امنیتی برای کنترل همه‌جانبه‌ی مردم است. برای استخدام در وزارتخانه‌ها، کارخانجات، موسسات دولتی و خصوصی و یا ورود به دانشگاهها باید از صافی سازمان امنیت گذشت. در بدو استخدام تحصیلکرده‌های خارج، اولاً در مورد آنها تحقیقات دقیق می‌کنند، چنانکه گاهی سه الی چهار ماه طول می‌کشد که جواب سازمان امنیت مبنی بر موافقت برای استخدام این افراد به موسسه مربوطه برسد (این تحقیقات اخیراً در مورد فارغ‌التحصیلان داخل هم شدیدتر شده است)، ثانیاً سعی می‌کنند از بین افراد، بخصوص تحصیلکرده‌های خارج در بدو استخدام قول همکاری با سازمان امنیت را از طریق تهدید و تطمیع بگیرند ولی تجربه نشان داده که در عمل خیلی کم موفق به جلب همکاری آنها می‌شوند. در موسسات دولتی و آموزشی، مدیریت کاملاً وابسته به مقامات امنیتی است و علاوه بر آن، سازمان امنیت تحت نام "انتظامات" بطور رسمی اعمال قدرت می‌کند و عناصر "مخفی" ساواک نیز برای جاسوسی بین مردم حضور دارند. این افراد که هرگز کاملاً برای مردم مخفی نمی‌مانند (در هر محیطی، امنیتی‌های آن معمولاً برای توده‌های آن محیط شناخته شده است)، مأمورند که تمام و تایپ تمامی بازنشسته، سمت مدیریت را در دست دارند. اخیراً نیز مدیریت کارخانجات به افسران بازنشسته تعویض شده است که به‌وسیله گارد انتظامات خود، کارگران را تحت فشار و آزار و اذیت قرار می‌دهند.

کنترل امنیتی و پلیسی در دهات به‌وسیله موسساتی از قبیل تعاونی‌ها و خانه‌های فرهنگ روستائی، گروه خوش‌گواری و غیره و یا توسط کدخدا و ژاندارمری انجام می‌شود. هر تازه‌واردی مورد سوءظن است و خود اهالی نیز بدین‌وسیله کنترل می‌شوند. در ارتش، ضد اطلاعات هرگونه حرکت افسران و درجه‌داران را از بالاترین تا پایین‌ترین سمت زیر نظر دارد. علاوه بر اینها اکنون رژیم طرحهایی در دست دارد که بتواند توسط آن سایر اقشار و افراد جامعه از جمله آلهائی را که از نظر شغلی پراکنده هستند و کنترل‌شان مشکل شده است نیز زیر نظر بگیرد. در این زمینه طرح جدید اتاق اصناف، وابسته کردن مراکز مذهبی به سازمان اوقاف، امتحان مهارت کارگران فنی و نظایر آنرا می‌توان نام برد.

اخیراً کنترل امنیتی در مورد کسانی که می‌خواهند خانه جدید بگیرند نیز اجرا می‌شود. هویت اشخاصی که خانه اجاره می‌کنند باید به‌وسیله بنگاهی که واسطه معامله بوده به کلانتری محل فرستاده شود و اگر بنگاهی این کار را نکند و یا صاحب‌خانه‌ای بدون واسطه دلال، مستأجری بپذیرد که بعداً مبارز از آب دربیاید به شدت مجازات می‌شوند.

مورد دیگر از چگونگی اختناق، نمونه عمل و برخورد سازمان امنیت و پلیس و ارتش به جان و مال مردم است. در هر موسسه‌ای نماینده سازمان امنیت مافوق هر مقامی است و بالای حرف او کسی نمی‌تواند حرفی بزند، چنانکه در مقیاس کل کشور نیز تابع هیچ مقامی جز شخص شاه و مشاورین آمریکائی وی نیست. در برخورد به موارد سیاسی از قبیل دستگیری و زندانی کردن مبارزین و یا به‌خانه مردم ریختن، برای شکار مبارزین و کشتن و غیره، مأمورین ساواک هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسند و از هیچ قانونی جز مقررات خودشان پیروی نمی‌کنند.

مأمورین گشتی سازمان امنیت در خیابان‌ها "آدم‌شکار" می‌کنند و حرکت مشکوکی، ریش بلند و ایستادن در یک نقطه (قرار داشتن)، داشتن ساک یا چمدان کافی است که نظر آن‌ها را جلب کرده و بجنب و بازرسی افراد منجر گردد. مأمورین ساواک هر کس را که بخواهند و به هرکس که شکی ببرند، بدون هیچ توضیحی وی را دستگیر می‌کنند و بعد از دستگیری هم خود را ملزم به رعایت مراحل قانونی نمی‌دانند. بسیار اتفاق افتاده که زندانیان را بدون اینکه مراحل بازپرسی و دادگاه (حتی دادگاه فرمایشی) را طی کنند، می‌کشند و اعدام می‌کنند و یا عده‌ای را آزاد کرده و یا آنکه مدتها بدون محاکمه در زندان نگه می‌دارند. برعکس، افراد گانی که از نظر به‌اصطلاح "قانونی" جرمشان محرز است بدون محاکمه و پرده‌پوشی آزاد می‌شوند و حتی پست‌های مهمی در اختیارشان گذاشته می‌شود.

اقدامات "امنیتی" که در موارد عادی به اندازه کافی شدید است، در مواقعی که مسئله خاصی در پیش است (مثلاً جشنهای شاهانه و یا هنگام بازدید افراد خانواده سلطنت از یک موسسه) بسیار شدیدتر می‌شود. به‌علت وحشت رژیم از مردم و مبارزین، محلی را که قرار است مورد بازدید قرار گیرد از ده دوازده روز قبل زیر نظر و بازرسی می‌گیرند و سابقه افراد محل را دقیقاً بررسی کرده و مشکوکین را گرفته یا از آنجا دور می‌کنند.

موضوعی که در اینجا باید گفته شود اینست که با وجود تمام این اقدامات همه‌جانبه و علیرغم آنکه رژیم از هر نظر (مالی، سیاسی و اداری) اولین درجه اهمیت را برای مسائل امنیتی قائل است، بسبب پوشالی و ضدخلقی خود و پوسیدگی دستگاه‌اش، ارتش توفیقی را که انتظار داشته به‌دست نیاورده و نمی‌تواند به‌دست بیاورد. مردم گو اینکه به‌علت اختناق موجود از اظهارنظر بیم دارند ولی هرجا که فرصتی پیش آید از وضع موجود شکایت نموده و با تمسخر از مأمورین امنیتی و کارهایشان یاد می‌کنند. در مواقع حاد هم اغلب مردم تا آنجا که بتوانند به مبارزین کمک می‌کنند (برخلاف تبلیغات رژیم) و تا آنجا که نتوانند بی‌طرف می‌مانند.

اختناق و ترور رژیم هر قدر هم که شدید باشد نمی‌تواند جلوی فعالیت مبارزین و جنبش انقلابی توده ها را بگیرد برعکس می‌بینیم که روز به روز بر وسعت و عمق مبارزه خلق اضافه می‌شود. درست

بهمین دلیل است که رژیم خود را مجبور می‌بیند از در دیگری که رفرمیسم و عوامفریبی باشد نیز وارد شود.

مکالمات را نیز به بالا گزارش دهند. در بعضی موسسات خصوصی مانند بیمارستانها سالهاست که افسران بازنشسته، سمت مدیریت را در دست دارند. اخیراً نیز مدیریت کارخانجات به افسران بازنشسته تعویض شده است که به وسیله گارد انتظامات خود، کارگران را تحت فشار و آزار و اذیت قرار می‌دهند.

کنترل امنیتی و پلیسی در دهات به وسیله مؤسساتی از قبیل تعاونی‌ها، خانه‌های فرهنگ روستایی، گروه خویاری و غیره و یا توسط کدخدا و ژاندارمری انجام می‌شود. هر تازه‌واردی مورد سوءظن است و خود اهالی نیز بدین وسیله کنترل می‌شوند. در ارتش، ضد اطلاعات هرگونه حرکت افسران و درجه‌داران را از بالاترین تا پایین‌ترین سمت زیر نظر دارد. علاوه بر این‌ها، اکنون رژیم طرح‌هایی در دست دارد که بتواند توسط آن سایر اقشار و افراد جامعه از جمله آن‌هایی را که از نظر شغلی پراکنده هستند و کنترل‌شان مشکل شده است نیز زیر نظر بگیرد. در این زمینه طرح جدید اتاق اصناف، وابسته کردن مراکز مذهبی به سازمان اوقاف، امتحان مهارت کارگران فنی و نظایر آن را می‌توان نام برد.

اخیراً کنترل امنیتی در مورد کسانی که می‌خواهند خانه جدید بگیرند نیز اجرا می‌شود. هویت اشخاصی که خانه اجاره می‌کنند باید به وسیله بنگاهی که واسطه معامله بوده به کلانتری محل فرستاده شود و اگر بنگاهی این کار را نکند و یا صاحب‌خانه‌ای بدون واسطه دلال، مستأجری بپذیرد که بعداً مبارز از آب دربیاید به شدت مجازات می‌شوند.

مورد دیگر از چگونگی اختناق، نمونه عمل و برخورد سازمان امنیت و پلیس و ارتش به جان و مال مردم است. در هر موسسه‌ای نماینده سازمان امنیت مافوق هر مقامی است و بالای حرف او کسی نمی‌تواند حرفی بزند، چنان‌که در مقیاس کل کشور نیز تابع هیچ مقامی جز شخص شاه و مشاورین آمریکایی وی نیست. در برخورد به موارد سیاسی از قبیل دستگیری و زندانی کردن مبارزین و یا به خانه‌ی مردم ریختن، برای شکار مبارزین و کشتن و غیره، مأمورین ساواک هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسند و از هیچ قانونی جز مقررات خودشان پیروی نمی‌کنند.

مأمورین گشتی سازمان امنیت در خیابان‌ها «آدم‌شکار» می‌کنند و حرکت مشکوک، ریش بلند و ایستادن در یک نقطه (قرار داشتن)، داشتن ساک یا چمدان کافی است که نظر آن‌ها را جلب کرده و به جلب و بازرسی افراد منجر گردد. مأمورین ساواک هرکس را که بخواهند و به هرکس که شکی ببرند، بدون هیچ توضیحی وی را دستگیر می‌کنند و بعد از دستگیری هم خود را ملزم به رعایت مراحل قانونی نمی‌دانند. بسیار اتفاق افتاده که زندانیان را بدون اینکه مراحل بازپرسی و دادگاه (حتی دادگاه فرمایشی) را طی کنند، می‌کشند و اعدام می‌کنند و یا مدتی را آزاد کرده و یا آن که مدت‌ها بدون محاکمه در زندان نگه می‌دارند. برعکس، افراد گانی که از نظر باصطلاح «قانونی» جرمشان احراز است بدون محاکمه و پرده‌پوشی آزاد می‌شوند و حتی پست‌های مهمی در اختیارشان گذاشته می‌شود.

اقدامات «امنیتی» که در موارد عادی به اندازه کافی شدید است، در مواقعی که مسئله خاصی در پیش است (مثلاً جشن‌های شاهانه و یا هنگام بازدید افراد خانواده سلطنت از یک موسسه) بسیار شدیدتر می‌شود. به علت وحشت رژیم از مردم و مبارزین، محلی را که قرار است مورد بازدید قرار گیرد از ده دوازده روز قبل زیر نظر و بازرسی می‌گیرند و سابقه افراد محل را دقیقاً بررسی کرده و مشکوکین را گرفته یا از آنجا دور می‌کنند.

موضوعی که در اینجا باید گفته شود اینست که با وجود تمام این اقدامات همه‌جانبه و علیرغم آنکه رژیم از هر نظر (مالی، سیاسی و اداری) اولین درجه‌ی اهمیت را برای مسائل امنیتی قائل است، بسبب پوشالی و ضدخلقی خود و پوسیدگی دستگاه‌اش، ارایش توفیقی را که انتظار داشته بدست نیاورده و نمی‌تواند بدست بیاورد. مردم گو اینکه به علت اختناق موجود از اظهارنظر بیم دارند ولی هرجا که فرصتی پیش آید از وضع موجود شکایت نموده و با تمسخر از مأمورین امنیتی و کارهایشان یاد می‌کنند. در مواقع حاد هم اغلب مردم تا آنجا که بتوانند به مبارزین کمک می‌کنند (برخلاف تبلیغات رژیم) و تا آنجا که نتوانند بی‌طرف می‌مانند.

اختناق و ترور رژیم هر قدر هم که شدید باشد نمی‌تواند جلوی فعالیت مبارزین و جنبش انقلابی توده‌ها را بگیرد، بالعکس می‌بینیم که روز بروز بر وسعت و عمق مبارزه‌ی خلق اضافه می‌شود. درست بهمین دلیل است که رژیم خود را مجبور می‌بیند از در دیگری که رفرمیسم و عوامفریبی باشد نیز وارد شود.

۲. جنبه‌ی رفرمیستی

جنبه رفرمیستی سیاست رژیم مکمل کننده‌ی جنبه‌ی ترور و اختناق آنست و همانطور که اشاره شد هدف اصلی از آن ادامه سلطه ارتجاع و تبدیل ایران به پایگاه مطمئن برای حفظ منافع امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا در منطقه است.

مسئله رفرمها در ایران فقط یک مسئله‌ی تبلیغاتی نمی‌باشد، یعنی هدف رژیم فقط این نیست که مقداری تبلیغات و سر و صدا راه بیندازد تا موقتاً طبقات ستمکش را "آرام" کند و در سایه‌ی آن تمام مناسبات سابق را محفوظ نگهدارد، بلکه علاوه بر جنبه‌ی تبلیغاتی که خود دارای اهمیت زیاد است، رژیم و گردانندگان اصلی آن حقیقتاً خواهان تغییرات معینی در مناسبات طبقاتی کشور می‌باشند و در راه آن فعالیت می‌کنند. علت این امر در درجه‌ی اول رشد مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه ایران است. اوج‌گیری روزافزون مبارزات مردم ایران و حدت بی‌سابقه تضادهای طبقاتی که بخصوص در سالهای ۳۸-۴۰ ادامه سلطه‌ی رژیم ارتجاعی دست‌نشانده و حفظ منافع امپریالیست‌ها را در معرض خطر فوری قرار داد، آن‌ها را برآن داشته که در فکر چاره اساسی‌تری بیفتند و به رفرمیسم متوسل شوند. اما اینکار یک اقدام استثنائی در مورد ایران نیست و از ابتکارات شاه نیز نمی‌باشد، بلکه سیاستی است کلی که امپریالیسم آمریکا مجبور شده است با توجه به وضع مبارزه‌ی خلق‌ها و شرایط و ضروریات جهانی در یک سلسله از کشورهایی که خطر انقلاب قریب‌الوقوع توده‌ها وجود داشته، در پیش گیرد. بدین شرح که پس از جنگ جهانی دوم و بخصوص پس از پیروزی انقلاب چین،

کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره در جلوی جبهه‌ی ضد امپریالیستی قرار گرفتند و به نقاط گره‌ی تضادهای جهان تبدیل شدند. طوفان مبارزات انقلابی و جنبش‌های ملی در این کشورها اوج بی‌سابقه‌ای یافت، امپریالیسم بر خلاف مرحله‌ی قبلی که می‌توانست با حفظ فئودالیسم محلی و تکیه بر آن بطور مطمئن‌تری بر این کشورها پنجه افکند، خود را با خطر مستقیم انقلابات توده‌ای و جنگ‌های آزادیبخش در آن‌ها روبرو دید. حال آنکه یک کشور سرمایه‌داری متحد، پایگاه مطمئن‌تری برایش بحساب می‌آید، هرچند که در آنجا آزادی عمل کمتری برای خسارت منابع ثروت داشته باشد و با خطر رقابت اقتصادی روبرو شود. این شرایط همراه با امکانات جدید، تقسیم کار ناشی از رشد نیروهای مولده در سطح بین‌المللی است که امپریالیسم در حال زوال را مجبور می‌کند تشبیهات جدیدی برای ادامه سلطه‌ی متزلزل خود بکار بندد و از طریق رفم در برخی کشورها، نقاط اتکاء جدیدی جستجو کند. چنانکه از بعد از جنگ دوم، امپریالیسم آمریکا و رژیم‌های وابسته به آن در چندین کشور "عقب‌مانده" نظیر فیلیپین، برزیل و مراکش به چنین اقداماتی مبادرت کرده است. البته در چارچوب این سیاست عام، ویژگی‌ها و شدت و ضعف اقدامات رفرمیستی در هر یک از این کشورها مربوط می‌شود به شرایط خاص آن‌ها و مناسبات طبقاتی و همچنین قدرت عمل و ابتکار و تمایلات هیأت حاکمه در آن‌ها.

در ایران با توجه به اهمیت و حساسیت وضع داخل و منطقه‌ای، رفرمیسم در حد امکانات رژیم، نسبتاً با پیگیری و شدت دنبال می‌شود و شاه ایران بسبب تمایلات جاه‌طلبانه خویش و همچنین منافع مادی و معنوی حاصل از رفرمها برای او و طبقه‌ای که از آن نمایندگی می‌کند، نقشی فعال در این جهت داراست و از خود جدیت و ابتکار نشان می‌دهد. رژیم دست‌نشانده ایران در تطابق با منافع امپریالیسم آمریکا، خود نیز خواهان آنست که تغییرات خاص در جامعه ایران صورت گیرد. منتها تغییرات حاصل از رفرمها آن تغییراتی نیست که رژیم با بوق و کرنا در تبلیغات خویش ادعای آنرا دارد و بطریق اولی آن تغییراتی نیست که جامعه‌ی ایران از دید رشد طبیعی و سالم خویش بدان نیازمند است. حتی شاید در بسیای از موارد عملاً آن چیزی که رژیم و گردانندگان آن می‌خواهند باشد هم از آب درنیاید زیرا هدفی ضدخلقی دارد و شیوه زور را بکار می‌برد. پیشروی آن کند و در عمل توأم با تغییرات میباشد. اما آنچه مسلم است این تغییرات در مجموع دارای سمت معینی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

سمت اقداماتی که طبق خواست و رهنمود امپریالیسم آمریکا بعنوان "انقلاب شاه و مردم" توسط رژیم شاه انجام می‌گیرد عبارت است از: از بین بردن مناسبات تولیدی فئودالی و متمرکز ساختن کلیه شریانهای اقتصادی مملکت در دست قشر بورژوازی کمپرادور حاکم با استفاده از سودآورترین شیوه‌های اقتصادی. قشر بورژوازی کمپرادور که خاندان پهلوی و وابستگان نزدیک به آن مهمترین قوی‌ترین بخش آنرا تشکیل می‌دهد، در واقع اکثراً همان مالکین بزرگ سابق یا فرزندان آن‌ها هستند که با استفاده از شرایط و امکانات موجود به این صورت تغییر شکل یافته‌اند و با بکارانداختن ثروت باد آورده خود بصورت سرمایه‌ی مالی و تجاری و صنعتی در شهر و روستا و قبضه کردن کلیه رشته‌های درآمد در اقتصاد کشور، بیشترین سود را برده و به وضع شدیدتر از سابق توده‌های زحمتکش کشور را استثمار می‌کنند. در عین حال آن‌ها صاحب زمینهای بزرگ حاصلخیز نیز هستند.

این سمت از کجا معلوم می‌شود؟ رفرمهای شاه همگی در این جهت است که برای روشن شدن مطلب به بعضی از مهمترین نکات آن یک به یک اشاره می‌کنیم:

اول - قبل از هر چیز و مهمتر از همه مسئله اصلاحات ارضی است که در حد امکانات رژیم با پیگیری دنبال شده است. اصلاحات ارضی رژیم اقداماتی پراکنده و فقط در حرف برای سرگرم کردن و ساکت کردن آن عمده از دهقانانی که در حال شورش بودند نبود، بلکه رژیم هدفهایی داشته که در مواردی حتی علیرغم خواست دهقانان با فشار به آن‌ها عمل کرده است. از روی مطالعات و مشاهدات کلی و بدون داشتن تحقیق و بررسی دقیق از نقاط مختلف روستائی، چشمگیرترین تغییرات حاصله از اصلاحات ارضی را بطور خیلی خلاصه می‌توان چنین بیان داشت:

- بطور عمده ارباب بصورت سابق دیگر وجود ندارد. مالکین بزرگ اکثراً با استفاده از امکاناتی که بوده بصورت سرمایه‌دار بزرگ و بوروکرات درآمده‌اند. اما قشر خرده مالکین (منظور مالکین کوچک است نه دهقانان مرفه صاحب زمین) در اثر اصلاحات ارضی بطور عمده خرد شده است، بدین معنی که خودشان اکثراً از صحنه کنار رفته‌اند و فرزندانشان بصورت کارمند دولت و بوروکرات (کوچک و بزرگ) وارد طبقه‌ی بورژوازی شده‌اند.
- مالکیت بر زمین و بهره‌برداری از آن از شکل غالب فئودالی به یکی از سه حالت زیر درآمده است:

○ در مناطقی که عوامل مساعد وجود دارد و رشد نیروهای مولده از سطح فعلی امکان بهره‌برداری به شیوه سرمایه‌داری را می‌دهد، موسسات کشاورزی سرمایه‌داری، چه دولتی و چه خصوصی (در موسسات بزرگ همراه با سرمایه‌ی مستقیم خارجی) بوجود آمده و تولید سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. از آن جمله می‌توان اراضی زیر سدها، شرکتهای کشت و صنعت، موسسات کشاورزی در زمینهای حاصلخیز را نام برد. سرمایه‌دار یا موسسه‌ای که به این صورت کشاورزی می‌کند، ممکن است خودش مالک زمین باشد و یا آنکه آنرا از مالک آن و یا دولت اجاره کرده باشد.

○ در اکثریت دهات ایران بطور عمده خرده مالکی قشری از دهقانان بر زمین بوجود آمده است (یا طی یکی از مراحل اصلاحات ارضی یا از قبل وجود داشته). در این نقاط هنوز عوامل و شرایط تولید سرمایه‌داری وجود ندارد و تولید توسط دهقان خرده پا صورت می‌گیرد. اما این یک مرحله‌ی گذار بوده و این وضع در حال تغییر است. در این دهات از یکطرف قشربندی دهقانان رو به قطبی شدن می‌رود بطوری که عده معدودی از دهقانان مرفه در حال ثروتمند شدن و تغییر به بورژوازی ده بوده، در حالیکه اکثریت دهقانان در حال فقیر شدن و از دست دادن وسایل تولید می‌باشند. از طرف دیگر دولت با مداخله مستقیم بطرق مختلف و همچنین ایجاد شرکتهای سهامی زراعی در جهت سلب مالکیت از دهقانان صاحب زمین، فشار وارد می‌آورد. در عین حال موسساتی از قبیل ادارات دولتی و بانکها و غیره روز به روز نقش

بیشتری در روستا و زندگی دهقانان پیدا می‌کنند. بطور کلی در این دهات، دهقانان بجای مالک، اکنون با دولت طرف هستند.

○ بخشی از زمینها در دست مالکانی است که با دادن تغییراتی در ابزار و مناسبات تولید به بهره‌برداری از آن مشغولند. در این زمین‌ها با از بین رفتن شیوهی نسق‌بندی و سهم‌بری زارعین و ورود ابزار جدید و زراعت نیمه‌مکانیزه، شیوهی تولید دیگر به‌طور غالب فئودالی نیست. اما هنوز به‌صورت سرمایه‌داری کامل هم درنیامده است. این‌ها را می‌توان در یک حالت بینابینی دانست؛ چیزی که هست این حالت پایدار نیست، برای ادامه زندگی باید در جهت سرمایه‌داری شدن هرچه بیشتر رشد کند و در حال حاضر هم در این جهت در حرکت است.

در کنار این سه حالت جدید، هنوز اینجا و آنجا مالکیت و مناسبات با جنبه‌ی غالب فئودالی یا صرفاً فئودالی و عشیره‌ای نیز وجود دارد.

- ملی کردن آب‌ها و مراتع و جنگل‌ها که مانع استفاده‌ی آزادانه‌ی دهقانان از این منابع شده یا آن‌ها را ملزم به پرداخت هزینه‌های اضافی می‌نماید، نیز اقدامات مؤثری است در جهت انهدام اقتصاد خرده، یا به نفع اقتصاد قوی و سلب مالکیت از دهقانان فقیرتر توسط دهقانان مرفه یا سرمایه‌داری شهری و دولت.
- در اثر اصلاحات ارضی، کوچ دهقانان فقیر روی زمین و حتی بخشی از صاحب‌نسق‌های قدیم که صاحب‌زمین شده‌اند به شهرها زیادتر شده که این خود از یک‌طرف نشانه پاشیده شدن اقتصاد فئودالی در روستا است و از طرف دیگر برای سرمایه‌داران در شهرها نیروی کار ارزان‌تر فراهم می‌کند.
- در نقاطی که سرمایه به‌کار افتاده و تولید به‌شکل سرمایه‌داری است، نوسازی ابزار تولید و شیوه‌های کشاورزی با سرعت انجام می‌پذیرد. اما در سایر نقاط که خرده‌مالکی دهقانان بر زمین حاکم است، این نوسازی بسیار کند است و همان ابزار و روش‌های قدیمی کشاورزی جنبه‌ی غالب را تشکیل می‌دهد.
- اقدامات روستایی که از جانب رژیم در روستاها انجام می‌گیرد در جهت تغییرات زیربنای فوق‌الذکر مکمل‌کننده‌ی آنست. فرستادن سپاهیان مختلف به روستا، ایجاد خانه‌های فرهنگ روستایی، خانه انصاف و غیره، علاوه بر هدف‌های امنیتی و تبلیغاتی شدیدی که دارد، به تغییر شرایط اجتماعی روستاها در جهت پذیرش تغییرات زیربنایی مورد نظر کمک می‌کند.

دوم. نکته‌ی دومی که نشانه‌ی سمت تغییرات اخیر ایران می‌باشد، "رشد صنایع" است. تولید صنعتی ایران رو به رشد است، هرچند که قسمت اعظم سرمایه‌ی به‌کار افتاده یا سرمایه‌ی خارجی یا سرمایه‌ی وابسته است و از جانب رژیم برای رشد بیشتر صنایع فعالیت می‌شود و بدین منظور تلاش زیادی هم برای جلب سرمایه‌های خارجی از کشورهای مختلف صورت می‌گیرد. تمرکز فعالیت دولت در بخش صنایع به مراتب بیشتر از بخش کشاورزی است. صنایع ایران اغلب صنایع مصرفی و یا صنایع مونتاژ هستند. اما این‌ها فقط صناعی که مواد خام برای کشورهای امپریالیستی تولید کنند

نیستند، بلکه صنایعی هستند که سعی می‌شود احتیاجات بازار داخلی و تا اندازه‌ای منطقه را تأمین کند. در شرایط جدید بین‌المللی و با سطح فعلی رشد نیروهای مولده در مقیاس جهانی و تقسیم‌کاری که می‌تواند از آن ناشی شود، برای امپریالیسم باصرفه‌تر و عملی‌تر است که به‌جای تولید در کارخانه‌های کشور مادر و صدور آن به کشورهای وابسته، بعضی محصولات را در پایگاه‌هایی چون ایران مونتاژ و از آنجا به کشورهای منطقه صادر کند، یا حتی تولید بعضی اقسام را اصلاً به این کشور واگذار نماید و خودش به‌شکل سرمایه‌ی مالی در آن سهمیم شود. از اینروست که تغییرات در جهت رشد سرمایه‌داری جامعه‌ی ایران، به‌شرط آنکه تا درجه‌ی معینی و در جهت خاص و با تضمین کافی باشد، نه فقط از نظر سیاسی و جلوگیری از جنبش دهقانان بلکه از نظر اقتصادی نیز، خواست امپریالیسم و در جهت منافع اوست. برای قشر حاکم داخلی وابسته به امپریالیسم نیز به‌کارانداختن ثروت در رشته‌های پردرآمد سرمایه‌داری به‌مراتب باصرفه‌تر از شیوه‌ی قدیم زمین‌داری است؛ و این موضوعی است که عناصر طبقه‌ی حاکم به میل یا به زور آنرا درک کرده‌اند، به‌طوری که اکنون تمام آن‌ها و به‌خصوص افراد خانواده‌ی پهلوی در کلیه‌ی رشته‌های پردرآمد از ایجاد کارخانه‌ها و موسسات کشاورزی صنعتی گرفته تا تأسیس شرکت‌های ساختمانی و وارداتی و بانک و بورس‌بازی زمین و غیره فعالیت دارند و شدیدتر از سابق به بهره‌کشی از زحمتکشان میهنمان مشغولند.

سوم. یک نکته‌ی دیگر که جهت فعالیت‌های رژیم را نشان می‌دهد، مسئله‌ی به‌اصطلاح نظام تعاونی است. از جانب دولت اکنون در این زمینه به‌طور سیستماتیک کار و تبلیغات می‌شود. هرچند که در این‌مورد هم بسبب ضدخلقی بودن آن، موفقیتی نصیب رژیم نمی‌شود و نتیجه‌ی مطلوب را به‌دست نمی‌آورد، اما کوشش می‌کند که نظام تعاونی را باصطلاح به‌عنوان نظام اقتصادی برگزیده‌ی خود معرفی کند و با استفاده از این کوشش، تبلیغات شدیدی به راه انداخته که خود را "غیرسرمایه‌داری" و "مستقل از الگوهای شرق و غرب" معرفی کند. واضح است که این نیز همان حقه‌بازی بورژوازی و سوسیال‌دمکراسی است. چنانکه سهمیم کردن کارگران در سود سهام کارخانجات نیز از شیوه‌های قدیمی و پوسیده‌ی سرمایه‌داری است و هدفی جز بهره‌کشی هرچه بیشتر از کارگران را ندارد. "تعاونی‌ها" که در تبلیغات رژیم بمثابة حد اعلای دموکراسی اقتصادی معرفی می‌شوند در واقع دو کار می‌کنند: یکی جمع‌آوری پس‌اندازهای پراکنده و بخشی از درآمد طبقات متوسط و کم‌درآمد و قرار دادن آن بصورت سرمایه در اختیار سرمایه‌داران بزرگ که بطور عمده رشته‌ی تولید کالاها را در انحصار دارند. دیگر قبضه کردن رشته‌ی توزیع و فروش کالاها توسط همان سرمایه‌داران بزرگ و در نتیجه سرازیر کردن سود بیشتر (که قبلاً بخشی از آن اجباراً نصیب واسطه‌ها و فروشندگان درجات مختلف می‌شد) به جیب آن‌ها. هر دوی این جنبه‌ها به خرد کردن سرمایه‌داران کوچک و متوسط و متمرکز ساختن و انحصاری کردن شریانهای اصلی اقتصاد در دست دولت و عناصر با نفوذ در آن یعنی سرمایه‌داران بزرگ وابسته کمک می‌کند و بس.

چهارم. بالاخره از نکاتی که هدف و سمت فعالیت‌های رژیم را نشان می‌دهد اقداماتی است که در زمینه‌های روستائی انجام می‌دهد. قبلاً به آنچه که مربوط به روستا است اشاره شد. اقدامات دیگری در همین زمینه که در شهرها یا در سطح کل مملکت صورت می‌گیرد، از قبیل دادن حق رأی به زنان، "انقلاب اداری" و غیره و همچنین اشاعه‌ی همه‌جانبه‌ی فرهنگ پوسیده‌ی غرب در واقع شرایط را برای فعالیت بیشتر سرمایه آماده کرده و به برداشتن موانع از سر راه گسترش و نفوذ آن کمک می‌کند.

باید توجه داشت که آنچه در این جا مورد بررسی قرار گرفته سمت تغییرات حاصل از رفرم‌هاست. تأکید این سمت به معنی آن نیست که فئودالیسم در ایران کاملاً از بین رفته و یا اینکه جامعه‌ی ایران هم‌اکنون یک جامعه‌ی سرمایه‌داری تبدیل شده است. جامعه‌ی ایران اکنون یک مرحله‌ی گذار را می‌گذراند. این گذاری است که از جانب ارتجاع سعی می‌شود بزور جای یک گذار اصیل ناشی از رشد طبیعی جامعه را بگیرد، بهمین سبب همراه با تناقضات و تضادها و مشکلات مختلف است. بنابراین جواب به این سؤال که این گذار تا چه اندازه‌ای پیشرفته و در آینده چگونه و تا کجا پیش خواهد رفت موضوعی است که از یکطرف احتیاج به تحقیق و بررسی به مراتب عمیق‌تری دارد و از طرف دیگر احتمالات مختلفی ناشی از جابجا شدن تضادها و تغییر قوای طبقاتی در سطح ملی و جهانی را برای آن باید در نظر گرفت (لااقل سه احتمال اساسی: رجعت مرحله‌ای، پروسه‌ی طولانی و دردناک ادامه، قطع شدن بوسیله‌ی طوفان جنبش انقلابی را می‌توان در فکر داشت). آنچه مسلم است رفرم‌های شاه عمیقاً ارتجاعی و ضدخلقی است و هدف این رفرم‌ها چنانکه گفته شد جلوگیری از انقلاب دهقانان، تبدیل ایران به پایگاه امپریالیسم، بهره‌کشی هرچه بیشتر از توده‌های زحمتکش و منابع ثروت کشور می‌باشد. در نتیجه‌ی این رفرم‌ها نه تنها وضع زندگی اکثریت مردم ایران بهتر نشده است، بلکه آن‌ها را بیش از پیش با مشکلات متعدد روبرو ساخته است. کشاورزی ایران نسبت به قبل از اصلاحات ارضی سیر قهقرائی داشته و میزان محصولات با در نظر گرفتن رشد جمعیت کاهش یافته و در عوض بیکاری در دهات و سرگردانی دهقانان افزایش پیدا کرده است. بخش عظیمی از دهقانان تبدیل به کارگران کشاورزی شده‌اند، بخش دیگری از آن‌ها به امید یافتن کاری برای یک زندگی بخور و نمیر به شهرها رو آورده‌اند و اکثراً در آنجا سرگردان و ویلان می‌شوند. آن قسمت از دهقانان که صاحب‌زمین شده‌اند، اغلب مقدار زمین آن‌ها با توجه به کم‌حاصلی و فقدان امکانات لازم برای بهره‌برداری ثمر بخش از آن، برایشان کافی نیست. مضافاً به اینکه بعد از اصلاحات ارضی، علاوه بر پرداخت قسط، تأمین مخارج آب و بذر و کود و وسایل کار و غیره نیز به عهده‌ی خود زارع افتاده است که در بیشتر موارد مشکل می‌تواند از پس آن برآید. در نتیجه بیشتر از سابق به زیر بار وام‌های کمرشکن با بهره‌ی سنگین از منابع خصوصی محلی (سلف‌خران، پبله‌وران، دکانداران، نزول‌خواران، شهروده)، بانک کشاورزی، شرکت‌های تعاونی، سایر بانک‌ها و...) رفته و بالاخره هم مجبور است زمین خود را از دست داده به خیل مزدوران بپیوندد.

دامداری که قبلاً یک راه کمک‌درآمدی برای کشاورزان بود نیز با ملی شدن مراتع و از بین رفتن حقوق نسبی موجود در دهات و سایر مشکلات، عقب رفته و این راه نیز برای دهقانان و به‌خصوص خوش‌نشین‌ها مسدود شده است. بسا ورود اجناس ساخت کارخانجات مونتاژ به ده، دهقانان به‌طور روزافزونی به جامعه‌ی مصرف‌کننده این قبیل اجناس تبدیل می‌شوند و از این طریق است که آخرین شاه‌ی بازمانده در جیب‌شان نیز از آن‌ها کشیده می‌شود. لازم به ذکر است که قشر دهقانان مرفه از این اصلاحات استفاده بردند. آن‌ها در این جریان مرفه‌تر شدند و با مالکیت بر زمین‌های زراعی خود نه تنها در کشاورزی استقلال بیشتری پیدا کردند، بلکه سایر ارکان اقتصادی ده از قبیل چاه و موتور آب، وسایل حمل و نقل به شهر و کارگاه‌های کوچک برای محصولات مورد نظر، مغازه‌ها و غیره و همچنین کنترل ارگان‌های سیاسی و اجتماعی ده مانند شرکت‌های تعاونی، خانه‌های فرهنگ روستائی و خانه انصاف را نیز در دست گرفتند و به این ترتیب بصورت بورژوازی ده درآمدند یا در آن

جهت رشد می‌کنند، هر چند که خود، زیر سلطه و ستم دولت و بورژوازی بزرگ قرار دارند. در نقاطی که شرکت‌های سهامی زراعی تأسیس شده است، آن جز به نفع دهقانان مرفه (سهامداران بزرگ) و سرمایه بوروکرات، به کس دیگری نمی‌رسد و اکثریت سهامداران چون کارگران کشاورزی که در آن زحمت می‌کشند، وضعیتشان از سابق بدتر شده است. استثمار و ستم شدید، همراه با تحمیل الگوهای خارجی و تبدیل زحمتکشان به ماشین تولید، باعث شده است که نه تنها نتوانند قوه ابتکار خود را بکار اندازند، بلکه نتوانند از تجربیاتی که ثمره قرن‌ها کار و زحمت دهقان ایرانی است، نیز استفاده کنند. در دهات و قریه‌های دیگری که هنوز شرکت سهامی تشکیل نشده، کشاورزان در بلاتکلیفی بسر می‌برند و نمی‌دانند فردا چه می‌شود. بدین ترتیب دهقانان ایرانی نه تنها به استقلال سیاسی و اقتصادی نرسیده‌اند بلکه آن مقدار استقلال قبلی هم که حداقل در مورد کشاورزی در دهات موجود بود از بین رفته و جایش را بلاتکلیفی و عدم اطمینان به آینده گرفته است.

در مورد صنایع نیز وضع بهتر از این نیست. قسمت اعظم صنایع ایران صنایع وابسته و مونتاژ و یا قسمتی از یک صنعت مادر می‌باشد که هر آن با قطع شدن رابطه با کارخانه اصلی در کشور امپریالیستی، کارخانه در اینجا خوابیده و بی‌فایده می‌گردد. این مسئله هیچوقت به پیشرفت واقعی صنعت و ایجاد یک اقتصاد سالم کمک نمی‌کند و چنانکه می‌بینیم اقتصاد ایران هر روز بیشتر از سابق بر فروش نفت خام و وام‌های خارجی متکی می‌گردد.

بدین ترتیب معلوم می‌شود که رفرم‌های شاه هرچند که تغییراتی در جهت رشد سرمایه‌داری بیانجامد، باز هم برخلاف نظریه رویونیست‌های کمیته مرکزی و خائنینی چون نیک‌خواه و لاشارئی "بطور عینی مثبت" نمی‌باشد. زیرا در شرایط تحول تاریخی، مسئله بر سر رشد نیروهای مولده به‌طور مطلق نیست (چیزی که اجباراً در هر حالت تا اندازه‌ای صورت می‌گیرد) بلکه بر سر مقایسه دو امکان متفاوتی است که در برابر جامعه قرار دارد. تا قبل از انقلاب اکتبر، جوامع بشری برای رسیدن به سوسیالیسم می‌بایست مرحله‌ی سرمایه‌داری را تمام و کمال طی کنند و از اینرو جامعه‌ی سرمایه‌داری از نظر تاریخی مرحله‌ی پیشروتری از جوامع دیگر به حساب می‌آمد. اما پس از انقلاب اکتبر، دیگر تبدیل کشور به یک جامعه سرمایه‌داری برای گذار به سوسیالیسم اجباری نیست و چنانکه تجربه نشان داده است جوامعی که در مراحل ماقبل سرمایه‌داری قرار دارند می‌توانند از طریق انقلاب توده‌های خلق، تحت رهبری پرولتاریا، راه مستقیم بسوی سوسیالیسم به پیمایند.

با این تغییر کیفی که در قانونمندی رشد جوامع بوجود آمده است، دیگر نمی‌توان گفت که تبدیل یک جامعه‌ی نیمه‌فئودال به جامعه‌ای سرمایه‌داری که با هزار قید و بند به نظام امپریالیسم جهانی وابسته است، اقدامی "بطور عینی مثبت" می‌باشد و چنانکه این اقدام سبب تأخیر در انقلاب قریب‌الوقوع توده‌های زحمتکش تحت رهبری پرولتاریا و ادامه سلطه‌ی طبقات استثمارگر به اشکال جدید و نتیجتاً مانع رشد سریع جامعه به جلو گردد، برعکس "بطور عینی" منفی هم هست.

البته از آنجا که طبقات ارتجاعی درمی‌مانند و راه پس و پیش ندارند، هر اقدامی که صورت دهند، ضدخود را نیز در بر دارد و شرایط و زمینه‌های جدید برای رشد نیروهای انقلاب بوجود می‌آورد و همچنین می‌شود با فعالیت انقلابی امر بد را به امر خوب بدل کرد. اما این نمی‌تواند اساس تأیید آن

اقدامات قرار گیرد. در واقع هرچند که علت اصلی سیاست رفرمیستی رژیم ایران عقب‌نشینی در مقابل اوج‌گیری مبارزات خلق‌ها و اجبار در پیدا کردن راه‌های جدیدی برای ادامه زندگی خویش بوده است، اما این عقب‌نشینی را باید یک عقب‌نشینی فعال به حساب آورد و برای مقابله نهایی، نیروهای خود را بیش از پیش بسیج کرد.

۳. جنبه‌ی تبلیغاتی رژیم

تبلیغات یکی دیگر از جوانب عمومی رژیم حاکم ایران است که همراه با دو جنبه دیگر یعنی جنبه ترور و اختناق و جنبه‌ی رفرمیستی، شکل فاشیستی حکومت را مشخص می‌کند.

- از آنجا که ترور و اختناق رژیم نمی‌تواند خواست رژیم حاکم را در سرکوب کردن مبارزات مردم برآورده کند و علیرغم تلاش‌های رژیم این مبارزات رو به افزایش است،
- از آنجا که رفرمیسم رژیم نتایج مطلوب را برای او به‌دست نمی‌دهد و علیرغم وعده‌ها و وعیدهای او، وضع عینی زندگی مردم روز به‌روز بدتر می‌شود و در نتیجه نارضایتی مردم رو به افزایش است،
- از آنجا که رژیم در انجام اقدامات مورد نظر و هدف‌های خود با مقاومت مردم روبرو است و برای باز کردن راه خود احتیاج به زمینه‌سازی دارد،
- از آنجا که در نتیجه وعده‌ها و وعیدهای رژیم سطح توقع مردم و انتظارات آنان بنوبه خود زیادتر می‌شود،
- از آنجا که افشاگری نیروهای انقلابی هر روز ماهیت ضدخلقی و پوسیده رژیم را برای مردم و جهانیان بیشتر آشکار می‌کند، نقشی را که رژیم می‌خواهد در منطقه بگیرد در تضاد با منافع خلق‌های ایران و منطقه است و تازه این نقش آنطور که مورد نظر رژیم است از جانب نیروهای امپریالیستی بعهده‌اش واگذار نمی‌شود.
- و بطور کلی از آنجا که تضاد بین گفته‌ها و اعمال رژیم و تضاد بین خلق و هیئت حاکمه بسیار شدید است و رو به افزایش است، برای رژیم ضرورت تبلیغات بخاطر ارباب، تحمیق و سرگرم نگهداشتن مردم و در یک مجرا انداختن آنها در جهت اجرای سیاست‌های مشخص و همچنین جلب حمایت امپریالیسم و سرمایه‌های خارجی روز بروز بیشتر می‌شود و بهمین جهت رژیم وزنه سنگینی به تبلیغات می‌دهد و در این راه مبالغ زیادی را در داخل و خارج کشور صرف می‌کند.

او از طریق تبلیغات شدیداً تلاش می‌کند که نشان دهد:

- رژیم قوی و آسیب‌ناپذیر است.
- رژیم دموکراتیک و ملی است.
- رژیم برای مردم کار می‌کند و بفکر آنهاست.

- رژیم بانی و باعث ترقی و رشد جامعه ایران است.
 - رژیم ایران را به جزیره ثبات و امنیت تبدیل کرده است.
 - رژیم در سطح منطقه و حتی بین‌المللی دارای حیثیت است و وزنه‌ای به حساب می‌آید.
- برای رسیدن به این مقاصد، تبلیغات رژیم در زمینه‌های مختلف بر روی مسائل خاصی متمرکز است. ما در اینجا سه زمینه را می‌شکافیم:

الف. در مورد توجه به زندگی مردم و رشد اقتصادی کشور

رژیم سعی دارد اصلاحات ارضی و سایر اقداماتی را که تحت عنوان "انقلاب سفید" در ده سال گذشته انجام داده است، بمثابه اقداماتی که هدف اساسی آن خدمت به دهقانان و طبقات و اقشار کم‌درآمد و لازمه‌ی صنعتی شدن کشور بوده است بنمایاند و می‌کوشد که ماهیت طبقاتی و ضدخلقی این اقدامات را معکوس جلوه‌گر سازد. تمرکز تبلیغات او بر روی "از بین رفتن فئودالیسم"، "شکوفائی و رشد اقتصاد"، "بالارفتن درآمد سرانه"، "رفاه مردم"، "دمکراسی اقتصادی" و... همگی در این جهت است و وقتی می‌بیند که این هیاهو در مقابل شرایط عینی زندگی مردم که بهره‌ای از رفاه و "شکوفائی اقتصاد" و "دمکراسی" و... ندارند، بی‌اثر است، برای آینده وعده و وعید می‌دهد و از "جلوه‌های تمدن بزرگ" صحبت می‌کند. در رابطه با نارضائیت و اعتراضات مشخص مردم (کمبود و گرانی مواد، مسکن، بهداشت، وسائط نقلیه و...) مشکلات را طوری جلوه‌گر می‌سازد که گویا ناشی از پیشرفت "سریع" است نه ماهیت رژیم و اقدامات آن، یا اینکه تقصیر را به گردن اقشار و دسته‌ای از مردم می‌اندازد (مثلاً کمبودهای بهداشت و درمان را به گردن پزشکان و گرانی را به گردن فروشندگان). علاوه بر آن یک سلسله تبلیغات برنامه‌ریزی شده جهت آماده‌کردن و در یک مجرا انداختن افکار عمومی برای برنامه‌های درازمدت سیاسی و اقتصادی خود انجام می‌دهد. مثلاً در مورد برنامه‌های اقتصادی، رژیم روی مسئله‌ی تعاون بسیار تکیه می‌کند و ایدئولوژی‌های اقتصادی رژیم، تعاونی کردن اقتصاد کشور را حلال مشکلات و تجلی اقتصادی سیاست "نه شرق و نه غرب" می‌خوانند. یا اینکه کمبودها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم را که در واقع ناشی از اختلاف طبقاتی است، معلول افزایش بیش از اندازه جمعیت قلمداد کرده و برای سمت‌دادن مردم به جلوگیری از این افزایش، اجرای سیاست باصطلاح "تنظیم خانواده" را بطور همه‌جانبه تبلیغ می‌کنند.

ب. در مورد توجیه سیاست‌های ضدخلقی و خدمت به امپریالیست‌ها

یکی از موارد تمرکز تبلیغات بر روی "سیاست مستقل ملی" است. ما در قسمت سیاست خارجی رژیم چگونگی این سیاست را بررسی خواهیم کرد. در اینجا اشاره می‌کنیم که رژیم سعی دارد با تکیه بر روی این مسئله، وابستگی اقتصادی، سیاسی، نظامی خود را به امپریالیست‌های غرب پوشیده نگهدارد.

- او در بلندگوهای خود روابط سیاسی و اقتصادی خود را با بلوک‌های مختلف و از جمله چین و سایر کشورهای سوسیالیستی که اگرچه واقعاً جدا از سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا نیست، بعنوان سیاست مستقل ملی خود تبلیغ می‌کند.

- سیاست خائنانه‌ی خود را که در خدمت به امپریالیست‌ها است، بحساب استقلال رأی و سیاست ملی و کوشش در جهت منافع خلق ایران می‌گذارد.
- صرف قسمت زیادی از بودجه کشور را برای خرید اسلحه و مهمات که در واقع بمنظور سرکوبی مبارزین داخلی و منطقه و اجرای نقشی است که از جانب امپریالیست‌ها بعهدده‌اش واگذار شده، برای "حفظ استقلال" لازم قلمداد می‌کنند.
- سیاست درهای باز را برای سرمایه‌گذاران خارجی که موجودیت اقتصادی کشور را هرچه بیشتر به سرمایه‌های خارجی وابسته می‌گردانند، می‌خواهد در جهت صنعتی کردن کشور و "استقلال ملی" جلوه‌گر سازد.

پ. در مورد مبارزات مردم

بعلت اوج‌گیری مبارزات توده‌ای و مبارزات نیروهای مترقی در سالهای اخیر و همچنین مبارزات نیروهای مترقی در خارج از کشور و افشای سیاست ترور و اختناق، رژیم مجبور گردید سیاست تبلیغاتی خود را عوض کند. بدین معنا که در عوض مخفی نگهداشتن دستگیری‌ها و درگیری‌ها (که در گذشته اعمال می‌گردید)، قسمتی از این مبارزات و مسائل مربوط به آنرا، البته به شیوه‌ی خودش، آشکار سازد و در ضمن از این امر به‌عنوان تظاهر به دموکراسی و تحکیم سیاست‌های خود استفاده کند. البته در مورد مبارزات توده‌های زحمتکش هنوز سیاست مخفی نگهداشتن اجرا می‌شود و رژیم عقب‌نشینی‌های خود را در مقابل این مبارزات به حساب "دموکراسی" خود می‌گذارد.

بطور کلی او در مقابله با مبارزات نیروهای مترقی که مستقیماً جهت ضدامپریالیستی و ضد رژیم دارند، سیاست "وحدت ملی" را تبلیغ می‌کند و در این راه به انقلابیون و مبارزین برچسب "خائن"، "جاسوس بیگانه" می‌زند و می‌خواهد نشان دهد که گویا مبارزه طبقاتی و ضدامپریالیستی در ایران وجود ندارد، بلکه عناصر وابسته به "استعمار" اند که با تحریک خارجی در صدد تهدید "وحدت ملی" ایران برآمده‌اند. او سعی دارد با نشر قسمتی از این مبارزات از یکطرف فعالیت گروه‌های موجود را ناچیز و بدون ارتباط با شرایط زندگی مردم و در رابطه با خارج بنمایاند و از طرف دیگر دستگاه‌های امنیتی و پلیسی خود را پر قدرت و مسلط بر هر چیز جلوه‌گر سازد. علاوه بر آن کوشش می‌کند با استفاده و تبلیغ از زبان عناصر تسلیم‌طلب و واداده، تسلیم‌طلبی و وادادگی را ترویج کرده و با قدرت‌نمایی، روحیه مبارزین و خلق را تضعیف کند.

ضمناً رژیم بالاجبار و از آنجا که مارکسیسم - لنینیسم هر روز در جامعه‌ی ما اشاعه‌ی بیشتری می‌یابد، دست به یک سلسله تبلیغات ضد مارکسیستی از نظر سیاسی و ایدئولوژیک زده است. او این تبلیغات را تحت عنوان مبارزه با ایدئولوژی‌های خارجی انجام می‌دهد ولی در واقع منظورش مبارزه با افکار صحیح و انقلابی است. او مخصوصاً با توجه به گرایش نیروهای مترقی مذهبی به سمت بعضی از اصول و احکام مارکسیسم، با تمام قوا روی جنبه‌ی ضد مذهبی مارکسیسم تکیه می‌کند و بقول خود سعی دارد با استفاده از معتقدات مذهبی مردم، آن‌ها را از پشتیبانی مبارزین باز دارد.

ویژگی تبلیغات رژیم

ویژگی اساسی تبلیغات رژیم در مرکز قرار دادن شاه در کلیه امور است که تلفیقی است از ایدئولوژی فئودالی "شاه سایه خدا" و ایدئولوژی بورژوازی "فرد منشاء تحولات" و ایدئولوژی شوونیسم عظمت طلبانه شاهنشاهی می باشد. دستگاههای تبلیغاتی اصرار دارند که نه فقط شاه را به عنوان "رهبر بزرگ" برای ایران بدانند بلکه می خواهند او را به عنوان مرد بزرگ منطقه، صاحب نظر در کلیه امور بین المللی و حتی مورد مشورت رهبران بزرگ دنیا نشان دهند. البته در این مورد فقط به رادیو، تلویزیون و روزنامه اکتفا نمی کنند، بلکه تمام وسایل مختلف را در خدمت به آن بکار می گیرند؛ مانند "تئوریزه کردن انقلاب سفید" بوسیله "اندیشمندان و دانشگاهیان"، ترتیب دادن کنفرانسهای مطبوعاتی، برگزاری جشنهای پرخرج مانند جشنهای ۲۵۰۰ و... علاوه بر آن شاه و خانواده اش، سردمدار یک سلسله "اقدامات جهانی" پرخرج و پر سر و صدا می باشند؛ مانند:

- تشکیل لژیون خدمتگزاران بشر.
- سپاه صلح.
- مبارزه با بیسوادی.
- تشکیل مجامع بین المللی در تهران و سخنرانی افراد خانواده سلطنت در آن و... که با تبلیغ در مورد آن ها در سطح داخل، جهانی بودن سیاست رژیم و نقش جهانی شاه را به رخ مردم ایران می کشند. اقدامات عوامفریبانه ی دیگری که شاه و خانواده اش روی آن خیلی سروصدا می کنند در همین جهت است، از قبیل:
 - توجه به مسائل خیریه، افتتاح شیرخوارگاه، درمانگاه و...
 - توجه به اماکن متبرکه و زیارت این اماکن در شهرهای مورد بازدید به عنوان اولین کار برای تظاهر به طرفداری از مذهب و این قبیل اقدامات. همچنین برای ایجاد زمینه ایدئولوژیکی این موضوع، تبلیغات وسیعی در مورد "اصالت شاهنشاهی ایران" و اینکه سلطنت با روح ایرانی درآمیخته است و غیره صورت می گیرد.

وسعت تبلیغات

بطور کلی تبلیغات رژیم کاملاً حساب شده و سیستماتیک است و متوجه کلیه طبقات و اقشار مردم از کارگران و دهقانان، کارمندان، کسبه، روشنفکران و دانشجویان گرفته تا حتی دانش آموزان و کودکان می باشد. وسایل و راههای مورد استفاده نیز متنوع و چندجانبه هستند و اصولاً سعی می شود که از کلیه امکانات موجود حداکثر بهره برداری را بکنند. وسایل ارتباط جمعی (رادیو، تلویزیون، روزنامه) کلاً در خدمت تبلیغات رژیم قرار دارند به طوری که رادیو و تلویزیون علاوه بر برنامه های عام تبلیغاتی که جنبه همگانی دارد، برای طبقات و اقشار مختلف (کارگران، دهقانان، جوانان، سپاهیان و...) نیز برنامه های مخصوص اجرا می کند و در سینماها مجبورند که قبل از شروع فیلم اصلی، فیلم کوتاهی درباره ی "پیشرفتهای مملکت" به نمایش بگذارند. علاوه بر این وسایل که جنبه عمومی و همگانی

دارند، بعضی وسایل دیگر با توجه به مسائل مربوط به طبقه یا قشر معینی مورد استفاده قرار می‌گیرند یا ایجاد می‌شوند؛ از آن جمله‌اند:

- تشکیل میتینگ.
- جلسات سخنرانی کادرهای بالا و در وزارتخانه‌ها و کارخانجات و جاهای دیگر برای تشریح سیاستهای رژیم.
- مصاحبه‌ها.
- بردن فیلم و کتابخانه‌های سیار به روستاها.
- انجمن دهات، خانه‌های فرهنگ روستائی.
- تشکیل برنامه‌های آموزش خاص برای بعضی گروه‌های معین (کارگران و...).
- گنجاندن برنامه‌های تبلیغاتی در برنامه‌های آموزش و پرورش (تعیین کتاب "انقلاب سفید" به‌عنوان کتاب درسی مدارس و اختصاص تعدادی از سئوالات امتحانات و کنکورهای ورودی دانشگاهها به این مسئله، یا تعیین موضوع انشاءهای دانش‌آموزان در رابطه با "انقلاب سفید" و خاندان سلطنت و...).
- تشکیل مجامع بین‌المللی در ایران.

تأثیر تبلیغات

- رژیم توانسته است با تبلیغات در مورد بزرگ جلوه‌دادن خود و دستگاه امنیتی‌اش تا اندازه‌ای حالت ترس و رعب و عدم اعتماد به دیگران را در قشرهای بینابینی ایجاد کند. ولی از طرف دیگر این مسئله به قطبی‌شدن جریانات سیاسی کمک زیادی کرده است. اعتقاد اکثریت قریب بافتراق مبارزین به راه قهرآمیز و همچنین توجه به مارکسیسم - لنینیسم و اهمیت دادن بکار زیرزمینی در میان توده‌ها، ممکن است تحت تاثیر این قطبی شدن باشد. تأیید سیاستهای رژیم از طرف بعضی از روشنفکران (عادی و نه واداده) و بخشی از اقشار مرفه، بیش از آنکه ناشی از تبلیغات رژیم باشد، بسبب امکانات مادی متعددی است که رژیم در اختیارشان گذاشته است.
- این تبلیغات برخلاف انتظار رژیم، آگاهی سیاسی مردم را زیاده‌تر کرده است. مثلاً قبلاً عده کثیری از دهقانان و اقشار دیگر فقط به اطراف خود نظر می‌کردند و خصوصاً دهقانان به بیرون از ده خود فکر نمی‌کردند، ولی امروز بسا توجه به تبلیغات رژیم، مسائل جدیدی چه از نظر ملی و چه از نظر بین‌المللی برای اقشار مختلف مردم مطرح می‌شود که باعث می‌گردد توجه بیشتری به آنچه که در اطراف آنها می‌گذرد و حتی خیلی دورتر و در مرزهای دیگر داشته باشند و آگاهی بیشتری نسبت به ماهیت رژیم و تضاد بین گفته‌ها و عملکرد آن پیدا کنند. بسیاری از هدفهای رژیم در تبلیغاتش نتیجه معکوس برای او ببار می‌آورد. چنانکه تاثیر

محاكمه ۱۲ نفری را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای در این باره ذکر کرد. رژیم سعی کرد که با اظهار ندامت و پشیمانی عده‌ای در این محاکمه بنفع خود استفاده کند ولی موضوع محاکمه، پایداری و شهادت عده‌ای دیگر آنچنان بحثی را در میان مردم در مورد رژیم، مارکسیسم - لنینیسم و مبارزین برانگیخت که درست برخلاف نقشه‌های رژیم بود. (مربوط است به محاکمه‌ی رفقا خسرو گل‌سرخ‌ی و کرامت‌الله دانشیان - "توده‌ای").

نتیجه

رژیم علیرغم صرف هزینه، وقت و انرژی زیاد در امور تبلیغاتی، چندان به‌هدف خود نمی‌رسد. علت این کمی موفقیت یکی آنست که مردم بیش از آنکه به تبلیغات رژیم توجه داشته باشند با مسائل و مشکلات روزمره زندگی (گرانی، استثمار طبقاتی، ترور و اختناق قابل لمس و...) در تماس هستند. دیگر اینکه مردم اصولاً نسبت به رژیم و اعمال و گفتارهای او بی‌اعتماد بوده و با نوعی بی‌تفاوتی به کارزارهای متعدد تبلیغاتی او برخورد می‌کنند و بعلت جدائی از رژیم، اقدامات او را در رابطه با خود نمی‌دانند.

۴. سیاست خارجی رژیم

سیاست خارجی رژیم با توجه به وابستگی‌های دقیق اقتصادی - نظامی - فرهنگی آن به امپریالیست‌های غرب به‌خصوص امپریالیسم آمریکا، سیاستی است وابسته به امپریالیسم. رژیم ضدملی و ارتجاعی شاه تکیه‌گاه مهمی برای امپریالیسم آمریکا جهت اجرای سیاستهای استعمارگرانه و چپاولگرانه او در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است. مخصوصاً بعد از روشن شدن هرچه بیشتر چهره اسرائیل به‌عنوان عامل مستقیم آمریکا برای اعمال زور و فشار به کشورهای زرخیز این منطقه و منفرد و منفور شدن اسرائیل در سطح جهانی، توجه به ایران به‌عنوان مهمترین تکیه‌گاه در منطقه بیشتر شده است. واقع شدن ایران در منطقه خلیج فارس از نظر استراتژیکی دارای اهمیت است. ایران حلقه‌ی واسطه امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه عربی و شبه قاره هند می‌باشد. ایران در عین حال بمناسبت عربی نبودن در خاورمیانه دارای ویژگی است. بعلاوه از لحاظ طولانی بودن مرز مشترک با شوروی ویژگی خاص دارد. به این دلایل ایران دارای اهمیت ویژه‌ای برای امپریالیست‌ها و سوسیال - امپریالیست‌ها می‌باشد. امپریالیسم آمریکا با توجه به تجربه‌های منفی اسرائیل، سیاست نواستعمارگرانه را در این مورد بکار می‌برد که رژیم شاه عامل اجرای آنست. رژیم ایران تحت این سیاست و رهنمودها از یکطرف با تقویت قدرت نظامی و "صنعتی شدن" بوسیله سرمایه‌های غرب سعی دارد تبدیل به نیروی منطقه‌ای شود تا آنجا که بتواند ژاندارم منطقه شده جای خالی انگلیس را در این منطقه بگیرد. از طرف دیگر در صحنه‌ی بین‌المللی مواضع ضد استعماری و ظاهراً مستقل از آمریکا اتخاذ کند تا زیر پوشش "استقلال" بهتر بتواند سیاستهای تجاوزگرانه امپریالیست‌ها را به اجرا درآورد.

سیاستهای خاص رژیم در زمینه‌های مختلف بین‌المللی از مناسبات با کشورهای بلوک رویزیونیستی و کشورهای سوسیالیستی گرفته تا برخورد به مسئله اعراب و اسرائیل و سایر مسائل منطقه همه بر این اساس بنا شده: همپای تغییر ماهیت دولت شوروی و شروع سازش آن با امپریالیسم آمریکا، رابطه دولت ایران هم با آن کشور رو به گرمی گذاشت و بتدریج گرم‌تر شد. رویزیونیسم شوروی

توانست در سایه امکاناتی که دولت ایران در اختیارش می‌گذاشت، با بستن قراردادهای اقتصادی و بازرگانی، بر قسمتی از منابع میهن ما چنگ اندازد و راه نفوذی برای خود بگشاید. سیاست رژیم در این زمینه بر اساس توافق و تفاهم دو قدرت بزرگ برای تسلط مشترک بر جهان بنا شده بود و سیاستی بود در جهت حفظ منافع امپریالیسم آمریکا و دولت تجاوزگر شوروی که می‌رفت بصورت سوسیال - امپریالیسم شوروی شکل بگیرد. شاه ایران با استفاده از این شرایط و بندبازی بین قدرتهای بزرگ ارتجاعی از یکطرف سعی کرد امتیازات بیشتری از اربابان خود بگیرد و نرخ نوکری خود را بالا برد، از طرف دیگر سیاست خود را سیاستی "ملی" و "مستقل" (مستقل از امپریالیست‌های غرب) قلمداد کرده، بر دامنه عوامفریبانه خویش بیفزاید. حالا با حاد شدن تضاد بین دو ابرقدرت در خاورمیانه و صف‌آرایی آن‌ها در مقابل هم، روابط دولت ایران نیز با شوروی روبه سردی گذاشته و اگرچه با توجه به کوشش دو امپریالیسم برای جلوگیری از تصادمات آشکار در مناطق نفوذ، رابطه‌ی شوروی و ایران هنوز از مرحله‌ی "سردی" پایین‌تر نرفته است ولی بعد از انعقاد قرارداد "دوستی" بین شوروی و عراق و همچنین درگیری هند و پاکستان و پیروزی نیروهای بلوک شوروی در آن، رژیم ایران نیز فعالیت در پیمان سنتو و تقویت نیروهای نظامی خویش را با پشتیبانی آمریکا شدیدتر کرده و بیش از پیش روی تحکیم "دوستی" خود با آمریکا پای فشاری می‌نماید و برعکس، شوروی را به‌طور ضمنی و حتی اینجا و آنجا علنی مورد حملات تبلیغاتی قرار می‌دهد. بدین ترتیب هنگامی که قطب‌بندی بین نیروهای وابسته به دو ابرقدرت در منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند به‌طور علنی درآمده، رژیم ایران نیز مجبور شده است که وابستگی خود را به "اردوی آمریکا" عیان سازد.

از جانب دیگر شاهد آنیم که اخیراً دولت ایران با جمهوری توده‌ای چین روابط حسنه برقرار کرده و مناسبات گرمی بین آن‌ها برقرار شده است. این بار نیز رژیم شاه این مناسبات و تأیید دولت چین از بعضی اقدامات و سیاست‌های رژیم را دلیلی بر سیاست مستقل و ملی خود قلمداد کرده و آن را وسیله تبلیغات قرار داده است، در حالی که کاملاً عیان است که تغییر سیاست ایران نسبت به چین در چهارچوب عام تغییر سیاست امپریالیسم آمریکا و اقمار آن نسبت به چین صورت گرفته و در هماهنگی با حفظ منافع امپریالیسم آمریکا می‌باشد. البته ممکن است که با توجه به شکست سیاست "منزوی نگه‌داشتن" چین و سایر اقدامات ضد چینی و لزوم تغییر روش نسبت به چین در شرایط جدید، شاه ایران هم به سهم خود لزوم این تغییر را حس کرده و به اربابان خود برای عملی ساختن آن گوشزد کرده باشد. اما مسلماً خود او فقط زمانی توانست علناً در این جهت موضع بگیرد و عملاً قدمی بردارد که تأیید آن‌ها را به‌دست آورده بود.

در مورد مبارزات اعراب و اسرائیل باید گفت که رژیم ایران گو این‌که به ظاهر از اعراب طرفداری کرده و اسرائیل را به خاطر اشغال اراضی اعراب محکوم می‌کند، ولی در باطن بهترین رابطه را با کشور اسرائیل دارد و از تعداد زیادی کارشناس اسرائیلی در امور نظامی و کشاورزی استفاده می‌کند و متقابلاً از هیچ نوع کمکی به اسرائیل (البته به‌طور سرپوشیده) فروگذار نکرده است. رژیم شاه مانند کلیه‌ی مرتجعین در حرف، خود را مخالف هرگونه اعمال زور و تجاوز به حقوق دیگران و مدافع پروقار اعلامیه حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد قلمداد می‌کند اما هرجا که مسئله سرکوبی نیروهای مترقی و جلوگیری از رشد جنبش انقلابی در میان باشد، برای خود حد و مرزی نمی‌شناسد. دخالت علنی در عملیات سرکوب جنبش انقلابی ظفار، اعزام نیروی نظامی به جزایر سه‌گانه خلیج، هشدار به

دخالت نظامی در پاکستان و آنسوی خلیج فارس، همگی نمودار اجرای فعالانه‌ی نقشی است که به‌عنوان ژاندارم منطقه به عهده گرفته است و در ضمن آن سعی می‌کند که رهبری نیروهای ضد انقلابی منطقه را به‌دست گیرد.

در مورد مسئله‌ی نفت نیز سیاست شاه چیزی جز برآوردن خواست امپریالیست‌ها تحت پوشش ضدامپریالیستی نیست. درست در صورتی که تضاد بین کشورهای تولیدکننده نفت و امپریالیسم آمریکا بشدت حاد شده و درست در موقعی که خطر کمبود انرژی کشورهای امپریالیستی را به وحشت انداخته و دولت‌های نفت‌خیز منطقه خلیج فارس صحبت استفاده از نفت به‌عنوان سلاح مبارزه را پیش کشیده‌اند، دولت ملی ایران طبق قراردادی که با امپریالیست‌ها امضاء می‌کند، تعهد می‌نماید که برای مدت ۲۰ سال دیگر نفت ایران را در اختیارشان بگذارد. یعنی با شرایط سهل‌تر و مطمئن‌تری نفت مورد نیاز آن‌ها را تأمین می‌کند. با این عمل، او در جبهه‌ی مبارزه کشورهای تولیدکننده نفت در منطقه ایجاد شکاف می‌کند و به مبارزه ضدامپریالیستی تمام کشورهای منطقه صدمه می‌زند، اما وقاحتانه با بوق و کرنا آن را "اعاده‌ی حق حاکمیت ملت ایران بر نفت" و به‌عنوان یک اقدام انقلابی و پیروزی ضدامپریالیستی می‌خواهد بنمایاند.

بنابراین سیاست خارجی رژیم ایران که شاه بیهوده سعی دارد آن را "مستقل ملی" بنامد، چیزی از ملی بودن در بر نداشته و آنچه که در جنبه‌ی مستقل بودن این سیاست در واقع تجلی می‌کند "استقلال" در نقش ژاندارمی در منطقه... "استقلال" در چگونه پر کردن جای آمریکا و انگلیس در خلیج فارس، "استقلال" در جهت تبدیل ایران به اسرائیل دیگر، "استقلال" در جلب سرمایه‌های خارجی، یعنی سیاست خارجی رژیم را می‌توان در وابستگی او به امپریالیسم آمریکا و "استقلال" در نحوی پیاده کردن این وابستگی، خلاصه کرد.

بخش دوم: وضع خلق

۱. وضع اقتصادی - اجتماعی مردم

علیرغم اقدامات ظاهرسازانه و عوام‌فریبانه‌ی رژیم و برخلاف آنچه که میکوشد به زور تبلیغات وانمود سازد، وضع زندگی اکثریت عظیم مردم ایران نه تنها بهتر نشده و در حال بهتر شدن نیست، بلکه بالعکس تحت تاثیر مستقیم سیاست‌های ضد خلقی رژیم، روز به روز بر مشکلات و سختی‌های مردم افزوده می‌گردد. اختلاف طبقاتی در جامعه‌ی ایران مرتباً شدیدتر می‌شود. هر روز بیشتر شاهد تشدید فشار اقتصادی اقلیت ناچیز حاکم بر اکثریت خلق و افزایش غارت و چپاول آنها به قیمت افزایش فقر و بی‌خانمانی اینان هستیم. حتی یک نگاه کلی به جوانب مختلف اقتصادی - اجتماعی زندگی مردم، یا به وضع هر یک از طبقات و اقشار زحمتکش، بدتر شدن نسبی و در مواردی مطلق شرایط زندگی آنان را در سالهای اخیر نشان می‌دهد. در زیر بعضی از جنبه‌های برجسته‌ی موضوع را مورد مشاهده‌ی کلی قرار می‌دهیم:

تاثیر اصلاحات ارضی بر شرایط زندگی دهقانان

در قسمت "جنبه‌ی رفرمیستی سیاست رژیم" مختصراً به تاثیر اصلاحات ارضی بر وضع زندگی دهقانان اشاره کردیم و دیدیم که تاثیر مستقیم اصلاحات ارضی بر زندگی دهقانان افزایش فقر و بدبختی اکثریت آنان و همزمان با آن تشدید تمایز طبقاتی در روستا و پیوستن روزافزون دهقانان فقیر و میانه‌حال به خیل پرولتاریا می‌باشد. سیاستهای دولت چه در جریان مراحل مختلف تقسیم اراضی و چه از طریق اقدامات جانبی همزمان با این مراحل و یا برنامه‌های بعد از آن، همگی در جهت تسریع پروسه‌ی فوق می‌باشد:

در جریان اصلاحات ارضی، فقیرترین قشر روستائی یعنی خوش‌نشینان که فاقد نسق زراعی بودند، در حالیکه نزدیک به ۴۰٪ جمعیت روستا را تشکیل میدادند، بطور کلی نه تنها در هیچ‌یک از مراحل سه‌گانه یا در جریان اقدامات دیگر (تشکیل شرکت‌های تعاونی، شرکت‌های سهامی زراعی و...) هیچگونه نصیبی نبردند و اصلاً بحساب نیامدند، بلکه آن مختصر حقوقی را هم که طبق عرف محل و بر اساس بقایای سنن فئودالی برایشان مانده بود، از دست دادند و بدین ترتیب فروش نیروی کار که قبلاً نیز راه عمده تامین معاش آنها بود، مطلقاً بعنوان تنها راه برایشان باقی ماند. با این تفاوت که بسبب "آزاد شدن" عده‌ی بیشتری از دهقانان و افزایش عرضه‌ی نیروی کار، دیگر تقاضای کمتری برای کار آنها موجود است و آنها مجبورند یا با مزد کمتر و شرایط بدتری بسازند و یا اینکه با وسعتی بیش از سابق، آواره دهات دیگر یا شهرها گردند. این قشر بیش از سایر اقشار زحمتکش روستائی از اصلاحات ارضی صدمه دیدند. اما آن قشری هم که طی اصلاحات ارضی مالک زمین زراعی شد نیز چندان رفاهی عایدش نگشت.

دهقانانی که طی مراحل سه‌گانه اصلاحات ارضی صاحب‌زمین شدند، اکثراً زمین کمی نصیبشان شد و بعلاوه زمینهایشان اغلب از نامرغوب‌ترین زمینهای روستاهاست. باید توجه کرد که حد نصاب زمین در ایران برای تکافوی مخارج یک خانواده به‌علت دیم‌کاری و لزوم آیش‌کاری بخشی از زمین در هر سال، بالاست، در حالیکه در جریان اصلاحات ارضی مقدار زمینی که به دهقانان رسید در بهترین حالت چیزی حدود یک هکتار بود و اکثراً در حدود یک تا دو هکتار. چنانکه طبق آمار رژیم، ۷۷۱ هزار مورد زمین کمتر از یک هکتار موجود است.

بد نیست برای اینکه حدود درآمد یکسال یک خانوار کشاورز از زمین را ببینیم به این نوشته از آیندگان ۲۷ دی ۱۳۵۱ توجه کنیم. می‌نویسد: "با بالاترین تکنولوژی با بهترین نوع بذر، مناسب‌ترین کود و پیشرفته‌ترین عملیات نمی‌توان از یک هکتار زمین در ایران بیش از یک تا دو خروار گندم به ارزش ۲۰ هزار ریال یا ۳۰ تن چغندر قند به ارزش ۴۵ هزار ریال یا سه تن برنج به ارزش ۶۰ هزار ریال به‌دست آورد" و بدین ترتیب می‌توان تخمین زد که درآمد دهقانی که عموماً فاقد حد متوسط امکانات نیز هست از کمتر از یک هکتار زمین چقدر می‌تواند باشد. از طرف دیگر دهقانان صاحب زمین باید مخارج تولید از قبیل کود، بذر، آب و دیگر وسایل تولید را هم خودشان تأمین کنند. بعلاوه دهقانان مالک یا اجاره‌دار هر ساله مبلغی به‌عنوان قسط زمین و یا اجاره آن می‌پردازند. دهقانان برای فروش محصولات خویش دستخوش سودجویی واسطه‌گران، کارخانه‌داران یا تجار و میدان‌داران

می‌شوند و از این راه نیز مبالغی از درآمد اصلی خویش را به‌دست نمی‌آورند. علیرغم اینکه اغلب کالاها به‌طور قابل ملاحظه‌ای گران‌تر شده‌اند، قیمت خرید محصولات کشاورزی از دهقانان چندان افزایش نیافته است.

علاوه بر این‌ها درآمد بسیاری از دهقانان از محل فعالیت‌های دیگر بخصوص دامداری به‌علل مختلف از جمله "ملی شدن مراتع و محدودیتهایی که از این راه برای آن‌ها ایجاد شده یا کاملاً از بین رفته و یا بسیار محدود شده است.

به‌علل گفته شده، در بالا درآمد یک خانوار زمین‌دار دهقان از محل زمین کفاف هزینه زندگی‌اش را نمی‌دهد. آن‌ها به همین علت مجبور به قرض کردن می‌شوند، وامی که دولت با بهره ۶ الی ۱۲ درصد از طریق بانک کشاورزی و یا تعاونی‌ها به آن‌ها می‌دهد، تکافوی احتیاجات آن‌ها را نمی‌کند و ناچار می‌شوند از منابع خصوصی مانند پیله‌وران، سلف‌خران، دکانداران و اقوام و آشنایان و نزول‌خواران شهر و ده که هریک بنوعی در کین آن‌ها نشسته‌اند، با بهره ۴۰-۵۰ و گاهی ۶۰ الی ۱۰۰ درصد پول قرض کنند و اغلب محصول و یا زمین خود را به‌عنوان وثیقه وام قرار می‌دهند. فشار وام بر دوش دهقانان چه از نظر حجم و چه از نظر افزایش نرخ بهره، پس از اصلاحات ارضی به مراتب افزایش یافته است. چنانکه مثلاً بر اساس بررسی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در روستاهای منطقه اصفهان، لاهیجان، شهنسوار، فومن، گرگان و مریوان قبل از اصلاحات ارضی ۳/۸ درصد از وام‌ها با نرخ کمتر از ۶ درصد بوده است، در حالی که پس از اصلاحات ارضی هیچ وامی با نرخ کمتر از ۶ درصد دریافت نشده است. هم‌چنین ۶/۸۰ درصد از وام‌ها در دوره قبل از اصلاحات ارضی با نرخ ۶ درصد دریافت می‌شده ولی در دوره بعد از اصلاحات ارضی این وام‌های ارزان به ۵/۵ درصد کاهش یافته است. بالعکس قبل از اصلاحات ارضی ۸/۶۱ درصد از وام‌ها با نرخ ۱۵ الی ۶۹ درصد دریافت می‌شده، پس از اصلاحات ارضی ۴/۱۲ درصد از وام‌ها با این نرخ اخذ شده‌اند و مهم‌تر از همه اینکه قبل از اصلاحات هیچ وامی با نرخ بالاتر از ۷۰ درصد دریافت نشده در حالی که پس از اصلاحات ارضی ۹/۶ درصد از وام‌ها با نرخ بالاتر از ۷۰ درصد یا ۱۰۰ درصد اخذ شده‌اند. به‌عبارت دیگر به دنبال رفم ارضی تعداد وام‌های با نرخ پایین تا ۱۰ درصد کاهش یافته و تعداد وام‌های با نرخ بالا افزایش یافته است. در بسیاری از موارد چون دهقانان (بیشتر دهقانان فقیر) در موعد بازپرداخت وام، پولی در بساط ندارند، محصول یا زمین آن‌ها قیمت بسیار ارزان توسط وام‌دهندگان از چنگشان خارج می‌شود. تعاونی‌ها هم که از جانب دولت به‌عنوان راه چاره این مشکلات و کمک به دهقانان صاحب‌زمین پیش‌پایشان گذاشته شده در عمل تاثیر مثبت و موثری در وضع آن‌ها ندارد، برعکس اکنون سیاست دولت این است که با ایجاد تسهیلات مختلف دهقانان را تشویق به گرفتن وام از شرکت‌های تعاونی روستائی و بانک تعاونی کشاورزی می‌نماید و در سررسید معین نیز اصراری در بازگرفتن اقساط وام‌ها نشان نمی‌دهد تا دهقانان خوب زیر دین دولت فرو بروند و او بتواند هر موقع که بخواهد بخصوص هنگام تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی که در همه جا با مخالفت و مقاومت دهقانان صاحب زمین روبرو شده، از آن‌ها سلب مالکیت کند.

گذشته از راه‌های ضرر بالا دهقانان بر اثر ورود کالاهای مصرفی به دهات مانند نفت، رادیو، سم‌اور نفتی، لوازم بلاستیکی و غیره که در بسیاری موارد استفاده از آن‌ها عملاً اجباری است (مانند استفاده

از نفت به سبب قانون حفظ مراتع و جنگل‌ها) مبالغی از درآمد خود را از دست می‌دهند (تعاونی‌ها خود یکی از عاملین فروش این کالاها به دهقانان هستند). آن‌ها علاوه بر این مجبورند سهمی از درآمد خود را بابت عمران ده (۲۰٪ عمران ده به‌عهده‌ی دهقانان است) و سهمی را بابت خرجهای دیگر (مانند عوارض برای جشن‌ها که در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله از هر دهی بر اساس توانائی ظاهری دهقانان مبلغی جمع‌آوری گردید) بپردازند.

بطور کلی می‌توان گفت که اکثریت دهقانان صاحب زمین یا اجاره‌دارانی که طبق قانون مرحله سوم صاحب زمین‌هایشان خواهند شد، روز به روز فقیرتر می‌شوند. اما اغلب برای کمک به درآمدشان علاوه بر کار روی زمین‌های خود، در صورت وجود امکان روی زمین‌های دیگران به‌کار مزدوری می‌پردازند و یا در اصولی از سال به شهرها و کارخانه‌ها روی می‌آورند یا اینکه بطور دائمی زمین و زندگی را در ده رها کرده و به شهر کوچ می‌کنند. بسیاری از آن‌ها با بالا آمدن قرض، پشت قرض و عدم امکان پرداخت اقساط زمین و بازپرداخت وام‌ها مجبورند زمین‌های خود را به قیمت نازلی بفروشند و بدین ترتیب مشاهده می‌شود که بسیاری از دهقانانی که در جریان اصلاحات ارضی صاحب زمین شده‌اند، بتدریج بنا به علل ذکر شده زمین‌های خود را از دست دادند یا در جهت از دست دادن آن هستند.

علاوه بر دو گروه بزرگ فوق‌الذکر یعنی خوش‌نشینان که اصلاً صاحب زمین نشدند و دهقانان صاحب زمینی که بر اثر فقر روزافزون مجبور به فروش یا رها کردن زمین خود می‌گردند، گروه‌های دیگری از دهقانان نیز در جریان اصلاحات ارضی یا بر اثر اقدامات بعدی زمین یا نسق زراعتی خود را از دست دادند. در این زمینه می‌توان از گروه‌های زیر نام برد:

- بخشی از نسق‌دارانی که در مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی، مالکین بخاطر اینکه آن‌ها مشمول اصلاحات نگردند به انواع مختلف (به زور یا به حيله) آنان را از زمین راندند یا بصورت کارگر مزدور درآوردند.
- دهقانانی که قبل از تشکیل اراضی مکانیزه (شرکت‌های کشت و صنعت) در زیر سدها، در آنجا صاحب زمین بودند.
- دهقانانی که زمین‌هایشان در حوزه‌ی عمل فعالیت‌های "سازمان عمران" قرار گرفت.
- دهقانانی که شق خرید حق‌ریشه (در مرحله دوم) درباره آن‌ها اجرا شد.
- دهقانانی که در حوزه‌ی اراضی "مکانیزه" اربابی واقع شدند.
- دهقانانی که زمین‌هایشان در حوزه‌ی عمل شرکت‌های سهامی زراعی قرار گرفت. در مورد این دهقانان باید گفت که زمین‌های آن‌ها (اغلب بالاجبار) از طرف دولت در شرکت‌های سهامی زراعی ادغام شده و سهام اندکی (مطابق با زمین و عوامل دیگر زراعتی‌شان که اغلب ناچیز بود) به آن‌ها واگذار گردید. با توجه به آمار خود رژیم درآمد سهام‌داران جزئی از طریق این شرکت‌ها بسیار ناچیز بوده است و به این علت مجبور بودند به دنبال راه‌های درآمد دیگری باشند. بعلاوه در قانون این شرکت‌ها آمده است که در صورت احتیاج به کارگر، حق تقدم با

خانوارهای سهام‌دار است که از هر خانواده یک نفر را به‌کار بگیرند. ولی در عمل هم به کارگر کمتری احتیاج دارند و هم این حق از طرف مدیر شرکت پایمال می‌شود و دهقانان عموماً روی این کار هم نمی‌توانند حساب کنند.

درباره وضع کارگران کشاورزی باید گفت که بعلت طبیعت کار کشاورزی اولاً همیشه برای آن‌ها کار وجود ندارد. بعلاوه سطح دستمزدها برحسب نواحی مختلف، سابقه مبارزاتی کارگران کشاورزی، کم و یا زیاد بودن نیروی کار، جنسیت (زن، مرد، کودک) فرق می‌کند. در روستاهای خشک و بی‌بهای شرق، جنوب و مرکز ایران بعلت کمی کار کشاورزی و عدم تقاضای کار اگر هم کاری پیدا شود سطح دستمزد آن بسیار پایین است. مثلاً در بلوچستان مزد کارگران کشاورزی مرد در حدود ۵۷ ریال است. دهقانان این نقاط و نقاط نظیر آن برای کار بهجای دیگر می‌روند و اغلب دستمزدی بین ۵۰ تا ۱۲۰ ریال می‌ابند. به کودکان از ۲۰ ریال به بالا و به زنان از ۴۰ ریال به بالا پرداخت می‌شود.

در مقابل این فشار روزافزون به کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر و میانه‌حال، سرمایه‌داری امپریالیستی، بورژوازی کمپرادور و زمین‌داران بزرگ سلسله غارتگرانه خود را بر منابع کشاورزی و اقتصاد روستائی ایران هر روز بیشتروستاده و راه‌های درآمد جدیدی برای خود می‌سازند و همزمان با آن در نقاطی که اقتصاد روستائی همچنان عقب‌مانده و پراکنده است، قشر کوچکی از دهقانان مرفه با استفاده از شرایط جدید و امکاناتی که رژیم برایشان فراهم آورده (به این امید که پایه طبقاتی سلطه‌ی آن در روستا گردند) بسوی ثروتمند شدن و تبدیل به بورژوازی ده (کولاک) در حرکت‌اند. بطور همه‌جانبه می‌توان گفت که پروسه تحول در روستا همچنان به‌ضرر اکثریت دهقانان و به نفع اقلیتی ناچیز در حال پیشرفت می‌باشد و شدیدتر شدن تضادهای طبقاتی در روستا امروز پس از گذشتن بیش از ۱۰ سال از شروع اصلاحات ارضی بنحو بارزی بچشم می‌خورد.

شرایط کارگران

رژیم در برنامه‌ی تبلیغاتی خود در مورد وضع زندگی و شرایط کار کارگران سروصدای زیادی می‌کند. او در حرف زیاد به آن‌ها اهمیت می‌دهد ولی در عمل می‌بینیم که هدفش بهره‌کشی هرچه بیشتر از این طبقه است و امتیازات ناچیزی که در سال‌های اخیر به کارگران داده شده (و بازهم جنبه‌ی تبلیغاتی آن بزرگتر بوده تا چگونگی واقعی این امتیازات) نیز در اثر مبارزات دائمی خود کارگران بوده است. روی هم رفته شرایط عمومی کار برای کارگران در این سال‌ها بدتر شده است.

در سال‌های اخیر با "آزاد شدن" بسیاری از دهقانان از چارچوب فعالیت‌های قبلی در ده، سیل عظیم رانده‌شدگان از ده بسوی شهر روانه گردیده است. هجوم این عده به شهرها که بصورت نیروی ذخیره کار در شهرها در می‌آیند، در وضع عمومی کارگران تاثیر عظیمی داشته و دارد. یکی از این اثرات پایین ماندن سطح دستمزدها است؛ بطوری که با وجود مبارزات مکرر کارگران در سال‌های اخیر می‌بینیم که حداقل دستمزدها بسیار کم افزایش یافته است (فعلاً ۸۸ ریال است). روی هم رفته در مورد متوسط دستمزد کارگران می‌توان گفت برحسب ساعات کار، نوع کار و اینکه در کجا کار می‌کنند (در کارخانجات بزرگ، کارگاه‌ها، کارهای غیر کارگاهی، در شهرهای بزرگ و یا در شهرهای کوچک...)

مقدار این دستمزد فرق می‌کند. چنانکه کارگرانی که در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند در ازاء هر ۱۰ الی ۱۲ ساعت کار دستمزدی معادل ۹۰ الی ۱۲۰ ریال می‌گیرند. کارگرانی که در کارهای ساختمانی (و فصلی است) کار می‌کنند، دستمزدی معادل ۱۴۰ تا ۲۵۰ ریال در ازاء ۱۰ الی ۱۴ ساعت کار دارند. کارگرانی که در کارخانجات صنعتی کار می‌کنند دستمزدی معادل ۹۰ الی ۱۴۰ ریال در ازاء ۸ ساعت کار دارند که مبلغی از آن به‌عنوان بازنشستگی (در صورت رسمی بودن) و بیمه کسر می‌شود. این حد نوسان دستمزد کارگر ساده مرد می‌باشد و طبیعتاً کفاف خرج یک خانوار کارگری را نمی‌دهد. لذا اغلب کارگران مجبور می‌شوند که اضافه کار بگیرند یا به دنبال کارهای دیگری در وقت اضافی بروند.

افزایش عرضه کار در شهرها، علاوه بر تاثیر روی دستمزدها، مشکل دیگری هم برای کارگران بوجود می‌آورد که نبودن کار برای همه آنهاست، بطوری که در میادین و صحن‌های تمرکز کارگران همیشه بخش بزرگی از کارگران بعد از آنکه تعدادی سرکار رفتند، بیکار می‌مانند. این امر از نظر تامین کار، وضع کارگران شاغل نیز تاثیر می‌گذارد، زیرا بسا جانشینی کارگر ارزان‌تر، کارگران سابقه دار کارخانجات اخراج می‌شوند و همیشه در تهدید این خطر هستند. به این ترتیب همیشه بخش معینی از کارگران که احتیاج مراکز کار را تامین می‌کنند، کار دارند و بخش عظیمی از کارگران یا کار ندارند و یا اکثر مواقع بیکار می‌مانند.

عدم تامین شغلی که یک جنبه‌ی آن در بالا شرح داده شد به شکلهای دیگری نیز طبقه‌ی کارگر را در فشار دارد. یکی از این موارد، رسمی نبودن کارگران است. باید گفت که به غیر از تعداد معدودی از کارگران بخش دولتی که استخدام رسمی‌اند، اکثریت عظیم کارگران یا پیمانی هستند یا روزمزد، و یا کارفرمایان از تمهیدات مختلف استفاده کرده و از اجرای قوانین سرباز می‌زنند. اگر کارگر روزمزدی ۱۰۰ روز در یک محل کار کند دارای حقوق معینی می‌شود (حق بیمه، حق اینکه صاحب‌کار نمی‌تواند او را اخراج کند) ولی کارفرمایان بعد از سه ماه آن‌ها را برای همیشه یا برای مدتی اخراج می‌کنند که کارگر صاحب‌چنین حقی نشود (این شیوه خیلی رایج است). استخدام رسمی بودن کارگر، علاوه بر تامین کار ثابت، برای کارگر مزایای دیگری نیز برای او دارد؛ از جمله حق بازنشستگی، بیمه، اضافه حقوق، پاداش و... و به این ترتیب اکثریت عظیم کارگران از حقوق عادی یک شاغل محروم هستند و وضع زندگی و کار آن‌ها دچار بی‌ثباتی همه‌جانبه است. تنها قشر کوچکی از کارگران که دارای مهارت‌های فنی و تجربی هستند از شرایط کار نسبتاً خوبی برخوردارند ولی تعداد این‌ها بسیار محدود می‌باشد.

در مورد وضع کارگران نکات دیگری وجود دارد. از آنجمله است شرایط محیط کار و مسئله ایمنی در کار. در این مورد باید گفت که شرایط محیط کار در اکثر محیط‌های کارگری فاقد حداقل امکانات می‌باشد. این امکانات که از جا، حرارت، نور مناسب تا ساعات لازم استراحت، سر و صدای غیر قابل تحمل، مسئله ایمنی در کارهای خطرناک می‌باشند، همانطور که گفته شد در اغلب کارگاه‌ها و کارخانجات در حداقل خود می‌باشند. در بسیار از کارگاه‌های کوچک کارگران در محل‌های مرطوب، کم‌نور که در زمستان سرد و در تابستان گرم می‌باشد، کار می‌کنند. در کارهای ساختمانی، کارگران بعلت فقدان ایمنی در کار دائماً در خطر سانحه قرار دارند. در کارخانجات سیمان، شیمیائی، گچ و از این قبیل، کارگران پس از مدتی به امراض ریوی و جلدی و خونی مبتلا می‌شوند و از این قبیل موارد زیاد می‌توان یافت که به‌طور آشکار و پنهانی سلامتی کارگران را از بین می‌برد.

نکته دیگر در مورد شرایط کار کارگران، چگونگی رفتار مسئولین و کارفرمایان با آنهاست. بطور کلی در همه جا بسا کارگران بطور تحقیرآمیزی رفتار می‌شود و به این ترتیب می‌خواهند همیشه روحیه آنها را خرد کنند تا اطاعت نمایند. رفتار شامل فحش، توهین و حتی ضرب و شتم آنها هم می‌شود. از طرفی به محض کوچکترین حرکتی، آنها را تهدید به اخراج می‌کنند و در بسیار موارد شنیده شده که از کارگران ضمانت‌هائی مبنی بر اینکه حق اعتراض در مقابل وضع کارخانه یا مزد را ندارند از آنها می‌گیرند. پس از اعتصاب اخیر نیز کارخانه‌های بزرگ را تحت نظر حفاظت ارتشی (افسران بازنشسته) قرار دادند و رفتار این تازه رسیده‌ها با کارگران بسیار تحقیرآمیز است. چنانکه مامورین آنها کارگران را با تهدید وادار به آرامش و سکوت می‌کنند و در صورت کوچکترین حرکتی آنها را به چوب و فلک می‌بندند و یا در کارخانه زندانی و یا اخراج می‌کنند. در کارخانجاتی که زنان کار می‌کنند نیز به‌عنوان مختلف موجب تحقیر آنها می‌شوند و تضيیقات مختلف برایشان بوجود می‌آورند.

مسئله دیگری که در مورد کارگران باید به آن اشاره کرد چگونگی واقعی سود ویژه است که رژیم آن را یکی از پایه‌های تبلیغات خود قرار داده است. اولاً این امر در واحدهائی که کمتر از ده کارگر دارند اجرا نمی‌شود و به این ترتیب کلیه کارگاه‌های کوچک شهری و روستائی با تعداد تکثیری کارگر مشمول آن نمی‌گردند. ثانیاً در کارخانجات و کارگاههائی که اجرا می‌شود در بهترین حالت معادل یک ماه یا حداکثر دو ماه حقوق کارگران به آنها پرداخت می‌شود. امسال بعلت اعتصاب مکرر کارگری به‌عنوان اعتراض به این موضوع در معدودی از کارخانجات کارگران موفق شدند آن را به سه ماه حقوق هم برسانند. با توجه به میزان حقوق کارگران، مقدار این "سود ویژه" ناچیز است و نقش آن در بهبود زندگی کارگران قابل توجه نیست. مضافاً به اینکه قبل از قضیه "سود ویژه" در بیشتر کارخانجات به کارگران مبالغی به‌عنوان پاداش و عیدی داده می‌شد که بعد از آن تقریباً از بین رفته و "سود ویژه" جانشین آن شده است.

ورشکستگی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی

در سال‌های اخیر با ورود سرمایه‌های عظیم خارجی به ایران و همکاری همه‌جانبه سرمایه‌داری کمپرادور با آن و توزیع این سرمایه‌ها در رشته‌های مختلف اقتصادی، رقابت نابرابری که از قبل بین این سرمایه‌ها و سرمایه‌های متوسط ملی وجود داشت شدید شده و به‌شدت بیشتری ورشکستگی و تجزیه طبقاتی صاحبان سرمایه‌های متوسط و کوچک را تسریع می‌کند. علاوه بر آن دولت با استفاده از قدرت سیاسی و گذراندن قوانین مختلف مانند قانون حمایت از سرمایه‌های خارجی و ایجاد امکاناتی از قبیل معافیت گمرکی برای "کالاهای سرمایه‌ای" که همان کالای مورد نیاز کارخانجات مونتاژ است، ایجاد بازارهای انحصاری (مثل اتومبیل پیکان) که منجر به انحصار رشته‌های مختلف تولیدی و تجاری می‌شود، به این امر کمک می‌نماید. همچنین دولت از طریق دادن وام و اعتبار به سرمایه‌های کمپرادور، یعنی با وارد کردن سرمایه بوروکراتیک، این‌گونه فعالیت‌ها به‌نحوی دیگر به تشدید پروسه بالا کمک می‌کند.

علاوه بر علل بالا که موجب فشار زیادی بر بورژوازی متوسط می‌شود، این قشر به‌علت قرار داشتن در حوزه مسائل اقتصادی‌ای که خود به‌طور همه‌جانبه وابسته به اقتصاد جهانی سرمایه است، مستقیماً تحت تاثیر فشار ناشی از نوسانات و بحران‌های این اقتصاد قرار دارد. این جریانات باعث می‌شود که دائماً بخش کوچک‌بالی این قشر برای بقای خود، اگر بتواند بنحوی سرمایه خود را با سرمایه کمپرادور خارجی بیامیزد و بخش‌های پایینی آن ورشکست شده میدان را خالی کند.

نفوذ سرمایه‌های خارجی و کمپرادور (خصوصی و دولتی) به دامنه فعالیت بورژوازی متوسط محدود نشده بلکه به بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی (کسبه) نیز فشار می‌آورد. بدین معنی که در رشته‌های متعدد، فعالیت آن‌ها (تولید یا توزیع) با ایجاد واحدهای بزرگ تولید ماشینی و به انحصار درآوردن بازارهای مربوطه، آن‌ها را بسوی ورشکستگی می‌راند. از این قبیل است ایجاد کارخانه‌های کفش‌دوزی، مبل‌سازی، چرم‌سازی و غیره و یا بازشدن فروشگاه‌های بزرگ در مقابل فروشندگان جزء. در مورد چگونگی تاثیر سرمایه بوروکراتیک، اولاً در بسیار از این سرمایه‌گذاری‌ها سرمایه بوروکراتیک از طریق بانک‌ها در این سرمایه‌ها وارد می‌شوند، ثانیاً به‌طور مستقیم دخالت می‌کنند، مانند باز کردن فروشگاه‌های تعاونی و تعاونی‌های شهر و روستا که نوعی انحصار خرید و توزیع بسیاری از کالاهای کشاورزی و کارخانجات داخلی به‌دست دولت است.

در مورد سایر بخش‌های خرده‌بورژوازی مانند کارمندان و غیره باید گفت که آن‌ها نیز از نظر حرفه‌ای به انحاء مختلف زیر ستم و فشار طبقات و اقشار حاکم قرار دارند و در حالی که بخش کوچک فوقانی آن‌ها طرف توجه و رسیدگی رژیم است، قسمت اعظم آن‌ها مورد اجحاف و تبعیض واقع شده و وضعشان روز به روز بدتر می‌شود.

علاوه بر این، جنبه‌های خاص مربوط به وضع نابسامان هریک از طبقات و اقشار، مسائل و مشکلات فراروان دیگری وجود دارند که مبتلا به همه طبقات و اقشار خلق می‌باشند. در زیر به‌طور خلاصه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

افزایش هزینه زندگی و کاهش درآمد واقعی مردم

در سال‌های اخیر هزینه زندگی، یعنی قیمت محصولات و مواد مورد استفاده مردم از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن و غیره و هزینه خدمات و تفریحات و امثال آن افزایش زیادی یافته است. اگر به قیمت مواد خوراکی نگاه کنیم می‌بینیم که مجموع آن‌ها نسبت به سال‌های قبل افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند و در میان مواد خوراکی افزایش قیمت بعضی از آن‌ها مانند گوشت، قند و شکر بسیار شدید بوده است. در مورد مسکن با توجه به اینکه اکثریت مردم در شهرها اجاره‌نشین هستند، اجاره مسکن یکی از ارقام بزرگ هزینه زندگی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. چنان‌که طبق نوشته‌های جراید رژیم، هزینه مسکن برای یک خانواده شهری از ۲۵ تا ۵۰ درصد درآمد آن‌ها را می‌بلعد. رشد روزافزون هزینه زندگی در کلیه مواد دیگر از قبیل هزینه پوشاک، خدمات، تفریحات، تحصیلا، درمان و... دیده می‌شود. این گرانی بخصوص از سال ۵۰ به بعد (یعنی بعد از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که مخارج هنگفت آن به‌طور مستقیم به دوش مردم افتاد) به‌طور سرسام‌آوری رو به تزايد گذاشت و در سال گذشته (۵۲) به‌حد اعلاء خود رسید، به‌طوری که حتی خود دولت را هم به وحشت

انداخت و او را وادار کرد دست به اقداماتی جهت کنترل و جلوگیری از افزایش باز هم بیشتر آنها بزند، که فشار اصلی این اقدامات روی خرده‌فروشان و بورژوازی متوسط وارد آمد، بدون اینکه بتواند مستقیماً در کاهش هزینه زندگی تأثیری داشته باشد. در همین سال‌ها درآمد مردم شهرنشین از جمله درآمد مزدبگیران و حقوق‌بگیران تا اندازه‌ای افزایش یافته است، اما این افزایش درآمد که علیرغم خواست رژیم و تحت فشار مبارزات و اعتصابات مکرر کارگران و کارمندان صورت گرفته، به هیچ‌وجه متناسب با افزایش قیمت‌ها نبوده و به مراتب از آن کمتر می‌باشد. به‌طوری که می‌توان گفت در این سال‌ها درآمد واقعی مردم شهری بخصوص کارگران و کارمندان متوسط پایین به‌طور قابل توجهی کمتر شده است. برای درک موضوع کافی است به تفاوت قیمت بعضی اقلام مایحتاج زندگی نظری بیافکنیم: گوشت گوسفند که تا پارسال حداکثر کیلوئی ۱۵ تومان بود، اگر پیدا شود تا ۲۰ تومان خرید می‌شود. گوشت گاو از کیلوئی ۱۲ تومان به کیلوئی ۱۹ تومان رسید. برنج کیلوئی ۴۰ ریال به ۸۰ ریال، قند از ۱۴ ریال به ۳۴ الی ۴۰ ریال، میوه و سبزیجات در حدود ۶۰ تا ۱۰۰ درصد نسبت به سال قبل گران‌تر عرضه می‌شود و به همین ترتیب کلیه مواد مصرفی دیگر از قبیل روغن، تخم‌مرغ، پنیر، کره، ماست گران‌تر شده‌اند. هزینه مسکن در عرض این یک‌سال تا ۷۰ درصد ترقی کرده است، در حالی که افزایش حقوق و دستمزدها که در نتیجه فشار و مبارزه مردم صورت گرفته از ۵ تا ۳۰ درصد بیشتر نبوده است. به همین دلیل اکنون کمتر خانواده‌ای پیدا می‌شود که زندگی‌اش فقط با تکیه به کار پدر خانواده بگذرد و اغلب دو یا سه نفر از اعضای خانواده کار می‌کنند و اضافه کار بویژه در مورد کارگران و کارمندان جزء شدیداً رواج و طالب دارد و فقط در این صورت است که برای مردم زحمتکش زندگی در شهرها در حد پایین یا متوسط آن امکان‌پذیر می‌شود.

در مقابل، اقشار باصطلاح بالای جامعه، یعنی سرمایه‌داران، زمین‌داران و بوروکرات‌های بزرگ با بهره‌برداری از این وضع و به‌کار گرفتن اهرم‌های قدرت، درجه استثمار و غارت خلق را بالاتر برده و سودهای بیشتری به جیب می‌زنند. گرانی هزینه زندگی نه تنها برای آنها مشکلاتی ببار نمی‌آورد و نمی‌آورد بلکه اصولاً مسبب واقعی گرانی هزینه زندگی و فقر روزافزون زحمتکشان خود آنها و چپاول‌هایشان می‌باشد.

در زمینه سختی معیشت زحمتکشان علاوه بر کمی درآمد نسبت به هزینه زندگی، کمیابی ارزاق و بعضی مایحتاج زندگی نیز قابل توجه است. در سال‌های قبل گاهی کمبود تصادفی در مورد یک یا دو جنس مورد نیاز مردم دیده می‌شد ولی اخیراً کمبود ارزاق نه تنها عمومیت بیشتری یافته است و گوشت، قند، شکر، شیر، میوه و سبزیجات و غیره را شامل می‌شود بلکه جنبه‌ی تصادفی نیز دیگر ندارد. چنانکه مسئله کمیابی ارزاق در حال حاضر (اواخر بهار ۵۳) حدود هشت ماه است که ادامه دارد. در این مورد هم علت اصلی همان سیاست‌های رژیم و اقدامات ضدخلق است که چه به‌طور عام و چه در موارد مشخص هدفی جز تأمین خواسته‌ها و منافع اقلیت ناچیز حاکم به ضرر اکثریت خلق ندارد. در واقع کمبود بسیاری از مایحتاج زندگی در رابطه مستقیم با پایین آمدن سطح تولیدات کشاورزی و لطمات وارده به امپریالیسم در اثر اصلاحات ارضی می‌باشد یا اینکه منافع خاصی باعث بوجود آوردن عمومی آن از طرف گروه‌های صاحب قدرت می‌گردد، مانند مسئله قحطی گوشت و اصرار در فروش گوشت یخ‌زده به مردم.

کمبود خدمات شهری و روستائی

یکی دیگر از جنبه‌های زندگی مردم برخورداری از خدمات لازم از قبیل فرهنگ، بهداشت، مسکن و دیگر خدمات در شهر و روستا است. در این مورد علیرغم جار و جنجال شدید رژیم دایر بر پیشرفت کشور و تأمین رفاه عمومی و رسیدن به مرز "تمدن بزرگ" (!) و غیره... کمبودها بسیار شدید است و با توجه بهاحتیاجات روزافزون مردم روز به روز هم شدیدتر می‌شود.

در زمینه آموزش و پرورش کمبود در سطوح مختلف از دبستان گرفته تا دبیرستان و دانشگاه وجود دارد و هرچه بالاتر می‌رویم شدیدتر می‌شود. چنانکه کمبود در سطح تحصیلات دبیرستانی بیشتر از تحصیلات ابتدائی و در سطح تحصیلات عالی از آن‌ها هم شدیدتر است. و مثال بارز آن، اینکه هر سال یک دهم داوطلبان به دانشگاه‌ها پذیرفته می‌شوند و طبیعتاً این‌ها بیشتر فرزندان طبقات مرفه می‌باشند که در سال‌های دبیرستانی از امکانات تحصیلی بهتری برخوردار بوده‌اند. دولت با واگذاری تأمین خدمات آموزش به بخش خصوصی نیز نتوانست این کمبودها را رفع کند و فقط جنبه‌ی تجاری و نتیجتاً طبقاتی شدیدی به آن داد. در مورد "مجانی شدن" آموزش و پرورش که اخیراً با هیاهوی بسیار توسط شاه اعلام گردید، بعد از آنکه وزارت آموزش و پرورش آن را به شکل طرح اجرایی درآورد می‌بینیم که مدارس خصوصی مانند سابق باقی می‌مانند و همان شهریه‌های گزاف را به عنوان قیمت خدمات اضافی می‌گیرند و دولت برای هر شاگردی در این مدارس (که اغلب فرزندان طبقات و اقشار مرفه هستند) از ۶۵۰ تا ۷۵۰ تومان در سال هزینه تحصیل به مدرسه می‌پردازند. بدین ترتیب این طرح عملاً نه مسئله‌ی کمبود امکانات تحصیلی را رفع می‌کند و نه وضع طبقاتی آن را از بین می‌برد.

در روستاها فقدان امکانات تحصیلی برای کودکان و نوجوانان روستائی همچنان وجود دارد و آموزش و پرورش در روستا حتی نسبت به سال‌های اول تشکیل سپاهیان دانش محدودتر شده است. چنانکه مدارس شش کلاسه به چهارکلاسه تقلیل پیدا کرده‌اند و این امر حتی در بسیار از دهاتی هم که قبل از آمدن سپاهی دانش، شش کلاس داشتند انجام گرفته است. از نظر محتوی و کیفیت باید گفت که سوادآموزی در روستاها همچنان در سطح بسیار نازلی است. از سپاهیان دانش شنیده شده بود که به آن‌ها سفارش کرده‌اند از دادن اطلاعات و معلومات اضافه بر آنچه که در نظر گرفته شده خودداری کنند و از تشویق بچه‌ها برای رفتن به کلاس‌های بالاتر خودداری نمایند.

در مورد خدمات درمانی و بهداشتی کمبود و تبعیض از این هم شدیدتر است. چه از نظر درمانگاه و بیمارستان و چه از نظر طبیب و کادر درمانی و دارو و سایر وسایل لازم. تعداد بیمارستان‌های دولتی که افراد کم‌بضاعت از آن استفاده می‌کنند به نسبت احتیاجات بسیار کم است و بعلاوه توزیع آن‌ها در شهرهای بزرگ زیاده‌تر، در شهرهای کوچک ناپیچ و در روستاها صفر است. تعداد بیمارستان‌های بیمه‌های اجتماعی کارگران نیز با توجه به رقم بیمه‌شدگان بسیار کم است. کیفیت درمان در این بیمارستان‌ها نیز نازل است. در شهرها با واگذاری درمان به بخش خصوصی، تجارتخانه‌های لوکس بنام بیمارستان و کلینیک وجود دارد که بعلت هزینه سرسام‌آور آن‌ها، اغلب فقط اقشار مرفه شهری می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند و مردم متوسط الحال نیز در مواقع گرفتاری شدید که مجبور به

استفاده از امکانات خوب درمان هستند با فروش اثاثیه خود و تأدیه آن به این بیمارستان‌ها جان خود یا عزیزانشان را سعی می‌کنند نجات دهند.

سال‌ها پیش طرح بیمه‌ی بخشی از کارمندان را اجرا کردند و حالا هم آن را گسترش می‌دهند، ولی چون طرح در عمل بعلت چم و خم‌های فراوان و کیفیت نازل درمان جوابگوی احتیاجات کارمندان نشد، آن‌ها عملاً بیمه‌بودنشان را فراموش می‌کنند، بویژه وقتی که بیماری سختی در میان است. در مورد بیمه کارگران نیز دولت مقادیر زیادی از درآمدهای بیمه‌شدگان را که مجموع آن در سطح جامعه مبلغ هنگفتی است می‌گیرد ولی تاکنون متوسط خدمات لازم را چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت به بیمه‌شدگان عرضه نکرده است. به همین علت کارگران به مراکز درمانی بیمه‌اعتمادی ندارند و در موارد بیماری‌های جدی و یا فوری ترجیح می‌دهند از خدمات بخش خصوصی با پرداخت حق ویزیت و پیچیدن نسخه از داروخانه‌های معمولی استفاده کنند.

خدمات درمانی و بهداشتی در روستاها تقریباً وجود ندارد و روستائیان در هنگام ابتلا به بیماری چنانچه بخواهند به پزشک مراجعه کنند مجبورند راه زیادی را به نزدیک‌ترین شهر یا مرکز بخش که دارای بیمارستان یا طبیب است طی کنند و با پرداخت حق ویزیت و درمان معالجه شوند. این البته در صورتی است که آن‌ها پول داشته باشند، وسیله‌ی نقلیه‌گیرشان بیاید، دکتر در محل خدمتش باشد، بیمارستان تخت خالی داشته باشد و غیره. گفته می‌شود که برای روستائیان بیمه درمانی برقرار می‌کنند. با توجه به بیمه‌ی درمانی کارگران در شهرها و سابقه طولانی آن و تمرکز نسبی آن، بعلاوه مقدار کمتر کارگران نسبت به روستائیان، می‌توان حدس زد در حالی که سرنوشت بیمه‌ی کارگران چنین تأسف‌آور است وضع بیمه روستائیان چگونه خواهد بود.

گذشته از این دو مسئله اساسی، مردم شهر و ده با مشکلات فراوان دیگری ناشی از کمبود خدمات لازم در زمینه‌های مختلف دست به گریبانند. در شهرها بخصوص شهرهای بزرگ وضع مسکن، نظافت شهر، وسایل رفت و آمد، ترافیک، آب و برق و تلفن و سایر خدمات مشابه طوری است که زندگی برای اکثریت مردم در واقع بصورت یک جنگ اعصاب دائمی در آمده است.

در روستاها مسائلی از قبیل راهسازی، آب، برق، حمام، وسایل حمل و نقل و نظایر آن در وسیع‌ترین سطح آن کاملاً طرف بی‌توجهی رژیم است و مردم روستائی از کلیه‌ی جهات دچار کمبود شدید هستند. اخیراً نیز با طرح ادغام روستاها در شهرک‌های روستائی، اقدامات ناچیز قبلی نیز (که اغلب با خودیاری و کمک مالی خود دهقانان انجام می‌شد) از طرف دولت راکد گذارده شده و رژیم به بهانه‌ی انجام طرح مزبور کمکی به ایجاد این‌گونه وسایل و امکانات نمی‌کند.

در مقابل عرضه‌ی کم، ناقص و محدود خدمات برای اکثریت مردم که شمای به اختصار از آن گفته شد، باید متذکر گردید که رژیم در تأمین بهترین نوع خدمات برای طبقات مرفه همه‌گونه همکاری و خدمت را به آن‌ها می‌کند. چنانکه در زمینه آموزش و پرورش بهترین امکانات تحصیلی از مدرسه به سبک مدارس خارجی تا معلمین ورزیده ایرانی و خارجی و غیره برای آن‌ها فراهم است و یا در زمینه‌ی خدمات درمانی بهترین خدمات در بیمارستان‌های خصوصی وجود دارد. از نظر دیگر خدمات شهری مانند وضع خیابان‌ها، پارک‌ها، نظافت، وسایل تفریحی، تهیه ارزاق و چیزهائی از این قبیل،

نوع خدمتی که به محله‌های اعیان‌نشین عرضه می‌شود، اساساً قابل مقایسه با محله‌هایی که طبقات فقیر یا حدس متوسط در آن‌ها سکونت دارند، نیست. برخورد دستگاه و ادارات دولتی به نیازها و درخواست‌های طبقات مرفه کاملاً متفاوت است؛ چنانکه در کوتاه‌ترین مدت به رفع مشکلات آن‌ها می‌پردازد. می‌توان گفت که دستگاه‌های دولتی بنحو چشمگیری در خدمت این طبقات هستند.

اجحافات و تضییقات دیگر

نارسائی‌های موجود در زمینه‌ی امکانات زندگی روزبه‌روز تضاد خلق و رژیم را شدیدتر می‌کند. راه‌حل‌هایی که رژیم برای مقابله با این مشکلات در پیش می‌گیرد، نه در جهت حل آن‌ها به نفع طبقات ستمکش، بلکه بازهم در جهت شدید فشار و انداختن بار مشکلات به دوش این طبقات می‌باشد. مثلاً با واگذاری آموزش، درمان، آپارتمان‌سازی به بخش خصوصی مسئله مردم حل نشد، بلکه راه‌های درآمد جدیدی برای قشرهای معین از سرمایه‌داران بوجود آمد، یا برای تأمین بودجه جهت خدمات شهری، شهرداری‌ها عوارض متعددی وضع کرده‌اند؛ مانند عوارض نوسازی، عوارض سطح شهر، عوارض آسفالت، عوارض زمین‌های بایر، عوارض شیر و خورشید، عوارض ورود و خروج مسافرین شهرها... که گذشته از خود عوارض، مردم برای دیر پرداختن این عوارض نیز جریمه می‌شوند و از آنجمله است قطع آب و برق بخاطر دیرکرد پرداخت عوارض نوسازی. مثال دیگر وضع بد ترافیک تهران است که وسیله‌ای شده برای اخذ جریمه‌های سنگین بوسیله‌ی مأمورین شهربانی و در این مورد نیز بار اساسی آن به دوش تاکسیرانان و رانندگان وانت بارها می‌افتد که رانندگی در این شهر شلوغ وسیله‌ی کسب و کار و امرار معاش آن‌ها می‌باشد. مثال دیگر گرفتن پول بیمه و وضع کردن مالیات بابت شاگرد بر مغازه‌هاست که حتی دیده شده در مواردی از مغازه‌هایی که شاگرد ندارند نیز حق بیمه و مالیات طلب شده است و یا در مورد پروانه‌های جدید کسب که با تشکیل اتاق اصناف، اصناف و کسبه مجبور شده‌اند علاوه بر پولی که باید سالیانه به اتحادیه‌ی صنف و اتاق اصناف بدهند، مبلغی در حدود ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان هم جهت تجدید پروانه بپردازند و همچنین پرداخت مالیات بر سرقتی که جدیداً وضع شده است.

مثال بارز دیگر چگونگی مبارزه‌ی دولت با گرانفروشی است. در سال گذشته صعود فوق‌العاده قیمت‌ها وضع خطرناکی برای رژیم بوجود آورده بود و آنرا مجبور کرد که دستپاچگی دست به اقداماتی برای مبارزه با گرانفروشی بزند، هرچند که اقدامات رژیم از نظر تبلیغات و حفظ ظاهر جنبه‌ی نمایشی حمله به محتکرین، تولیدکنندگان و گرانفروشان سودجو را بخود می‌گرفت، اما عملاً فشار اساسی بر دوش خرده‌فروشان و کسبه‌ی جزء افتاد. به بهانه گرانفروشی، کسب و کار بسیاری از آن‌ها را تعطیل کردند و یا از آن‌ها جریمه‌های سنگین گرفتند. در آخر سر هم هرچند که سود توزیع‌کنندگان و خرده‌فروشان به حداقل رسید، گرانی تثبیت گشت و قانونی شد.

دولت تحت عنوان "حمایت از صنایع داخلی" همچنان اجازه می‌دهد که کارخانه‌های مونتاژ و صنایع وابسته محصولات خود را به مراتب گران‌تر از هزینه‌ی تولید به بازار عرضه کنند و روشن است که فشار این قیمت‌های مصنوعی بر دوش مردم و مصرف‌کنندگان می‌باشد. از همین ردیف می‌توان از

فشار رژیم در هنگام برگزاری جشن‌ها، یا نمایش‌های رژیم بر مردم و اخذ اجباری خرج این اقدامات از آن‌ها نام برد.

از جمله دیگر اجحافات و تضییقات رژیم بر مردم در مقابله با مسائل و مشکلات آن‌ها، نحوی کار ادارات و دستگاه‌های دولتی است. هنوز هم اگر سروکار مردم بخصوص مردم با اصطلاح "عادی" به ادارات بیافتد و کاری در یکی از آن‌ها داشته باشند، علاوه بر اتلاف وقت فراوان، سردوانده شدن، عبور از چم و خم‌های بسیار... بدون پارتی یا رشوه کارشان نخواهد گذشت و نخواهند توانست از حق قانونی خود بهره‌مند شوند.

نتیجه:

بطور کلی همانطور که در آغاز این بحث گفته شد، اختلاف طبقاتی در جامعه‌ی ایران دائماً شدیدتر می‌شود و طبقات ستمگر به هر شکلی که از دستشان برآید، بر استثمار و ستم خود می‌افزایند و توده‌های عظیم خلق هر روز بیشتر به زیر یوغ این استثمار و ستم می‌روند. این امر نارضائی شدید آنان و زمینه‌ی رشد آگاهی سیاسی‌شان را فراهم می‌آورد.

۲- وضع سیاسی

الف: درجه‌ی آگاهی طبقات و وضع مبارزات توده‌ای

آنچه که بطور چشمگیری امروز دیده می‌شود، نارضائی شدید عمومی از اوضاع است. بجز عده‌ی معدودی که جزو هیات حاکمه و یا باج‌بگیران مستقیم آن هستند، بقیه‌ی مردم به‌علت آنکه تحت فشار اقتصادی اجتماعی و سیاسی قرار دارند، از شرایط موجود ناراحتند. آنچه که مشخصه‌ی برخورد کلی مردم نسبت به دولت و دستگاه می‌باشد، این است که مردم اصلاً به آن اعتماد ندارند. کارها و رفم‌های دستگاه را در جهت خواست‌ها و منافع خود نمی‌بینند. اقدامات مختلف رژیم که در جهت تحمیل و ساکت نگاهداشتن و احیاناً راضی کردن مردم است با توجه به واقعیات بارز موجود، اثر چندانی در مردم نکرده و روز به‌روز بی‌پایه‌تر شدن بی‌اعتمادی عمومی نسبت به دستگاه و ضدیت و احساس دشمنی با آن زیادتر می‌شود. اما ارتقاء این مرحله‌ی نارضائی و بی‌اعتمادی عمومی نسبت به دستگاه و دشمنی با آن به مرحله‌ی بالاتر یعنی به مرحله‌ی احساس لزوم برخاستن علیه آن و دست به مبارزه زدن با آن با توجه به عکس‌العمل شدید رژیم در مقابل کوچکترین قدم مردم در این زمینه، بیشتر در مواقعه بحرانی که فشار بطور خاصی افزایش میابد (مانند هنگام جشن‌های ۲۵۰۰ ساله یا گرانی بی‌سابقه‌ی فعلی) و یا در میان اقشار آگاه‌تر مشاهده می‌شود.

چگونگی مبارزاتی که در طی سال‌های اخیر در میان طبقات و اقشار مختلف مردم وجود داشته و دارد، می‌تواند تا اندازه‌ای معرف سطح آگاهی سیاسی آن‌ها و درجه‌ی تمایلشان به شرکت در مبارزه باشد.

کارگران:

مبارزات کارگران برای بهبود شرایط کار و اضافه دستمزد در سال‌های اخیر مرتباً زیاده‌تر شده است. گو اینکه مبارزات کارگران در سال‌های قبل نیز وجود داشت و حتی در مواردی با اعتصابات‌های بزرگ مانند اعتصاب کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی و یا اعتصاب کارگران کارخانه جهان‌چیت که در هر دو، عده‌ای از کارگران در اثر یورش وحشیانه پلیس شهید شدند، روبرو بوده‌ایم، ولی مبارزات کارگران در سال گذشته از نظر شدت و وسعت و اوج‌گیری بی‌سابقه‌ای داشته است. در این سال کارگران اغلب کارخانه‌های بزرگ و کوچک چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی (ایران ناسیونال، جیپ رامبلر، سیتروئن، پالایشگاه آبادان، پالایشگاه تهران، ماشین‌سازی تبریز، دخیات، نورد اهواز، جوراب‌بافی استارلایت، روغن نباتی شاه‌پسند، کفش ملی، کبریت‌سازی توکل در تبریز، پیسی کولا، شرکت نفت و گاز و...) برای اضافه دستمزد، افزایش سود ویژه و همچنین اعتراض به اجحافات که در اثر طرح طبقه‌بندی مشاغل به آنان وارد شده، دست به اعتصاب زدند. وسعت و دامنه اعتصاب و همچنین شکل و محتوای آن‌ها فصل جدیدی را در مبارزات کارگری سال‌های اخیر باز نموده است. شرکت کارگران در این مبارزات بسیار وسیع و اتحاد و یکپارچگی آن‌ها چشمگیر بوده است. در اغلب اعتراضات و اعتصابات سعی می‌شد که از جلو انداختن و صدمه دیدن یک یا چند نفر جلوگیری شود و همه متفقاً اقدام کنند. اتحاد و یکپارچگی کارگران، پافشاری آن‌ها در قبولاندن خواسته‌هایشان، پایداری آن‌ها در مقابل دستگاه سرکوب و پلیس و استفاده از شکل‌ها و شعارهای مناسب در مبارزه باعث به ثمر رسیدن مبارزاتشان شده است. کارگران موفق شده‌اند که در اغلب اعتصابات به تمام یا قسمتی از خواسته‌هایشان دست یابند و دولت را مجبور کنند که وعده و وعیدهایی را که فقط در برنامه‌های تبلیغاتی خود از آن یاد می‌کرد مثل پرداخت مبالغی به‌عنوان سود ویژه و یا اضافه کردن ۱۰ درصد دستمزدها تا حدودی اجرا نماید. سیاست رژیم با توجه به گسترش وسیع دامنه مبارزات کارگران از یک‌سو و تاثیر آن بر روی سایر شهرها و طبقات از سوی دیگر بیشتر از سابق در جهت آن است که نگذارد به هیچ‌وجه سروصدای قضیه دربیاید یا خبر آن به جاهای دیگر سرایت کند. بمحض اینکه در جایی صدای اعتراض کارگران بلند شود یا صحبت اعتصاب پیش بیاید، دولت بلافاصله دخالت کرده و سعی می‌کند با به‌کاربردن شیوه‌ای دوگانه، یعنی دادن وعده و وعید یا قبول قسمتی از خواسته‌های کارگران از یک‌طرف و تهدید و ارعاب از سوی دیگر "غائله" را بخواباند. اما چون راضی کردن کارگران مغایر با منافع صاحبان کارخانه‌ها است، معمولاً شیوه‌ی ملایم‌تر راضی کردن کارگران تا حد ناچیزی پیش می‌رود و بالاخره شیوه‌ی همیشگی که کتک‌زدن، اخراج و دستگیری باشد، اعمال می‌گردد.

سندیکاهای کارگری که وجود دارند، همگی ساخته و پرداخته رژیم‌اند. نمایندگان سندیکاها هم از طرف ساواک انتصاب می‌شوند و اکثراً هم مواردی پیش می‌آید که به‌علت فعالیت کارگران، نمایندگان مورد نظر آن‌ها انتخاب شده و ساواک بعد سعی کرده است که او را بخرد و یا در غیر این صورت او تحت فشار ساواک مجبور به استعفا گردیده است (مثل انتخاب نمایندگان کارگران کارخانه سیتروئن در سال گذشته). به همین جهت سندیکاهای موجود و نمایندگان انتصابی‌اش مورد تنفر کارگران بوده و از نظر آن‌ها اعتباری ندارند. در جریان مبارزات کارگران، نمایندگان اغلب همراه امنیتی‌ها و صاحبان

کارخانه سعی در ساکت کردن کارگران و وادار کردن آن‌ها به سازش داشته‌اند. موارد استثنائی هم وجود داشته است که نمایندگان کارگران با مقامات مربوطه درافتاده و خواسته‌اند که به نفع کارگران کار کنند ولی در این موارد بلافاصله نمایندگان مزبور مغضوب دستگاه شده و برکنار شده‌اند.

مجموعه‌ی این عوامل (مبارزات کارگران و برخورد رژیم نسبت به آن) باعث شده است که آگاهی سیاسی کارگران نسبت به ماهیت رژیم و طرفداری رژیم از صاحبان سرمایه از یک طرف و اتکاء و اعتماد به نیروی خود از طرف دیگر، نسبتاً زیاده‌تر شود، چنانکه اعتصابات و اعتراضات هر دفعه رونق جدیدتری یافته و با درجه‌ی تشکل بهتری انجام می‌پذیرد. به‌طور کلی مبارزات کارگران در این دوره هرچند به سبب فقدان رهبری متشکل سیاسی، هنوز از سطح صنفی - اقتصادی به سطح سیاسی ارتقاء نیافته است ولی متحدتر و متشکل‌تر گشته و به نظر می‌رسد که نقش رهبری‌کننده‌ی عناصر نسبتاً آگاه‌تر در هر مبارزه‌ای مشخص‌رو به افزایش می‌باشد.

دهقانان:

برخورد کلی دهقانان نسبت به رژیم همیشه با دیدی شکاک و ناباورانه همراه است و به قول خودشان در هر کار دولت "حکمتی" است که کسی نمی‌داند چیست.

با توجه به اینکه بعد از گذشت ۱۰ سال اقدامات پرسروصدا در وضع عده زیادی از آن‌ها تغییری حاصل نشده و حتی وضع عده‌ی کثیر دیگری بدتر هم شده، عدم اعتماد به دستگاه در آن‌ها رشد پیدا می‌کند و مخصوصاً اینکه در برخوردهای مشخص که رژیم و عمال آن در مورد مسائل محلی (آب، مراتع، شرکت‌های زراعی و...) پیدا می‌کنند، شناخت آن‌ها از دستگاه زیاده‌تر شده و در نتیجه درجه‌ی آگاهی‌شان بالاتر می‌رود. گو اینکه نارضائی اکثریت دهقانان از وضع فعلی روزبه‌روز افزون‌تر می‌شود، ولی به علت عدم تشکل دهقانان و با توجه به تغییرات و تحولاتی که هنوز در سطح روستاها در جریان است و تضادهای طبقاتی تثبیت نشده، این نارضائی به شکل مبارزه مستمر علیه طبقات ستمگر درنیامده است. البته در بسیار مواردی که دولت دست‌اندرکار تغییراتی در دهقانان شده که به‌طور مشخص در تضاد با آنان درآمد آمده است، آن‌ها به مبارزه برخاسته‌اند و با اتحادی که به آسانی در مقابل یک عامل خارجی میانشان بوجود می‌آید، دسته‌جمعی، زن و مرد، کوچک و بزرگ پای این تضاد تا حد مقاومت قهرمانانه ایستاده‌اند. مثل مقاومت دهقانان اطراف گرمسار در مقابل ساختن شهرک روستائی بوسیله وزارت تعاون و امور روستاها، دهقانان دهات اطراف شوشتر و دهقانان اطراف ابهر در برابر تشکیل شرکت سهامی زراعی و جنبش دهقانان دزفول برای دفاع از حق استفاده از آب، غیره.

درجه‌ی تشکل آنان اغلب در همان قالب محلی بودن و با یک تضاد مشخص روبرو شدن می‌باشد؛ عدم تشکل آگاهانه و حفظ این تشکل برای موارد آتی، یکی از کمبودها و عدم نتیجه‌گیری از هر مبارزه برای مبارزات بعدی، کمبود دیگر آنان را تشکیل می‌دهد. البته تمام این کمبودها به علت فقدان عناصر متشکل، آگاه و مبارز در میان آن‌هاست.

خرده‌بورژوازی:

اقدامات رژیم در سال‌های اخیر که هدف آن در جهت تأمین هرچه بیشتر منافع طبقات بالا بوده است، باعث بدتر شدن وضع خرده‌بورژوازی شهری و شدید فشارهای مختلف بر روی آن شده است. آنجا هم که رژیم مجبور شده است در مقابل نارضائی شدید مردم کاری کند، همیشه این قشر را سپر بلا قرار داده و از آن‌ها مایه گذاشته است. چنانکه در مورد گرانی و کمبود ارزاق، لبه تیز حمله را متوجه کسبه خرده کرده و با جریمه کردن و تحت فشار گذاشتن آن‌ها خواسته است نشان دهد که گویا دارد برای مردم کاری می‌کند و یا آنکه در مورد کارمندان، هر موقع که صحبتی از فساد دستگاه اداری شده است، آنان را مقصر دانسته است. در این اواخر هم با وضع قوانین و مقررات جدید، کارو استخدام، بهره‌کشی از آن‌ها را افزوده و در مقابل از امتیازات آن‌ها کاسته است. به همین دلیل در مجموع، آگاهی این قشر نسبت به دستگاه و اقدامات آن نسبتاً زیاد و تمایل آن‌ها به شرکت در مبارزات مشروط نیز زیاد است. اکثر مبارزین و پیشروها در سال‌های اخیر از میان این قشر برخاسته‌اند.

بورژوازی ملی:

این قشر که شامل تجار بازار و صاحبان صنایع مستقل داخلی است، به علت خدمت مستمر رژیم به امپریالیسم و نوکران داخلی آن، بورژوازی کمپرادور، یعنی رقبای قوی و زورمند آن‌ها در صحنه اقتصاد داخلی، روزبه‌روز عرصه منافعشان تنگ‌تر شده و به همین اندازه مخالفت آن‌ها با سیاست‌های رژیم نیز شدیدتر می‌شود. تمایلات ضدامپریالیستی و ضد رژیمی در این قشر زیاد است. تمایل آن‌ها به شرکت در مبارزات به حد طبقات و اقشار فوق‌الذکر نیست ولی از آن‌ها پشتیبانی کرده و در مقاطعی در این مبارزات ممکن است سهم گردند.

صنف بازاریان در گذشته و همچنین در حال، وزنه مهم و چشمگیری را از نظر یک نیروی مخالف تشکیل می‌دادند و می‌دهند. در مراحل مختلفی مبارزات آن‌ها تشکل جدی داشته و نقش موثری بازی کرده است؛ مانند جبهه ملی قبل و بعد از ۲۸ مرداد و همچنین جریان‌های ۱۵ خرداد ۴۲ که بازاریان شرکت فعال در آن داشتند. در سال‌های اخیر مبارزه و تشکل مخصوصی در آنان دیده نشده ولی همیشه در جهت پشتیبانی از مبارزین و طرفداری از خواسته‌های برحق مردم گام برداشته و می‌دارند. نمونه‌هایی از قبیل طرفداری از تختی، آیت‌الله خمینی، مجالس تحریم که برای بعضی از مبارزین شهید خصوصاً مذهبی برگزار کرده‌اند، پشتیبانی از مبارزات دانشجویان و دستگیری از مستمندان و آسیب‌دیدگان زلزله‌زدگان در جهت سیاسی آن، شعارهایشان اغلب روی مسائل اجتماعی و دینی و اقتصادی تمرکز می‌گردد.

روحانیون:

از بسیاری جهات می‌توان مبارزات این دسته را شبیه مبارزات بازاریان دانست، با این تفاوت که جنبه‌ی دینی در مبارزات آن‌ها عمده است و جنبه‌ی اقتصادی بسیار ناچیز است. مبارزات آن‌ها بعد از تبعید آیت‌الله خمینی وارد مرحله جدیدی، یعنی سیاسی‌تر و شدیدتر شد. جهت مخالفت آن‌ها هر روز سیاسی‌تر شده و جنبه‌ی صرفاً دینی خود را از دست می‌دهد. اشکال مبارزاتی آنان بیشتر

به صورت سخنرانی‌ها، جلسات متعدد علنی و مخفی، پخش و نشر اعلامیه و جزوات علنی و مخفی می‌باشد. شعارهای آنان بیشتر بصورت دینی - اجتماعی است و بخاطر اوضاع موجود، رنگ سیاسی به خود می‌گیرد و اغلب راجع به تضییقات دینی و انتشار فساد و فحشا، و بعد در سطوح بالاتر و سیاسی تر مخالفت با سرمایه‌گذاری بیگانگان، طرفداری از اعراب و فلسطینی‌ها و ارتجاعی بودن رژیم و دستگاه می‌باشد. تاثیر آنان در بازاریان و طبقات پایین اجتماع و در سطوحی در دهقانان انکارناپذیر می‌باشد.

دانشجویان:

مخالفت و مبارزات دانشجویان چه در گذشته و چه در سال‌های اخیر همه در ردیف اول بوده و هست. بخاطر اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر محیط، اغلب مبارزات دانشجویان اگرچه از قالب صنفی شروع می‌شود ولی به سرعت به مبارزه سیاسی با شعارهای سیاسی بدل می‌گردد. بیشتر اعتصاب‌ها و مبارزات دانشجویان از مخالفت‌هایی که با سیستم درسی و مسائل دانشجویی دارند، شروع می‌شود ولی آنچنان زود شکل سیاسی به خود می‌گیرد که اغلب تصور می‌شود خواست اولیه بهانه‌ای بیش نبوده است. ولی بسیار دیده شده و نمونه داریم که مبارزاتشان با خواسته‌های سیاسی و اجتماعی شروع می‌شود، مانند اعتصاب جهت مخالفت با ورود سرمایه‌گذاران خارجی و شخصیت‌های خارجی برای ۱۶ آذر و غیره... بخاطر آگاهی دانشجویان از مسائل سیاسی و اجتماعی اغلب شعارهای آن‌ها حساب شده است و نتیجه مطلوب را حاصل‌شان می‌گرداند. درجه تشکل آنان همان دانشجویان بودن می‌باشد که یا بخاطر خواسته‌های اولیه صنفی و یا سیاسی به سرعت دور هم گرد آمده و مبارزه و مخالفت را شروع می‌کنند. البته در این کار آگاهانه گروهی در شکل‌دادن به اعتصابات و مبارزات را نباید از نظر دور داشت. بهمین جهت است که اغلب گروه‌ها و سازمان‌های مبارز و پیشرو از سطح دانشگاه‌ها و از دانشجویان پدید می‌آید و جنبش چه در گذشته، و چه در حال، مبارزین بسیاری را از دانشگاه در خود داشته است. آنچه که می‌توان به عنوان کمبود این مبارزات ذکر نمود، جدا بودن آن‌ها از سطح و مبارزه توده‌ها است که علیرغم خواست و برخی کوشش‌های دانشجویان مبارز هنوز وجود دارد. مردم گو اینکه علاقه و احترام زیادی نسبت به دانشجویان دارند ولی فقط از آن سری از مبارزات آن‌ها که مستقیماً به خودشان مربوط است، پشتیبانی عملی کرده‌اند (مثل گران شدن بلیط اتوبوس در ۴۸) و در مواقع دیگر بیشتر بصورت تماشاچی علاقه‌مند باقی مانده‌اند.

قابل ذکر است که در سال‌های اخیر مبارزات محصلین و دبیرستانها اعتلای جدیدی یافته و در بسیاری از موارد آنان را در صفوف نخست مشاهده کرده‌ایم و حتی اغلب در جهت خواسته‌های عمومی توده‌ای و سیاسی آنان می‌باشند. در این مجموعه باید از مبارزات دانشجویان و محصلین ایرانی خارج از کشور نیز نام برد که توانسته است تحت رهبری کنفدراسیون نقش ارزنده‌ای در شناساندن چهره‌ی رژیم به افکار عمومی بین‌المللی، دفاع از زندانیان سیاسی و خصوصاً آگاه کردن دانشجویانی که در خارج به تحصیل مشغولند، داشته باشد. این مبارزات توانسته است از طریق جلب افکار عمومی بین‌المللی، رژیم را مجبور به عقب‌نشینی‌هایی در مورد احکام دادگاه‌های فرمایشی نماید. مبارزات کنفدراسیون در خارج و موفقیت‌های آن به آنچنان وزنه‌ای تبدیل شد که چهار سال پیش رژیم آن را غیرقانونی اعلام کرد، ولی علیرغم این مسئله همچنین تضییقات و فشارهایی

که رژیم برای فعالین و اعضاء آن در بازگشت به کشور فراهم می‌آورد، صفوف آن روز بروز گسترده‌تر و جنبه مبارزاتی آن قوی‌تر می‌شود. دلایل این امر اینست که اولاً مبارزات این سازمان مهم و متأثر از مبارزات دانشجویان و مردم ایران است، ثانیاً از طرف شرقی‌ترین نیروهای سیاسی خارج رهبری می‌شود. کمبود آن در درجه‌ی اول فقدان پیوند با جنبش داخل می‌باشد.

زنان:

شرکت زنان که در گذشته بیشتر در موارد حاد و بحرانی مبارزات بوده، در مبارزات اخیر روز بروز زیادتر می‌شود. کمتر گروهی از مبارزین دستگیر شده است که در بین آن‌ها چند زن و دختر فعال وجود نداشته باشد، و یا در مبارزات دانشگاه‌ها، هر روز با شرکت فعال تعداد بیشتری از دختران دانشجویان روبرو هستیم. همراه با بالاتر رفتن درجه‌ی آگاهی آن‌ها نسبت به رژیم و نسبت به علل اصلی ستم‌های مختلفی که تحت آن قرار دارند، شرکت آن‌ها در مبارزه نیز وسیع‌تر و پیگیرتر می‌شود. البته به غیر از شرکت زنان کارگر بعضی از کارخانه‌ها در اعتراض و اعتصاب، دسته جمعی کارگران و یا همراهی و کمک زنان دهقان در موارد مبارزه شدید در روستا، بیشتر مبارزین از این دست از میان روشنفکران و خرده‌بورژوازی شهری هستند.

میلیت‌های در اقلیت:

میلیت‌های در اقلیت ایران، علاوه بر ستم‌های عمومی که بر تمام خلق‌های ایران از طرف ارتجاع وارد می‌شود، بطور خاص تحت ستم ملی نیز قرار دارند. از نظر اقتصادی به علت عدم توجه به مناطق سکونت آن‌ها وضع زندگی‌شان به مراتب بدتر است. اقلیت‌های عرب و بلوچ و همچنین عده زیادی از دهقانان کردستان و عشایر فارس در بدترین شرایط زندگی می‌کنند. در کردستان برای راضی نگه داشتن فئودال‌ها و خوانین محلی، حتی اصلاحات ارضی نیم‌بند سایر مناطق نیز انجام نشده است. رژیم ارتجاعی ایران در سال‌های اخیر هر جا که مبارزه اقلیت‌ها وجود داشته، با تمام قوا به سرکوب آن پرداخته است. اخیراً نیز با سیاست‌هایی از قبیل خریدن سران قوم، تمرکز افراد "امنیتی" و قوای ارتش در این مناطق (کردستان، بلوچستان و...) و بعضی اقدامات مانند اسکان عشایر یا ایجاد مدارس عشایری و غیره سعی می‌کند اولاً، کنترل بیشتری بر روی آن‌ها داشته باشد، ثانیاً، با ایجاد تفرقه بین آن‌ها روحیه مبارزه‌جویانه شان را تضعیف نماید. ولی نارضائی اقلیت‌ها به علت وضع بسیار بد زندگی و بدرفتاری‌ها و تحقیرهای مامورین اعزامی در مراکز آنچنان شدید است که این اقدامات تاثیر زیادی بر روی آن‌ها ندارد و برعکس تضاد بین آن‌ها و فارس زبانان شووینیست حاکم را تشدید می‌کند.

به علت وضع بد زندگی و محرومیت‌های ناشی از ستم ملی، آگاهی ملی و روحیه مقاومت و مبارزه نسبت به ارتجاع حاکم در میان اقلیت‌های ملی ایران شدید است و هر بار که شرایط امکان دهد بصورت مبارزه مشخص و درگیری مستقیم با ارتجاع تظاهر می‌یابد. به علت شرایط خاص اقلیت‌ها و شدت تضادهای آنان با رژیم، مبارزات آنان تقریباً همیشه شکل مسلحانه داشته و با یورش وحشیانه و سرکوب نوینی از جانب ارتجاع همراه است. مبارزات اخیر در بلوچستان و مبارزات سالهای گذشته عشایر فارس که کم و بیش در همین جرگه وارد می‌شود، نمونه‌هایی از مبارزات اقلیت‌های ملی ایران

و برخورد رژیم را نسبت به آن نشان می‌دهد. اما بارزترین نمونه آن در این سال‌ها، مبارزات خلق کرد می‌باشد. مبارزه‌ی مسلحانه‌ی سال‌های ۴۷.۴۶ در کردستان که بسبب وسعت و خصلت توده‌ای خویش توجه نیروهای مبارز و عناصر مترقی سایر نقاط را کاملاً به‌خود جلب کرد و بر روی مبارزات آن‌ها تاثیر مستقیم گذاشت، ولی قبل از آنکه پیوند مستقیمی بین این مبارزات برقرار شود و در نتیجه سراسری شدن مبارزه و بقای جنبش مسلحانه‌ی موجود در کردستان را ممکن سازد، رژیم ضدخلق توانست با تمرکز شدید قوا، رهبران عمده جنبش را از بین برده و آن‌را سرکوب کند. علاوه بر عدم پیوند با سایر مبارزات خلق‌های ایران، فقدان رهبری همگون سیاسی و ارجحیت جنبه‌ی ملی بر جنبه‌ی طبقاتی و همچنین تاثیر حوادث کردستان عراق، عوامل موثر دیگری در شکست آن مرحله از اوج‌گیری جنبش خلق کرد به حساب می‌آیند. اما بدون شک مبارزه این دوره در آگاه کردن، متشکل ساختن و تجربه اندوزی خلق کرد و نیز سایر خلق‌های ایران برای نبرد نهایی با دشمن و شکست قطعی او نقش ارزنده‌ای ایفا خواهد کرد.

ب: مبارزات عناصر متشکل - محافل، گروه‌ها، سازمان‌ها

یکی دیگر از ویژگی‌های وضع مبارزاتی خلق‌های ایران در شرایط فعلی، چنانکه هم‌اکنون شرح دادیم، وجود مبارزات توده‌ای بصورت‌های پراکنده و تا اندازه‌ای خودبه‌خودی در میان طبقات و اقشار مختلف مردم است. ویژگی دیگر آن عبارتست از وجود محافل، گروه‌ها و سازمان‌های متعدد زیرزمینی و مبارزات مخفی آن‌ها، بطور جدا از هم. برای داشتن تصویری روشن‌تر از وضع این محافل، گروه‌ها و سازمان‌ها و چگونگی کارشان باید نگاهی هرچند اجمالی به تاریخچه جریان بیاندازیم.

از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا قیام ۱۵ خرداد ۴۲ کوشش و فعالیت عناصر پیشرو و بقایای سازمان‌های سیاسی موجود - بطور عمده در جهت احیاء و تجدید سازماندهی همان سازمان‌های سیاسی قبلی، و همان شیوه‌های سابق مبارزه است. این امر چه در مورد عناصر و تشکلهای مارکسیست - لنینیستی (ظاهری یا واقعی) که اغلب به حزب توده مربوط می‌شدند و در صدد احیاء تشکیلات آن بودند، صادق است و چه در مورد عناصر و محافل باصطلاح ناسیونالیستی که گرایش به جناح‌های مختلف جبهه ملی داشتند و در فکر به پا کردن مجدد آن یا ساختن چیزی مانند آن بودند.

بعد از قیام ۱۵ خرداد تحت تاثیر تجربیات و شرایط میهنی و جهانی (بطور خلاصه: شدیدتر شدن و فشار طبقات حاکم و حاد شدن تضادهای طبقاتی جامعه ایران - اوج‌گیری جنبش در سال‌های ۳۹-۴۲ و عیان شدن ناتوانی و عدم شایستگی سازمان‌های سیاسی سنتی یعنی حزب توده و جبهه ملی در رهبری این مبارزات یا سمت‌دادن به آن - پیروزی انقلاب مسلحانه در کوبا و الجزایر و گسترش و وسیع مبارزات مسلحانه در کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین - موضع‌گیری مارکسیست - لنینیستی حزب کمونیست چین و سایر احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیستی علیه رویزیونیسم معاصر و مبارزه ایدئولوژیک علنی در جنبش جهانی کارگری) تحولی در این زمینه بوجود می‌آید و سمت جدیدی هم از نظر مشی سیاسی و هم از نظر مشی سازماندهی در میان عناصر و محافل انقلابی دیده می‌شود. از نظر سیاسی این سمت عبارتست از رو آوردن به مبارزه مسلحانه، قبول آن بعنوان تنها راه رهایی خلق‌های ایران و حرکت در جهت تدارک آن. از نظر تشکیلاتی

عبارتست از پایه‌ریزی سازمان‌های جدیدی بر اساس مشی فوق و مستقل از بقایای سازمان‌های قبلی (حزب توده و جبهه ملی). این سمت عمومی جنبش در این مرحله است، بطوری که چه عناصر مارکسیست و چه عناصر انقلابی، چه نیروهای موجود در داخل و چه مبارزین ایرانی مقیم خارج کشور، همه به آن روی می‌آورند. در خارج کشور به سبب شرایط خاص آن، کار در این جهت علنی‌تر و همراه با تبلیغات بیشتری است و زودتر به مرز کشی‌های سیاسی و تشکیلاتی و ایجاد سازمان‌های جدید (سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج کشور) می‌انجامد. در داخل کشور برعکس، کاری بی‌سروصداتر و متمرکزتر بر روی جنبه‌های عملی آنست.

محاکمه‌ی ۱۴ نفر معروف به "گروه نیک‌خواه" اولین تظاهر علنی این مشی جدید در سطح عمومی داخل کشور است که خود باعث جلب توجه بسیاری از نیروها و تبلیغات وسیعی در این باره می‌گردد و تقریباً همزمان با آن شرکت ۲ نفر از سازمان انقلابی در مبارزه مسلحانه گروه بهمن قشقائی، کشتی است عملی در جهت پیاده کردن مشی مبارزه مسلحانه. پس از آن با لو رفتن گروه "بجنوردی" و "گروه جزنی" یعنی اولین گروه‌های داخل روبرو هستیم که پیروی از خط مشی مبارزه مسلحانه و تدارک کار را تا حد مسلح کردن خود و حتی مقاومت مسلحانه در برابر ارتجاع (هنگام دستگیری اعضای گروه "بجنوردی") پیش بردند و کم و بیش در همین تاریخ است که بزرگترین گروه‌های مسلحی که بعداً رو شدند تاسیس می‌گردند.

سال‌های ۴۷-۴۸ دوره فعالیت و تدارک تقریباً آرام این گروه‌ها است. اگرچه در این دوره نیز مانند تمام ادوار دستگیری‌های پیاپی در پی عناصر و محافل و گروه‌های مبارز صورت می‌گیرد ولی سازمان و گروه‌های عمده‌ای که در سال‌های بعد علنی شدند در این فاصله مخفی می‌ماندند و خط آن‌ها سازماندهی کاملاً بی‌سروصدا و از زیر، تدارک عملیات قهرآمیز (در شهر یا روستا) و درگیر نشدن در هرگونه کار سیاسی علنی است. البته باید تاکید کرد که در تمام این چند سال مبارزات مختلف توده‌های مردم که در سطوح مختلف و به اشکال مختلف وجود داشته، تاثیر مستقیمی در رشد و شکل گرفتن گروه‌های مبارز گذاشته است. چنانکه تظاهرات عظیم مردم تهران در مراسم چهلیم شهادت تختی، گروه‌های مختلفی را به فعالیت کشاند و از آنجمله است گروهی که بعداً به "گروه فلسطین" معروف شدند، یا جنبش مسلحانه کردستان، گفت‌وگوهای انقلابی را بسوی خود جلب کرد. اما بهر حال این دوره را نسبت به دوره‌های بعد می‌توان مرحله رشد آرام جنبش دانست. در حالی که سال ۴۹ سال غلیان جنبش و سال آغاز علنی شدن فعالیت گروه‌های مسلح می‌باشد. در این سال جریانات و حوادث متعددی از جهات مختلف اتفاق می‌افتاد که در مجموع، چهره‌ی جدیدی به مبارزه انقلابی در حال رشد می‌دهد.

هنوز در آستانه‌ی سال (اسفند ۴۸) به دنبال تظاهرات ضد اسرائیلی در تهران و برخی اعتصابات کارگری، مبارزات دانشجویان تهران علیه گران شدن نرخ اتوبوس که از نظر وسعت، عمومیت شعار، کشیده شدن مبارزه به بیرون از محیط دانشگاه و خشونت‌آمیز بودن آن (حمله به اتوبوس‌های شرکت واحد و خرد کردن شیشه‌های آن) نسبت به چند سال قبل خود بی‌سابقه بود، سرآغاز مرحله نوینی از اوج‌گیری مبارزات توده‌ای گشت. همپای این اوج‌گیری که همچنان در سال ۴۹ ادامه می‌یابد، حوادثی نظیر مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی دو مرتبه خائن و همپای آن تبلیغات شدید در اطراف آن،

کنفرانس‌های جنجالی "مقام امنیتی" درباره "کشف شبکه‌های خرابکاری" و "افشاء اسران سازمان‌های انقلابی"... و بالاخص مقاومت استوار و دفاع افشاگرانه‌ی رفقای گروه فلسطین در باصطلاح "دادگاه علنی" که رژیم تحت فشار افکار عمومی و بخاطر دمکراتیک جلوه دادن خود برایشان ترتیب داده بود، همگی برخلاف انتظارات و تصورات واهی رژیم به تبلیغات برله جنبش تبدیل شده، در جهت شکستن سکوت و توجه از خان به جنبش و همگانی کردن مبارزه تاثیر می‌گذارند. جواب دندان‌شکن مبارزین و محافل و گروه‌های انقلابی به توطئه‌های رنگارنگ رژیم در ادامه و تشدید فعالیت آن‌ها است، که در اواخر سال با حادثه سیاهکل به درگیری مسلحانه با ارتجاع و شروع عملیات چریکی می‌انجامد. هرچند که اقدام برای ربودن سفیر آمریکا از نظر زمانی قبل از سایر عملیات قهرآمیز این دوره صورت می‌گیرد، لیکن به سبب علنی نشدنش و ارائه نشدن بمثابه راه اصلی مبارزه از جانب اقدام‌کنندگان به آن، در عمل حادثه سیاهکل به‌عنوان آغازکننده این شکل مبارزه در مرحله‌ی فعلی شناخته شده است.

پس از حادثه سیاهکل با یک دوره کامل عملیات قهرآمیز شهری روبرو هستیم. اگرچه در این دوره نیز گروه‌ها در سطوح مختلف، به اشکال گوناگون و با خط‌مشی‌های مختلف فعالیت می‌کنند، لیکن به سبب خصلت عملیات قهرآمیز، توجه مردم و مبارزین به آن، سراسیمگی ارتجاع و تمرکز قوای شدید او برای خاموش کردن هرچه سریعتر این مبارزه، عملیات قهرآمیز شهری به فعالیت‌های محافل، گروه‌ها و سازمان‌ها سایه می‌اندازد و مشخص‌کننده سیمای مبارزه در این دوره می‌گردد. اثرات مثبت این مبارزات را می‌توان در نکات زیر دانست:

- شکستن سکوت مبارزین و نشان دادن اینکه مبارزه هست و "جزیره‌ی ثبات" وجود ندارد.
 - تحرک دادن به جنبش، متوجه ساختن افکار عمومی به مبارزه و جلب نیرو بخصوص از میان جوانان روشنفکر در مقیاسی به مراتب سریعتر و وسیع‌تر از سابق.
 - نشان دادن ماهیت رژیم و چهره‌ی واقعی آن در برخورد به مبارزین و مردم بطور عملی.
 - تبلیغ مبارزه مسلحانه و راه قهرآمیز انقلاب در سطحی وسیع.
 - اشاعه مارکسیسم - لنینیسم و مطرح شدن آن برای بسیاری از مبارزین و مردم.
- اثرات منفی آن در نکات زیر است:

- تلفات به مراتب بیشتر از موفقیت‌های مشخص و از بین رفتن بخش عمده‌ای از عناصر انقلابی که طی مدت زمان نسبتاً طولانی در جریان جنبش ساخته شده بودند.
- تثبیت برخی افکار و شکل‌های نادرست مبارزه. بدین معنی که پس از مبارزات این دوره، تعصب گروهی و عمومیت دادن به شکل چریکی مبارزه در میان برخی گروه‌ها بیشتر بچشم می‌خورد. همچنین به سبب مبارزه‌ی ایدئولوژیک در جنبش و ارائه نشدن خط‌مشی دیگری در مقابل راه چریکی، بیشتر مبارزین جوان به این سو جلب می‌شوند.

در بررسی اثرات مثبت و منفی مبارزات چریکی سال‌های اخیر باید به شرایط عمومی مبارزه، یعنی اختناق شدید و فشار همه‌جانبه‌ی ارتجاع، فقدان حزب طبقه‌ی کارگر، پراکندگی نیروها و بالاخره ارائه نشدن راه دیگری به‌طور علمی و مثبت در برابر راه چریکی توجه داشت. با در نظر گرفتن این امر باید گفت که مبارزات این دوره در مجموع جزئی ناگزیر از جریان عمومی پیشرفت جنبش از مرحله‌ی ابتدائی به سطح عالی‌تر بوده و مهم‌ترین جنبه‌ی مثبت آن به دست آمدن تجربیات مشخص و طرح عملی مسائلی است که با جمع‌بندی کردن صحیح آن‌ها، جنبش خواهد توانست یک گام بزرگ واقعی در جهت گشودن راه راستین انقلاب و ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر بردارد. و این البته فقط در صورتی است که آموزش از تجربیات با صداقت و واقع‌بینی صورت گیرد و از هرگونه تعصب در هر جهت پرهیز شود.

طی سال‌های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ که اوج مبارزات قهرمانانه و پایمردی و فداکاری بی‌حد عناصر انقلابی در نبرد رویاروی با استتگاه‌های رژیم می‌باشد، سازمان‌ها و گروه‌های مختلف مسلح که تا آن‌موقع کاملاً مخفی مانده بودند، علنی می‌شوند. این سازمان‌ها و گروه‌ها از نظر ایدئولوژی، سیاسی و تشکیلاتی با یکدیگر خیلی متفاوت‌اند و مخفی بودن کامل فعالیتشان و بسته بودن آن‌ها نسبت به یکدیگر در اثر فشار شدید ارتجاع که باعث شده بود حتی وجود خود را از یکدیگر نیز پنهان دارند، سبب شده است که علیرغم هدف مشترک، نه تنها مسئله‌ی همکاری و هماهنگی فعالیت‌ها طبق برنامه‌ای واحد اصولاً مطرح نباشد، بلکه حتی تبادل تجربیات و درس‌گرفتن از موفقیت‌ها و اشتباهات یکدیگر نیز ممکن نگردد و هریک از آن‌ها مستقلاً و شاید به‌طور تکراری راه خود را بروند. به‌عنوان عمده‌ترین سازمان‌ها و گروه‌هایی که در این دوره علنی می‌شوند باید از "سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران"، "چریک‌های فدائی خلق"، "سازمان مجاهدین خلق"، "گروه آرمان خلق"، "ساکا" و "ستاره سرخ" نام برد که چهار سازمان و گروه اول تا حد مسلح شدن و انجام یک یا چند عمل قهرآمیز پیش رفته‌اند. اما در کنار این گروه‌های عمده تعداد زیادی محافل و گروه‌های کوچک‌تر نیز دیده می‌شوند که در سطح ابتدائی‌تری قرار دارند (چه از نظر ایدئولوژیک سیاسی و چه از نظر مرحله‌ی کار). البته باید گفت که از نظر تشکیلاتی مرز دقیقی بین محفل یا گروه یا سازمان وجود ندارد. از نظر نوع فعالیت‌ها هم اگرچه خط‌مشی و شیوه‌ی کار گروه‌های مختلف با یکدیگر متفاوت است، اما روی هم‌رفته می‌توان گروه‌های بزرگ‌تر را الگوی آینده‌ی محافل و گروه‌های کوچک‌تر دانست. در نتیجه، برای شناختن وضع گروه‌ها و نحوه کار آن‌ها کافی است که در متن کلی، وجود محافل و گروه‌ها و سازمان‌های متعدد، مشخص‌ترین آن‌ها را مورد توجه قرار داد.

جناح مارکسیست . لنینیستی:

بسبب اشاعه‌ی مارکسیسم . لنینیسم و اثبات حقانیت آن، تعداد محافل و گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست . لنینیستی یا متمایل به مارکسیسم . لنینیسم بسیار زیاد است و روز به‌روز زیادتر می‌شود. قضاوت در مورد آن‌ها به‌طور عمده بر اساس شناخت کلی از تشکلهایی است که طی سالیان اخیر، فعالیت‌هایشان علنی شده و شناخته شده‌اند. اما می‌توان حدس زد که در مورد سایر تشکلهایی که رو نشده‌اند نیز صادق است؛ زیرا اگرچه احتمال وجود سازمان یا گروه‌های بزرگ دیگری که کاملاً مخفی مانده‌اند منتفی نیست، لیکن به فرض چنین حالتی با توجه به اینکه آن‌ها

نتوانسته‌اند در مرحله‌ی اوج‌گیری جنبش و درگیری رویاروی نیروهای مارکسیست - لنینیستی با ارتجاع، پرچمدار مبارزه و راهگشای آن گردند، بعید است که از نظر سطح و مرحله‌ی کار، تفاوت کیفی با سازمان‌ها و گروه‌های شناخته شده داشته باشند. بنابراین بر اساس مواضع و فعالیت‌های شناخته شده‌ی گروه‌ها می‌توان سیمای جنبش مارکسیست - لنینیستی ایران را در خطوط کلی مشخص کرد. تشکلهای مارکسیست - لنینیستی ایران تقریباً بطور کامل از روشنفکران تشکیل شده‌اند و هنوز هم عمده‌ی فعالیتشان در میان روشنفکران می‌باشد. علیرغم خواست عناصر و تشکلهای مارکسیست - لنینیستی و طرح مسئله در سطح خط‌مشی و برنامه، هنوز پیوند مشخص بین آن‌ها و طبقه‌ی کارگر وجود ندارد و مبارزات گروه‌ها، گو اینکه بر روی مبارزات طبقات زحمتکش تاثیر گذاشته است، لیکن با آن درنیامیخته است.

در درک گروه‌های مختلف و نیز درک افراد مختلف هر گروه از مارکسیسم - لنینیسم در سطوح متفاوت است. مرکزیشی با رویزیونیسم و موضع‌گیری صریح علیه آن در میان بعضی تشکلهای دیده می‌شود ولی اکثر در این مورد ساکت هستند، گو اینکه شوروی را کشور سوسیالیست و دارای سیاست انقلابی به حساب نمی‌آورند. طرد کمیته مرکزی و موضع‌گیری علیه آن نیز بیشتر از این جنبه است که آن‌ها اپورتونیست‌های نشسته در خارج هستند که نمی‌خواهند بیایند انقلاب کنند. موضع‌گیری ایدئولوژیک - سیاسی بر اساس برخورد انتقادی به مجموعه‌ی زندگی حزب توده و مواضع اپورتونیستی و رویزیونیستی آن کمتر دیده می‌شود. نسبت به چین و سیاست‌های آن تا قبل از تغییر اخیر سیاست جهانی چین، حسن نظر کامل وجود داشت و این حسن نظر رو به تزاید می‌رفت، چه بدون شک مواضع ضد رویزیونیستی چین و مشی قاطعانه انقلابی آن در شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی ایران، شناساندن رویزیونیسم و لزوم مبارزه با آن و در نتیجه طرد راه میانه، نقش بسیار موثری ایفاء کرده بود. با این وجود هنوز موضع‌گیری اکثریت گروه‌ها و سازمان‌ها به سطح خط‌مشی مبارزه قاطع علیه رویزیونیسم و دفاع از پایگاه انقلاب نرسیده بود، هرچند که بسوی آن می‌رفت. در چنین مرحله‌ای تغییر سیاست چین بر این حرکت تاثیر منفی گذاشت و به تقویت خطوط میانه کمک کرد. بطور کلی مبارزه ایدئولوژیک در درون هریک از گروه‌ها و در سطح کل جنبش بسیار کم است و علیرغم اینکه انتقادات و نظرات تفاوتی نسبت به مسائل مختلف مبارزه وجود دارد، از موضع‌گیری صریح و مباحثه درباره آن‌ها پرهیز می‌شود (به جز در مورد بعضی مسائل حساس مانند اصل مبارزه مسلحانه). البته باید ذکر کرد که در این سال‌ها فعالیت گروه‌ها در زمینه منشورات بسیار زیادتر شده است و محتوای این منشورات نه فقط تکثیر و پخش آثار کلاسیک، بلکه مقالات و نوشته‌هایی از خود گروه‌ها در جهت شناساندن فعالیت خویش و دفاع از خط‌مشی و سازمان خود می‌باشد.

از نظر مشی سیاسی، کلیه گروه‌ها و محافل به مبارزه‌ی مسلحانه و سرنگونی رژیم از راه قهرآمیز معتقدند و این یکی از نکاتی است که در بین تمام نیروهای انقلابی (چه مارکسیست - لنینیست و چه غیر آن) مشترک است، بطوریکه اگر گروهی پیدا شود که این مسئله را زیر سؤال قرار دهد، به یقین اعتباری در میان مبارزین و توده‌ی مردم نخواهد داشت. اما نظر هریک از گروه‌ها درباره راه مشخص مبارزه‌ی مسلحانه متفاوت است. در مجموع، جنبه‌ی غالب را راه مبارزه‌ی چریکی جدا از توده‌ها تشکیل می‌دهد، گو اینکه خط‌مشی تکیه به توده‌ها، کار و سازماندهی در میان آنان نیز وجود

دارد، اما باید گفت که هیچ یک از این خط‌مشی‌ها دقیقاً با اشکال تئوریک تدوین‌شده‌ی آن‌ها منطبق نیست و آنچه که بیش از همه به چشم می‌خورد، نقاط در خط‌مشی گروه‌های مختلف است. شاید این موضوع تبلور آنست که هنوز قانونمندی مشخص انقلاب ایران به‌دست نیامده و تا کنون هیچ سازمانی نتوانسته است ارائه دهد که خط‌مشی‌ای منطبق با شرایط خاص ایران باشد. در نتیجه نیروهای مختلف به الگوهای مشخصی از تجربیات سایر خلق‌ها رو می‌آورند، در عین اینکه تحت تاثیر اصول و تجربیات دیگری نیز قرار دارند. مشخص نبودن سیمای طبقاتی جامعه پس از تحولات اخیر برای نیروهای مارکسیست - لنینیستی و ابهام در مورد خصلت جامعه یکی از عوامل اصلی سردرگمی در مورد راه انقلاب و شکل مشخص مبارزه‌ی مسلحانه‌ای که باید به سرنگونی رژیم حاکم بیانجامد، می‌باشد. و در عین حال لزوم تحقیق و بررسی از وضع جامعه و شناخت دقیق آن را به‌عنوان یک مسئله‌ی مشخص جنبش برای نیروهای مارکسیست - لنینیستی مطرح ساخته است. تقریباً همگی تشکلهای مارکسیست - لنینیستی ایران به لزوم حزب طبقه‌ی کارگر و ضرورت رهبری آن اعتقاد دارند، اما اکثراً تشکیل آنرا در مرحله‌ای دورتر و بعد از مراحل اولیه مبارزه می‌بینند و بدین ترتیب ایجاد آنرا جزو وظایف فعلی خود و بطریق اولی وظیفه‌ی مرکزی کلیه مارکسیست - لنینیست‌ها نمی‌دانند. در مورد وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها گرچه تمایل کلی نسبت به آن وجود دارد ولی کوشش جدی و عملی در این راه به چشم نمی‌خورد. جدائی گروه‌ها و بسته بودن آن‌ها نسبت به یکدیگر بحدی است که امکانات علنی را برای تبادل تجربیات، بحث و وحدت نظر بر سر مسائل جنبش و در نتیجه حرکت بسوی وحدت تشکیلاتی جنبش بوجود نیاورده است.

در زمینه تشکیلاتی، همه‌ی محافل و گروه‌ها و سازمان‌ها به توسعه تشکیلات خود و سازماندهی مخفی توجه کامل دارند. و طبیعتاً در درون خود دارای روابط سازمانی معینی هستند، لیکن تا چه اندازه این روابط بر اساس موازین تشکیلاتی پرولتاری و منطبق با اصول سانترالیسم دمکراتیک است، معلوم نیست و مسلماً برحسب درک‌های مختلف و سطوح متفاوت گروه‌ها، فرق می‌کند.

مجدداً لازم بتذکر است که مبارزات اخیر عناصر و گروه‌های مارکسیست - لنینیستی نقش زیادی در نفوذ و اشاعه‌ی مارکسیسم - لنینیسم در میان سایر مبارزین و مردم داشته است. آخرین نمونه بارز آن دفاع قاطع و مبارزه‌ی ارزنده‌ی گلسرخی و دانشیان در "دادگاه علنی" است که تاثیر بسیار زیادی در سطوح مختلف مردم گذاشت و تمایل به شناخت مارکسیسم را در بسیاری از افراد حتی دانش‌آموزان دبیرستانی برانگیخت. اکنون بر سایه‌ی این مبارزات، توجه به مارکسیسم - لنینیسم و کوشش برای درک آن بطوری زیاد شده است که دست به‌دست گرداندن آثار مارکسیست - لنینیستی و ترجمه و تکثیر آن بین مبارزین تقریباً همگانی شده و در سطح علنی نیز تألیف و ترجمه‌ی کتاب‌هایی درباره پیدایش و نقش انسان، تکامل جامعه از دید مادیگرایی تاریخی، امپریالیسم و امثال آن فوق‌العاده زیاد شده‌اند. این امر حتی روی گروه‌های غیر مارکسیست - لنینیستی هم تاثیر گذاشته است، بطوریکه بخش‌هایی از آن قسمت‌های جداگانه‌ای مارکسیسم را به‌عنوان تئوری‌ها و دستورالعمل‌های انقلابی قبول دارند.

جناح غیر مارکسیست . لنینیستی:

در حال حاضر گروه‌هایی که خود را مارکسیست . لنینیست نمی‌دانند، منحصر می‌شوند به گروه‌های اسلامی؛ یعنی اگر تا چند سال پیش گروه‌های ناسیونالیستی نظیر جبهه ملی وجود داشتند که مارکسیست . لنینیست نبودند و در عین حال جنبه‌ی مشخص مذهبی نیز نداشتند، امروز در داخل کشور چنین محافل و گروه‌هایی دیده نمی‌شوند.

بخشی از گروه‌های مذهبی مشخصاً تشکل‌یافته از روحانیون هستند و بیشتر در محیط‌های مذهبی چون شهرهای قم و مشهد تمرکز دارند. فعالیت این‌ها بطور عمده با استفاده از موقعیت اجتماعی خویش و شیوه‌های مربوط به آن صورت می‌گیرد، اما در عین حال اشکال دیگر مبارزه از قبیل پخش اعلامیه و تبلیغات مخفی نیز به کار می‌گیرند. مواضع آن‌ها و برنامه‌ی کارشان کم و بیش همان‌هایی است که در بحث مربوط به مبارزات روحانیون گفته شد. بخش دیگر که قسمت عمده را تشکیل می‌دهند، گروه‌های مبارزی هستند که تفسیر انقلابی خاصی از قرآن و تعالیم اسلامی دارند و آن‌را ایدئولوژی راهنمای خود قرار داده‌اند. این گروه‌ها از نظر مشی سیاسی، برنامه کار و شیوه‌های مبارزه، نقاط مشترک فراوانی با گروه‌های مارکسیست . لنینیستی و با توجه به ایمان مذهبی نسبت به مبارزه، اکثراً بسیار پیگیر و فداکارند. بطور کلی به مبارزه‌ی قهرآمیز معتقدند و خط‌مشی آن‌ها بیشتر عملیات چریکی شهری است. از نظر چگونگی کار و برخورد نسبت به مسائل انقلاب و جنبش کمونیستی، خود به جناح‌های مختلفی تقسیم می‌شوند. مرقی‌ترین جناح برخوردی کاملاً باز و بدون تعصب نسبت به مارکسیسم . لنینیسم داشته، به اصول سیاسی و اقتصادی آن معتقدند و سعی دارند که این اصول را با ایمان بخدا تلفیق داده، در چارچوب معتقدات مذهبی خویش آن‌ها را پیاده کنند. رهبران اولیه سازمان مجاهدین خلق که شناخته شده‌ترین و بزرگترین سازمان از گروه‌های غیر مارکسیست . لنینیستی می‌باشند، در دفاعیات و موضع‌گیری‌های خود مکرراً روی لزوم پیروی از آموزش‌های انقلابی مارکسیسم تاکید کرده، از همبستگی و وحدت با مبارزین کمونیست دفاع کرده‌اند. جناح‌های دیگری هم وجود دارند که دچار تعصبات و حتی گرایشهای ضد کمونیستی هستند.

گروه‌های اسلامی به سبب استفاده از عامل مذهب و برخورداری بودن از پشتیبانی بسیاری از خانواده‌های مبارزین مذهبی، از آزادی عمل نسبتاً بیشتری نسبت به مبارزین مارکسیست . لنینیستی برای کار در میان قشر میانه حال برخوردارند (هرچند که این آزادی عمل به هر حال بسیار محدود است). افراد این گروه‌ها در طول یکی دو سال اخیر به کار در میان مردم توجه بیشتری نشان می‌دهند و توانسته‌اند عده قابل توجهی از مردم را در پایتخت و شهرهای بزرگ مذهبی به دور خود جلب کنند. هدف آن‌ها از کار در میان توده‌ها بیشتر جلب نظر آن‌ها و کسب طرفدار از میانشان می‌باشد تا بسیج توده‌ها و کشاندنشان به مبارزه و این ناشی از عقیده و برخورد عمومی آن‌ها نسبت به توده‌هاست. وسیله‌ی کار آن‌ها بیشتر برپا کردن مجامع مذهبی، کتابخانه‌ها، مدارس، گردش‌های دسته‌جمعی و استفاده از امکانات موجود برای تجمع افراد است. موفقیت آن‌ها بیشتر در میان خرده‌بورژوازی شهری و بورژوازی ملی و قشری از روشنفکران بوده و نتیجه کارشان کشاندن عده زیادی از مردم میانه‌حال و ناراضی به مبارزه می‌باشد.

تصویر کلی فوق از وضع محافل و گروه‌ها و سازمان‌های مبارز ایران، همان‌طور که گفته شد بر اساس اطلاعاتی است که در مرحله اوج‌گیری مبارزات آن‌ها منعکس پیدا کرده است. بعد از مرحله اوج‌گیری عملیات چریکی، با درگیری علنی و سپس رو شدن گروه‌ها، یک سلسله مسائل اساسی برای آن‌ها و همه مبارزین مطرح شد؛ مانند مسئله‌ی وحدت نیروها، لزوم کار توده‌ای، چگونگی راه مبارزه مسلحانه، توجه به سایر اشکال مبارزه و... این مسائل بخصوص از جانب رهبران و کادرهای عمده‌ی گروه‌های بزرگ‌تر در زندان، که شرایط تماس مستقیم بین نیروها و برخورد و اظهارنظر علنی و صریح فراهم آمده بود، پیش کشیده شد. در خارج زندان اطلاع از وضع گروه‌ها و برخوردهای آنان کمتر است. اما پس از مرحله‌ی اولیه، با یک دوره‌ی توقف نسبی عملیات قهرآمیز روبرو هستیم. این توقف نسبی می‌تواند ناشی از تضعیف گروه‌ها در نتیجه‌ی دادن تلفات قبلی باشد، و یا ناشی از تمرکز نیروی آن‌ها بر روی مسائل مطرح شده و توجه به اشکال دیگر مبارزه. به نظر می‌رسد که هر دوی این جنبه‌ها وجود دارد ولی اینکه هرکدام از آن‌ها چه وزنه‌ای را تشکیل می‌دهند برای ما روشن نیست و جواب دادن به این مسئله که سمت گروه‌های باقیمانده و گروه‌هایی که به تازگی تشکیل می‌شوند در موج آینده چه خواهد بود و رشد آن‌ها چه شکلی به جنبش انقلابی در آتیه نزدیک خواهد داد، هنوز مشکل است. چنانکه اشاره شد این مسئله بستگی زیادی به برخورد همه‌جانبه به تجربیات این مدت و درس‌گیری صحیح از آن دارد.

در مجموعه‌ی جنبش انقلابی متشکل ایران، بالخصوص جنبش مارکسیستی - لنینیستی، باید بخش خارج کشور و سازمان‌های سیاسی متشکل در آنجا را نیز مد نظر داشت. چنانکه در ابتدای این بحث اشاره شد، به سبب مساعدت نسبی شرایط خارج کشور، آموزش سیاسی و تشکیلاتی و دست یافتن به آخرین نظریات تئوریک و تجربیات انقلابی جهان در آنجا سریع‌تر و آسان‌تر از داخل صورت گرفت و به همین دلیل در ابتدای مرحله‌ی جدید رشد جنبش (سال‌های ۴۳ - ۴۸) بخش خارج کشور با انتقال افکار انقلابی و تغذیه‌ی نیروی انسانی نقش مثبت خاصی در سمت دادن و کمک به تشکل بخش داخل ایفاء کرد، به‌طوری که تأثیر مستقیم آن‌را در فعالیت اغلب گروه‌های مهم داخل می‌بینیم. اما می‌توان گفت که پس از یک مرحله‌ی اولیه، آن پیوند ارگانیک لازمی که می‌بایست بین سازمان‌های موجود در خارج و گروه‌ها و سازمان‌های متشکل در داخل برقرار نشد و رشد این دو بخش از جنبش انقلابی میهن ما تا اندازه‌ای جدا از هم صورت گرفت و هم‌اکنون نیز این جدائی وجود دارد. به‌طوری که توجه گروه‌های داخل به خارج کشور بیشتر در جهت ایجاد تماس و برقراری رابطه با جنبش‌ها و سازمان‌های انقلابی و مرفقی سایر کشورها در ورای سازمان‌های انقلابی ایرانی مقیم خارج می‌باشد و حتی دیده می‌شود که در میان انقلابیون داخل، روی هم‌رفته حسن نظر چندان نسبت به مبارزین خارج وجود ندارد و از جانب دیگر، سازمان‌ها و عناصر انقلابی مقیم خارج نیز، علیرغم تمایل باطنی خود، مبنی بر قرار گرفتن در جنبش داخل، عملاً عمده‌ی فعالیت و کوشش خود را صرف مسائل خارج کشور و پرداختن به اموری می‌کنند که از دید خارج کشور دارای اهمیت است.

روشن است که در این بحث "کمیته مرکزی حزب توده ایران" و تشکیلات وابسته به آن را به‌طور کلی به حساب نیاورده‌ایم چه آن‌را به‌عنوان عامل رویزونیسم معاصر، و نوکر امپریالیسم شوروی، عامل مخرب و خارج از جنبش انقلابی می‌شماریم. هنگامی که سازش دو ابرقدرت در خاورمیانه تثبیت

یافته بود و مناسبات رژیم شاه با دارودسته‌ی حاکم شوروی رو به گرمی می‌رفت، کمیته مرکزی سر به آستان شاه می‌سائید و برای "علنی شدن" در یوزگی می‌کرد. اکنون که تضادهای شوروی با شاه و امپریالیسم آمریکا در منطقه حاد شده است، کمیته مرکزی نیز بر فعالیت خود افزوده و سعی دارد با بهره‌برداری از شرایط بوجود آمده و استفاده از ماسک‌های رنگارنگ، جای المی برای خود در جنبش انقلابی ایران باز کند. در ابتدای شروع عملیات قهرآمیز گروه‌ها، کمیته مرکزی که همیشه با مبارزه مسلحانه مخالفت کرده، علیه آن‌ها موضع گرفت و آنان را مشتی ماجراجو خواند. اما حالا برای نفوذ در جنبش سعی دارد خود را طرفدار جنبش نشان دهد و پیشنهاد همکاری و ائتلاف با بعضی از همان گروه‌ها را مطرح کرده است که طبق برخی شواهد ممکن است در سطوحی با پاسخ مثبت روبرو گردد. اما بهر حال این اقدامات و سروصداها تا کنون بیشتر در سطح خارج کشور بوده و در داخل، شبکه‌ای از حزب توده که دارای برنامه و خط‌مشی مبارزاتی بوده و فعالیت مستمر داشته باشد، دیده نشده است. البته هسته‌ها و عناصر بسیاری وجود دارند که هنوز به حزب توده و یا "کمیته مرکزی" وفادارند و در سطح معینی نیز فعالیت می‌کنند، اما اینکه تا چه حد در ارتباط مشخص با کمیته مرکزی هستند و جزو تشکیلات حزب توده به حساب می‌آیند، معلوم نیست.



با این شرح، وضع جنبش و کمبودهای آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

. طبقات و اقشار مختلف مردم از اوضاع ناراضی هستند و نارضائی عمومی رو به افزایش است. مبارزات مردم در سطوح مختلف وجود دارد و این مبارزات با توجه به حادثه شدن تضاد بین مردم و رژیم، در اثر بدتر شدن تصاعدی وضع زندگی مردم و خفقان شدید، روز به روز زیادتر می‌شود. مبارزات پیشروها هم اعم از مارکسیست - لنینیستی و غیر مارکسیست - لنینیستی علیرغم سرکوب وحشیانه رژیم و تشبثات مختلف آن، در حال رشد است و هر روز عده زیادتری به صف پیشآهنگان مبارزه می‌پیوندند. مهم‌ترین کمبودهای جنبش در این مرحله عبارتند از:

۱. جدائی مبارزات پیشروها از مبارزات توده‌ای که از یک‌طرف سبب می‌شود جنبش توده‌ای بدون رهبری مداوم و صحیح سیاسی مانده و نتواند شکل سیاسی و همگانی پیدا کند، از طرف دیگر بقای گروه‌ها و ادامه کاری آن‌ها را در جهت صحیح مشکل می‌سازد.

۲. پراکندگی و عدم وحدت نیروهای پیشرو و متشکل بطور اعم و گروه‌های مارکسیستی - لنینیستی بطور اخص.

۳. التقاط در خط‌مشی و اشتباهات سیاسی مشخص گروه‌ها و سازمان‌های موجود.

از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی این کمبودها تظاهرات مشخص فقدان حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر می‌باشند و تنها با ایجاد چنین حزبی است که می‌توان بطور اساسی کمبودهای فوق را برطرف نمود، همچنانکه حل مسائل فوق خود راه اساسی ایجاد حزب می‌باشد.

انقلاب ایران و وظایف کمونیست‌ها

چنان‌که از بررسی وضع خلق و ضدخلق نتیجه می‌شود، تضادهای طبقاتی در جامعه ایران حاد است و در اثر ماهیت ارتجاعی رژیم حاکم و وابستگی آن به امپریالیسم، مرتباً حادث می‌شود. حل این تضادها تنها از طریق انقلاب اجتماعی که به سرنگونی رژیم حاکم و برقراری حکومت خلق بینجامد، خواهد بود.

آنچه که امروز به‌طور کاملاً روشن دیده می‌شود این است که کلیه تضادهای اساسی جامعه ایران در تضاد بین خلق و رژیم فاشیستی شاه متبلور می‌باشد.

اکنون که رژیم شاه که نماینده طبقات ارتجاعی حاکم (بورژوازی بزرگ خصوصی و بوروکرات - زمینداران بزرگ) و حافظ منافع امپریالیست‌ها است، با گسترش سلطه نفوذ و قدرت خود بر کلیه شؤون زندگی مردم، در هر جا که تضادی از هر نوع بین خلق و ضدخلق درگیرد، بلافاصله وارد عمل شده و دیکتاتوری خود را اعمال می‌کند. به عبارت دیگر آنچه که به‌طور مستقیم، چه در شهر و چه در روستا، روبروی خلق زحمتکش و مبارز قرار گرفته، قدرت دولتی شاه می‌باشد. بنابراین هدف انقلاب اجتماعی ایران در وهله اول سرنگون کردن سلطنت پهلوی و برقراری جمهوری دموکراتیک توده‌ای می‌باشد.

با توجه به اینکه علیرغم سمت رفرم‌های رژیم، جامعه ایران چه از نظر زیربنایی و چه از نظر روبنایی، همچنان جامعه‌ای است «عقب‌افتاده» که نیاز شدید به تحولات دموکراتیک دارد تا شرایط لازم برای گذار به سوسیالیسم فراهم گردد، خصلت انقلاب ایران در مرحله اول می‌تواند دموکراتیک باشد نه سوسیالیستی. در عین حال این انقلاب که دارای سمت ضدامپریالیستی بوده و به کوتاه کردن نفوذ امپریالیست‌ها از ایران منجر خواهد شد، انقلابی است ملی.

با یک چنین انقلابی، از نظر سیاسی توده‌ها آزاد می‌شوند و می‌توانند بدون مانع، نقش فعال خویش را در تعیین سرنوشت خود و جامعه ایران ایفا کنند. از نظر اقتصادی سلطه استثمارگران و نفوذ امپریالیست‌ها از بین رفته، شرایط رشد آزادانه اقتصاد کشور به وجود می‌آید. از نظر اجتماعی و فرهنگی شکوفایی به وجود می‌آید و در مجموع از هر نظر شرایط پیشرفت جامعه و گذار به مرحله عالی‌تر یعنی به جامعه سوسیالیستی فراهم می‌آید. این انقلاب از پشتیبانی خلق‌های جهان و جنبش جهانی برخوردار خواهد بود و از نظر بین‌المللی جزئی از انقلاب جهانی پرولتری به شمار می‌آید. بنابراین وظایف مشخص انقلاب ایران و عام‌ترین شعارهای آن عبارت خواهند بود از:

۱. سرنگونی رژیم سلطنت شاه و برقراری جمهوری دموکراتیک توده‌ای.

۲. قطع نفوذ امپریالیست‌ها از هر نظر (سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی).

۳. ملی کردن سرمایه‌های امپریالیستی و وابسته.

۴. ریشه‌کن کردن بقایای فئودالیسم و حل مسئله ارضی به سود دهقانان (چگونگی آن باید مطالعه شود).

۵. تأمین آزادی‌های دموکراتیک برای خلق.

۶. تأمین رفاه عمومی و شرایط عادلانه کار.

۷. تأمین برابری حقوق برای ملیت‌های مختلف ایران.

۸. سیاست خارجی مستقل، پشتیبانی از مبارزات حق‌طلبانه خلق‌ها و دوستی با کلیه ملل بر پایه برابری.

در شرایط کنونی تاریخی و با توجه به تجربیات و سابقه مبارزات خلق‌های ایران، چنین انقلابی عمیق تحت رهبری حزب پرولتاریا می‌تواند صورت گیرد و به پیروزی نهایی برسد. لذا کلیه سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیست - لنینیستی و همه کمونیست‌های ایران برای ایفا نقش واقعی خویش باید فعالیت در راه ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر را محور برنامه‌ها و فعالیت‌های خود قرار دهند و از این نظر، ایجاد حزب، وظیفه مرکزی مشترک مارکسیست - لنینیست‌های ایران در این مرحله می‌باشد.

برای پیروزی انقلاب لازم است که تمام طبقات، گروه‌ها و نیروهای انقلابی و ضد رژیم در مبارزه انقلابی شرکت داشته و به‌طور هماهنگ برای سرنگونی رژیم مبارزه کنند. برای این منظور تشکیل جبهه متحد دموکراتیک و ملی از نیروهای خلق ضروری است و به همین دلیل اتحاد نیروهای انقلابی در این مرحله از مسائل مهم جنبش می‌باشد.

سرنگون کردن رژیم فاشیستی حاکم و استقرار حکومت خلق از طریق به‌کاربردن قهرمانقلابی در برابر قهر ضدانقلابی ممکن است و با توجه به شرایط جامعه، انقلاب قهرآمیز ایران، راه قهرآمیز انقلاب ایران، جنگ توده‌ای درازمدت است. باید از کلیه امکانات جهت تبلیغ، بسیج و متشکل ساختن توده‌ها و ارتقاء سطح قدم‌به‌قدم مبارزه به سطح جنگ توده‌ای، استفاده کرد.

در مرحله ابتدایی فعلی که هنوز حزب پرولتاریا به‌وجود نیامده، مبارزات توده‌ای در سطح ابتدایی و پراکنده است، وحدت و همسویی در کار نیروهای انقلابی وجود ندارد. خطوط اساسی فعالیت نیروهای پیشرو (مارکسیست - لنینیست) برای ایجاد حزب و تدارک جنگ توده‌ای عبارتند از:

۱. متشکل ساختن و سازمان دادن خود به‌صورت سازمان مارکسیستی - لنینیستی بر اساس اصول و موازین تشکیلات پرولتری، گسترش و تحکیم آن. ۲. ایجاد پیوند توده‌ای و شرکت در مبارزات کارگران، دهقانان و سایر طبقات و اقشار خلق، سعی در دادن رهبری صحیح سیاسی به آن‌ها و ارتقاء سطح این مبارزات. ۳. همسو کردن مبارزات انقلابی و وحدت دادن به نیروها. به این وحدت باید در دو سطح توجه شود:

الف) در سطح مارکسیست - لنینیستی بر اساس شعارهای:

- راهنما قرار دادن مارکسیسم - لنینیسم.
- سرنگون کردن رژیم از طریق انقلاب قهرآمیز.
- مرزبندی با رویزیونیسم و مبارزه با آن.
- تشکیل حزب کمونیست.

ب) در سطح جنبش عمومی انقلابی بر اساس شعارهای:

- سرنگون کردن رژیم از طریق انقلاب قهرآمیز.
- اتحاد کلیه نیروهای انقلابی برای تشکیل جبهه واحد.

در تاریخ ۲۹/۴/۱۳۵۳